



خوش تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

باز کاوی منزلت علمی، شخصیت و سیره سیاسی آیت الله سید مصطفی خمینی
در گفت و گو با رجال مذهبی و سیاسی

یادداشت

اکنون که چهل سال از عروج عارفانه فرزند شهید انقلاب اسلامی، آیت الله سید مصطفی خمینی می گذرد، گفتن و نوشتن از آن سعید فقید، سخت می نماید؛ عزیزی که در همه سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به دلیل انتسابش به امام عزیز تر از جان، و امتناع آن راهبر الهی از مطرح کردن و مطرح شدن نام فرزند دلبند، از یاد کرد در خور ستایش برای آن مجتهد مجاهد، غفلت شد. بعد از ارتحال جانگداز امام نیز به هر دلیل، یاد کرد منسوبین بیت امام، به نوعی در اختیار و بلکه انحصار یک قرائت و یک مجموعه خاص قرار گرفت که به نظر می رسد عنایت خاص و مجدانه ای که مصطفی را آن گونه که بود معرفی نمایند، نداشته و ندارند. نمی توان در مورد علت این رویکرد، به صورت جزئی قضاوت کرد اما احتمالاتی را نمی توان از نظر دور داشت؛ شاید اختلافات فکری و سیاسی فقیه دوران پیش و جریان شناس - آقا مصطفی - علت بدخواهی ها بوده است؛ شاید هم رفعت منزلت آن عزیز و ترس از قرار گرفتن در ذیل سایه آن سرو بلند، عرصه را تنگ کرده باشد. مخالفت با برخی شخصیت های جذاب برای یک جریان خاص هم شاید بی علت نباشد؛ تنبلی و سستی و نگاه اداری و نادیدن سرمایه های معنوی هم که همیشه

هست و چه غربت‌ها که در پس این کم‌بینی‌ها و کوتاه‌همتی‌ها رقم خورده است... اکنون نسل چهارم انقلاب اسلامی، خصوصاً حوزویان و دانشگاهیان جوان، مصطفی را آنچنان که هست و آن گونه که باید و شاید، نمی‌شناسند و از مجاهدت‌های این عالم بصیر در به ثمر رسیدن نهضت امام خمینی و پیروزی انقلاب اسلامی درک عمیق و دقیقی ندارند و این درد فروخورده بزرگی است.

آنچه در این مجموعه می‌خوانید، اظهار نظرهای برخی شخصیت‌های مذهبی و سیاسی پیرامون شخصیت والای آیت‌الله سید مصطفی خمینی است. گرچه آن عزیز، موضوع اصلی این ویژه‌نامه است و طبعاً بیشترین حجم مطالب به بیان اوصاف شخصیتی، علمی و اخلاقی و نیز ذکر جایگاه سیاسی - حوزوی ایشان اختصاص یافته، اما به فراخور سؤالات مخاطب غائب و نظر به خاطرات منتشر شده و نیز برخی اقوال غیر مکتوب و غیر رسمی، گاه دامنه بحث‌ها به مسائل حاشیه‌ای نیز کشیده شده است. طبعاً روایت‌های افراد مختلف از یک واقعه مشخص، ممکن است متفاوت باشد ولی این مسئله به معنای درست بودن همه روایت‌ها یا عدم امکان صحت‌سنجی مطالب مطروحه در این مجموعه نیست.

بدیهی است بهترین حالت انتشار مصاحبه‌ها، انعکاس تمامی متن بدون حذف مطالب بود، مگر آن که راویان خود تأکید بر عدم باز نشر یک موضوع می‌داشتند؛ یا مطلبی حاوی مسائل خلاف واقع نسبت به افرادی می‌بود که امکان دفاع از خود نداشته یا در این ویژه‌نامه نماینده فکری هم‌سو با آنان وجود نمی‌داشت؛ اما طبعاً چنین امکانی با ظرفیت‌های یک نشریه ادواری سازگار نیست. نشریات با محدودیت‌هایی مواجه هستند که چه بسا باب طبع محققان و هم‌جهت با خواسته‌های آنان نباشد. لاجرم به رغم وجود این تنگناها و به رغم این که بیش از پنجاه جلسه مصاحبه‌های روشنگرانه‌ای در حوزه نهضت امام خمینی و نقش مرحوم آیت‌الله سید مصطفی خمینی انجام شد اما از مجموعه آن مصاحبه‌ها تنها ده مصاحبه، آن هم به صورت اختصاری و گزینش شده، در اینجا منتشر می‌شود^۱ و مسئولیت گزینش این مجموعه نیز بر عهده تحریریه فصلنامه *پانزده خرداد* است. معیار گزینش نیز تمرکز بر مباحثی بود که حول شخصیت آن شهید سعید مطرح شده بود. ان شاء الله متن کامل و بی‌کم و کاست مصاحبه‌ها با تمام جزئیات خواندنی و بدیعش، به صورت مستقل منتشر خواهد شد.

۱. لازم به توضیح است که برگزاری جلسات مصاحبه‌ها با رجال سیاسی و مذهبی با مسئولیت آقای مقدمی شهیدانی و تلاش دیگر همکاران ایشان، از پاییز سال ۱۳۹۵ در شهرهای مختلف آغاز شده و تاکنون (پاییز ۱۳۹۶) ادامه داشته است.



در تدوین مصاحبه‌ها هر جا که مطلبی در تنافی یا تناقض با روایت‌های دیگر بوده، به صورت پاورقی به آن اشاراتی رفته است. صد البته اگر فرصت بیشتری در اختیار بود، تحقیقات پیرامونی غنی‌تری در مورد رخدادها، شخصیت‌ها و مطالب مطروحه در مصاحبه‌ها در اختیار مخاطبان ارجمند قرار می‌گرفت.

در فرآیند بیش از یک‌ساله ضبط و آماده‌سازی مجموعه مصاحبه‌های ویژه‌نامه آقا مصطفی، برخی عزیزان نهایت همیاری را ابراز داشتند و حقیقتاً به رسم حق‌مداری، اغراض و سلايق سیاسی و فکری را کنار نهادند و زمینه‌گفت‌و‌گویی خود یا سایرین را فراهم ساختند و به غایت احترام و مدارا رفتار نمودند. البته ناگفته نماند که برخی حضرات نیز نهایت کارشکنی و اعمال سانسور شدید را پیشه کردند. متأسفانه برخی آقازاده‌ها با واکنش‌های کاملاً سیاست‌زده، مانع از شکل‌گیری مصاحبه شدند که فرآیند کارشکنی‌های تلخ آنها، موضوع نوشتاری مجزا است و حدیثی مفصل دارد که برای ثبت در حافظه تاریخی ملت ایران در جای خود بدان پرداخته خواهد شد.

شوربختانه برخی عزیزان به رغم اصرارهای فراوان، حاضر به سخن گفتن از مصطفای مظلوم نشدند و برخی دیگر گرفتار تندباد فراموشی شده بودند و مصاحبه با آنها حاصلی نداشت.^۱ و دردمندانه در طول انجام مصاحبه‌ها، برخی عزیزان که نام آنان در لیست مصاحبه‌شوندگان بود، به رحمت حق پیوستند؛ افرادی چون آیات مروراید، راستی کاشانی و مسلمی کاشانی. تلخ‌کامی فقدان این عزیزان را تنها همت و عظمت روحی برخی دیگر از بزرگان، تشفی داد که در بستر بیماری و با وضعیت شدیداً نابسامان جسمی، با ما به گفت‌و‌گو نشستند.

در این مجموعه، خاطرات افرادی بازتاب یافته که برخی شان توفیق رفاقت و هم‌صحبتی با مرحوم آقا مصطفی را داشته‌اند و برخی شان افتخار شاگردی‌اش را و برخی نیز نه این و نه آن؛ اما سال‌ها با افکار و آثار آن متفکر انقلابی، آشنا بوده و همین طریق، منجر شده است به آشنایی با آن شخصیت الهی. در این مصاحبه‌ها برخی حواشی و اختلافات آقا مصطفی با بعضی شخصیت‌ها برای نخستین بار - ولو به طور ضمنی - بازگو شده است؛ گرچه این سنخ سخنان تلخ است ولی این از لوازم تاریخ است که نباید به تیغ سانسور و محافظه‌کاری از تبیین برخی ابعاد آن کناره گرفت. صد البته بازگویی برخی

۱. شاید ذکر نام این عزیزان در این مجموعه چندان وجهی نداشته باشد اما در مقدمه مجموعه مصاحبه‌ها برای ثبت در تاریخ، اسامی این افراد برای ثبت در تاریخ، درج خواهد شد تا فرصت برای هیچ‌کدام باقی نماند. چه بسا تا تدوین نهایی آن مجموعه، توفیق رفیق شد که برخی از این افراد نیز به گفت‌و‌گو قانع شدند. ان‌شاءالله که چنین باشد.



وقایع و باز نشر آن در این ویژه‌نامه ممکن است برخی افراد یا جریان‌های فکری و سیاسی را ناخوشایندی در نظر آید که این هم امری طبیعی است و راویان ارجمند و شجاع و نیز مجموعه تهیه‌کنندگان ویژه‌نامه، از مدت‌ها پیش‌تر، احتمال واکنش‌های افراد مختلف را محتمل دیده‌اند! و صد البته، برای نقد محتوای خاطرات و تکمیل نواقص احتمالی یا ناگفته‌های تاریخی، همچنان و همیشه، فرصت باقی است و فصلنامه پانزده خرداد از همه نقد و نظرهای واصله استقبال می‌نماید.

شایان ذکر است ترتیب و ترتب مصاحبه‌ها هیچ نسبتی با شأن و منزلت شخصیت‌های گران‌قدری که مصاحبه کردند، ندارد و هدف صرفاً بیان ناگفته‌ها پیرامون شخصیتی است که حیات و مماتش برای اسلام و انقلاب اسلامی به گفته خمینی کبیر، از الطاف خفیه الهی بود.

فصلنامه پانزده خرداد



مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین سید علیرضا حیدری یزدی^۱

سؤال: همان طور که مستحضرید این گفت و گو به مناسبت چهلمین سالگرد شهادت آقا سید مصطفی خمینی برگزار می شود. حضرت تعالی از ایشان چه خاطراتی دارید؟
پاسخ: ببینید ما چیزهایی از حاج آقا مصطفی داریم. چون نجف بودیم و درس آقا ایشان [امام] می رفتیم. حالا در اینجا [با توجه به محدودیت زمانی] یک گوشه هایش را می گویم.^۲

ما با حاج آقا مصطفی چندین بار با هم پیاده کربلا رفتیم. چون مراجع نجف هر کدام پیاده روی داشتند. مثلاً آقای خوبی داشتند، آقای حکیم داشتند، آقای شاهرودی داشتند، امام هم داشتند. آن وقت ما در کاروان امام بودیم و من هم جزء آشپز کاروان

۱. خاندان حیدری یکی از بیت های مردمی و محبوب در یزد هستند. حجت الاسلام والمسلمین سید علیرضا حیدری یزدی سال ها ساکن نجف بوده و محضر بزرگان زیادی را درک کرده است. ایشان در حلقه درسی آیت الله سید مصطفی خمینی نیز حضور داشته و مجموعاً خاطرات مشترک جالبی از استاد به خاطر دارد که شنیدنی است. خاطرات ایشان از آن جهت اهمیت دارد که برخی اتهامات و برچسب های بی مستند در مورد برخی اعظم را پاسخ می دهد و تحلیل های سست برخی انقلاب پژوهان مغرض را - پیرامون دیدگاه اعظم نجف به نهضت امام خمینی - به شدت نقض می کند و حتماً نگاه بعضی انقلابیون کم اطلاع را نیز تصحیح خواهد کرد.

این مصاحبه به تاریخ ۹۶/۶/۲۹ در بیت شریف آقای حیدری برگزار گردید. گفتنی است انگیزه انجام این مصاحبه گرچه پیش تر نیز وجود داشت، اما بعد از تأکید جناب آقای ناصری - امام جمعه محترم یزد - مبنی بر اطلاع ایشان در مورد اوضاع نجف، این انگیزه مضاعف گردید.

۲. با توجه به فشرده بودن برنامه گروه مصاحبه، امکان استقرار در یزد و برگزاری یک یا چند جلسه تفصیلی نبود لذا با توجه به ضیق وقت جناب آقای حیدری، مدت مختصری برای بازگویی گوشه ای از خاطرات ایشان اختصاص داده شد.

بودم. زودتر می‌رفتیم فرش‌ها را پهن می‌کردیم. حاج آقا مصطفی و کاروان هم می‌آمدند می‌نشستند و ما از آنها پذیرایی می‌کردیم. در آن وقت امام فرموده بودند که به حائزین حرم امام حسین علیه‌السلام و هم زوارش، ناهار و شام و یا غذای سرپایی بدهند. آن وقت یک جا با حاج آقا مصطفی که بودیم، آن فرد [میزبان عرب] آمد گفت که ما هنوز ناهار نخوردیم. ما رسم داریم که اول زوار غذا بخورند بعد ما بخوریم. گفتیم: ما ناهار خوردیم. حاج آقا مصطفی گفتند: نه، بنشینید، بنشینید اینجا، ناهار بخوریم، کم بخوریم، که اینها بتوانند ناهارشان را بخورند. آن وقت یکی از این طلبه‌ها این قاشق برنج تو راه تنفسی‌اش گیر کرد، و برنج‌ها از دهانش درآمد و ریخت توی سینی. آنجا توی سینی غذا می‌دادند. برای ایرانی‌ها قاشق هم می‌دادند. آن وقت حاج آقا مصطفی اینها را فوری همش زد خودش، و گفت: به‌به، شفا شد، شفا شد. همه را حاج آقا مصطفی هم زد. این عرب که سینی‌اش را گذاشته بود زمین، وقتی که این [کار آقا مصطفی را] دید، فوری این سینی را بلند کرد و گفت: این شفا شده، برای ما. ما ششصد، هفتصد نفر هستیم. به زور یک نصف قاشق گیر یکی بیاید. فوری سینی دیگری آوردند.

یک جا دیگر هم نزدیک کربلا که رسیدیم، به همه زوارها چای می‌دادند، شب اربعین بود. بعد از نوزدهم، آن وقت من و آقای محدث (باجناق آقای خاتم [یزدی]) زوارهایی که از مسیر آب [از راه شط] می‌آمدند را شمارش کردیم، هر پنج دقیقه ۴۵۰ نفر وارد می‌شدند. از جاهای دیگر هم می‌آمدند. اینها می‌خواهند این همه زوار را چای بدهند. آب را توی این دیگ‌های آش می‌جوشاندند و آب گرم را توی کتری می‌ریختند و سینی سینی چای می‌بردند برای زوار. استکان را هم نمی‌توانستند بشورند چون هر ۵ دقیقه باید ۶۰۰-۷۰۰ تا چای بدهند. آن وقت ما پسندمان نبود؛ همه توی چای خورده‌اند، مریض و غیر مریض و... حاج آقا مصطفی گفت: بچه‌ها بنشینید. آن استکان‌ها را از ظهر تا حالا نشسته بودند. گفت این [استکان] چای به دهن ۳۰ تا ۴۰ تا زوار رسیده است؛ شفای شفا است. حاج آقا مصطفی خودش هم یکی برداشت خورد، بعدش هم ما همه خوردیم. وقتی من دیدم ایشان خورد دیگر بعدش ما هم خوردیم. خودش هم پیاده از نجف می‌آمد کربلا.

سؤال: جایگاه حاج آقا مصطفی در حوزه نجف به چه صورت بود؟

پاسخ: خوب ایشان توی مسجد ترک‌ها درس خارج درس می‌گفتند. اگر مانده بود، از مراجع تراز اول بود. حاج آقا مصطفی گاهی سر درس امام به ایشان اشکال می‌کرد. آن وقت امام می‌گفتند: آقا اینطوری است... ایشان وقتی می‌دیدند آقا دارد جوش می‌آورد، قبول

می کرد. ولی معلوم بود مبنای آقایش را قبول ندارد اما وقتی می دید آقایش دارد جوش می آید، دیگر هیچ چیزی نمی گفت. احترام می کرد. اینطور با سواد بود حاج آقا مصطفی.

سؤال: غیر از پیاده روی کر بلا، در خود نجف با آقا مصطفی ارتباط نداشتید؟

پاسخ: شاگردشان بودم، درس ایشان می رفتم. درس خارج اصول شان. خیلی خیلی خوب بود. یعنی در میان مراجع کسی که فرزندش خیلی با سواد باشد، همین امام بود. چون آقازاده ها طبعاً توی آسایش اند، درس چندان نمی خوانند. توی این مراجعی که بودند مثلاً آقای خوبی پسرشان خوب بود، آقای حکیم خوب بود مثلاً، ولی از نظر فهم و درک به پای حاج آقا مصطفی نمی رسیدند.

سؤال: یکی از بحث هایی را که ما باید از امثال حضرت تعالی پیرسیم این است که مثلاً بعضاً گفته یا نوشته می شود که مراجع نجف انقلاب را قبول نداشتند یا با شاه موافق بودند. این جور مطالب را حضرت تعالی چطور ارزیابی می کنید؟

پاسخ: نه، اشتباه است. زمانی که ما بودیم ببینید مراجعی که معروف و مشهور بودند همین آقای خوبی بودند. قبلش هم آقای حکیم و آقای شاهرودی. آن وقت هیچ یکی با شاه خوب نبود، هیچ یکی با شاه خوب نبود. شاهی که زنش لخت می رفت، کی با او خوب می شد؟ اگر کسی می گفت خوبه، در نطفه اش می شد اشکال پیدا کنی! بچه حلال زاده نبود! هیچ کی [با شاه خوب] نبود.

وقتی که انقلاب شد، آن وقت دولت عراق بیرون مان کرد. وقتی آمدیم کرمانشاه رادیو می گفت: جمعیت زیادی آمده بود قصر شیرین. پاسدارها و اینها آمده بودند برای حفظ ما. وقتی وارد کرمانشاه شدیم، همه جمعیت کرمانشاه آمده بود. زمان شاه، شاه اینور بود و مردم آنور. مردم شاه را قبول نداشتند ولی حالا ارتش، مردم، گل هم جوش می خوردند و آمده بودند استقبال کنند. من گریه ام گرفته بود چطور شده که، آن وقت شاه را دیده بودیم. هر کی شاه می گفت، می گفتیم نجس است مثلاً، طاغوتی... شاه آنور می رفت ما اینور، مردم از اینور. اصلاً توی صد تا، دو تا کاسه لیس داشت. همچنین بود آن وقت. حالا که آمدیم، انقلاب شد، آمدیم کرمانشاه، دیدیم که ده، بیست هزار جمعیت آمده، مردم و ارتش به هم جوش می خورد گریه ام گرفته بود که اینقدر خوب شده. بعدش هم می خواستند برای امام جمعه و قضاوت و اینها نگه مان دارند، گفتم من استخاره ای هستم، اگر استخاره ام خوب آمد می روم و برمی گردم. استخاره کردم خوب نیامد. استخاره ام خوب نبود. آمدیم قم دو، سه ماه قم بودیم.

سؤال: بعضی ها که از این دیدگاه های حضرت تعالی اطلاع ندارند یا احیاناً نیت دیگری



دارند - حتی ممکن است برخی اساتید باشند - چنین القاء می‌کنند که خاندان حیدری چون موافق نبودند، در حقیقت کنار کشیدند. یک تهمت‌های این چنینی! پاسخ: دیگر حالا بگویند. عمده ارباب است، عمده خداست. عمده امام زمان (عج) است. من با حاج آقا مصطفی که می‌رفتیم کربلا، اول کسی که پشت سرش اقتدا کرد من بودم. توی راه بود. گفتم حاج آقا بایستید من هم وضو بگیرم بیایم اقتدا کنم. کم کم وقتی که سه، چهار بار که می‌رفتیم، طوری شده بود که مکبر داشت و همه جمع می‌شدند. ۱۰۰- ۱۲۰ نفر پیاده که می‌رفتیم یا ۸۰ نفری که پیاده می‌رفتیم، همه می‌ایستادند نماز. اول کسی که حاج آقا مصطفی را انداخت جلو، پشت سرش نماز خواند - همان سفر اول یا سفر دوم بود - من بودم. حاج آقا من امام را می‌پرستیدم حالایش هم می‌پرستم، حالا هر کسی هر چی می‌خواهد بگوید. هر چی بیشتر بخواهند سنگ لای چرخ بگذارند، خدا خودش بالای کار هست. ضد انقلاب‌ها یا انقلابی‌های داغ - که ما را قبول نداشتند - ما را بردند بالا. خدا می‌گوید من می‌خواهم ببرمش بالا حالا تو می‌خواهی بیآوری اش پایین، بالاتر می‌برم. ما پهلوی امام زمان (عج) [باید] کارمان درست باشد.

سؤال: حضرت تعالی جایگاه حاج آقا مصطفی را در حوزه نجف به عنوان یکی از فضیلات این حوزه چه می‌دانید؟

پاسخ: بله درست است. به عنوان یک مرجع. همان وقت هم بود مرجع. مثلاً ما بعد از امام می‌بایست مقلد او می‌شدیم. اصلاً ایشان احتمال قوی این است که شهیدش کردند. **سؤال:** ماجرای شهادتش را یادتان هست؟

پاسخ: ببینید من حالا دقیقش را صد درصدی نمی‌دانم. من شبش مجلس ترحیم عیال یکی از علما بود، آقای مرعشی، حاج آقا مصطفی توی مجلس ترحیم بود. سالم آمده بود در مجلس نشست بود. شب می‌روند خانه، اذان صبح حاج شیخ محمود محمدی رفیقمان آمد در خانه‌مان که حاج آقا مصطفی حالشان به هم خورده است. گفتم یعنی چه؟ دیشب توی روضه بود. گفت که ایشان فوت کرده است. ای وای... یک دفعه چشمم سیاهی رفت نشستم توی دالان. گفت حالا بیا برویم می‌خواهند ببریم کربلا تشییع. جمع شدیم. آقای شاه‌آبادی که چند روز پیش به رحمت خدا رفتند، آقا روح‌الله، ایشان رفته بود سر پل ایستاده بود، مجلس ترحیم یک کسی از آقایان اهل علم بود. من رفتم به حاج آقا گفتم بیایید برویم. گفت کجا؟ گفتم بیا برویم. گفت نمی‌توانم. گفتم ول کن بیا برویم. گفت چرا؟ گفتم آقا مصطفی فوت شده، می‌خواهیم برویم تشییع اش. گریه اش گرفت. خیلی جمعیت آمدند صدتایی بودند. جنازه را بردیم کربلا و در حرم حضرت

ابوالفضل (ع) و حرم امام حسین (ع) چرخانندیم. بعد جنازه را آوردیم نجف و دفن کردند. نمازش را هم آقای خوبی خواند. حاج آقا مصطفی را توی مقبره بنی صدر - پهلوی گلدسته حضرت امیر (ع) دفنش کردند. خود امام بعد از دفن هم - مثل اینکه شب بود - آمدند. من هم بودم که امام خیلی خودشان را گرفتند [= خودداری کردند]. ایشان یک پسر دیگر هم داشتند، احمد را هم داشتند اما این مرجع بود، این خیلی مهم بود. یک آشیخ عبدالحسین منبری بود، بردنش منزل آقا روضه بخواند، روضه امام حسین (ع) خواند. آن وقت امام به گریه افتاد. آن وقت امام یعنی برای فرزندش گریه نکرد برای امام حسین (ع) گریه کرد. [گریه آقای حیدری...]. امام خمینی خیلی مهم بود. آن وقت آنجا آشیخ عبدالحسین برای علی اکبر روضه خواند امام هم افتاد به گریه کردن.

سؤال: شهادت آقا مصطفی توی نجف چه بازتابی داشت؟

پاسخ: والله دیگر این دودستگی‌ها بود. یک عده‌ای شاید خوشحال بودند ولی خوب دیگر ما نمی‌توانستیم بفهمیم. مثلاً از تشییع که برگشتیم، من نمی‌توانستم غذا بخورم. می‌دیدم مظلومیت امام را و خود حاج آقا مصطفی که استاد ما بود. [با بغض...]. خیلی ضربه مهمی بهمان خورد، به اسلام هم خورد.

سؤال: متأسفانه در حال حاضر آقا مصطفی در سطح حوزه‌های علمیه و طلاب جوان و اساتید، چندان شناخته شده نیست. چه توصیه‌ای برای این آقایان دارید؟ در خود حوزه نسبت به آقا مصطفی چکار باید کرد که این طلبه‌های جوان ایشان را بشناسند؟ آیا این مسئله ضروری است؟

پاسخ: ببینید که چطور است؛ حضرت امیر (ع) فرمودند: من یک دوستانی دارم که اگر قطعه قطعه‌شان کنم، می‌گویند علی (ع)؛ دشمنانی هم دارم که اگر دستم را تا مرفق هم توی غسل کنم توی حلق‌شان بکنم نمی‌شود. دودستگی که توی همه روحانیت همیشه بوده، منتهی اینکه خدا با حق است. دقت می‌فرمایید؟ مثلاً توی نجف، سه، چهار تا مرجع بود آن وقت؛ آقای شاهرودی، آقای حکیم، آقای خوبی بود، امام هم بود. خوب پسر امام که از دنیا رفت شاید اطراف‌های یک کسی... یعنی مراجع که خدای نکرده اینطور نبودند که خوشحال بشوند، نمی‌شوند، مراجع نماینده امام عصر (عج) هستند، نمی‌توانند یک خدشه و حدث جزئی داشته باشند. یکی از مراجع بوده (صاحب فصول)، وقتی می‌رفته کاهو بخرد، آن وقت کاهو کهنه می‌خریده پول کاهوی سالم را می‌داده، انگور دانه شده از دکان برمی‌داشته، پول انگور خوب می‌داده، خوب بهش می‌گفتند تو داری پول خوب می‌دهی، چرا این میوه کهنه را برمی‌داری؟ می‌گفته: این میوه فروش عیال‌وار است. اینها

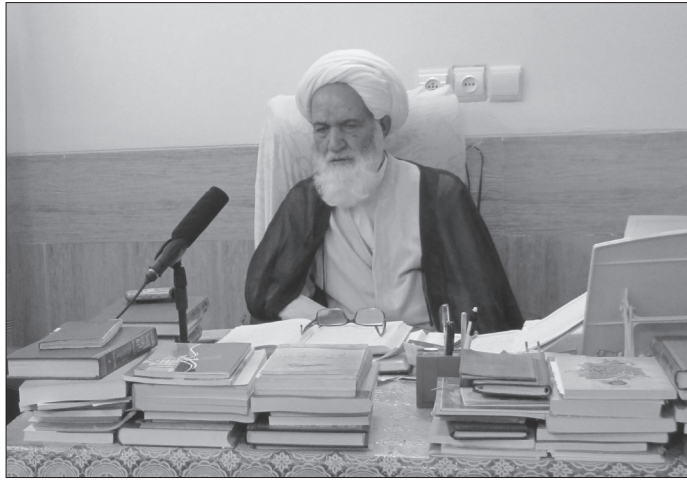


ضررش است. من تا این اندازه کمکش می‌کنم. گناه است آن وقت چهارده هزار طلبه بودند، امام زمان (عج) دست می‌گذارند روی صاحب فصول. می‌گویند تو بیا جانشین ما باش و او می‌شود مرجع کل. به خاطر چه؟ به خاطر بعضی کارهای خوبش. من می‌خواهم یک کیلو انگور بخرم دو کیلو انگور مردم را دانه می‌کنم.

آقا توی نجف می‌شد بفهمند کی با انقلاب هست کی نیست، ولی خب داعی بر این کار نبود. وقتی سلمان گفت اگر همین یک آیه قرآن را شنیده باشم بس است برای من؛ «و من يعمل مثقال ذره خیر یره و من يعمل مثقال ذره شر یره». ذره‌ای کار خوب کنند ثواب دارد، ذره‌ای کار بد کیفر دارد. حالا کسی بخواهد به امام لطمه بزند بزند، ضربه می‌بیند، کسی بخواهد فرزند امام از دنیا رفته خوشحال بشود، ضربه می‌بیند. حالا ممکن است، رو نمی‌کردند. ولی همه به صورت عزاداری بود. پشت سر هم برای حاج آقا مصطفی [مجلس] می‌گذاشتند. اولین فاتحه توی نجف بود که این طور شلوغ بود. حاج آقا مصطفی استادمان بودند. ایشان مجتهد بود، نه اینکه به هر حال بعداً بخواهد مجتهد بشود. مجتهد بود و خیلی هم اهل شوخی و گعده بود. خب مجلسش هم خیلی خوش بود. مجلس هم که شرکت می‌کردیم می‌خندیدیم، بسته و گرفته نبود.

سؤال: حاج آقا برخی‌ها در خاطرات‌شان گفته‌اند که آقا مصطفی به دلیل اینکه افرادی مرجعیت امام را ترویج نمی‌کردند، با آنها بدی پیدا کرده بود. مثلاً با آقا موسی صدر و با شهید صدر. آیا اصلاً آقا مصطفی اینچنین دأبی داشت که به خاطر مرجعیت امام با کسی بد بشود؟

پاسخ: نه بابا، هیچ، اینها آقا همه‌اش ساخت و پاخت است! یعنی شما کسی را که دوستش داری خوبی‌هایش را می‌گویی، کسی یک کسی را دوستش ندارد، خوبی‌اش را کم می‌گوید، اگر هم بخواهد بگوید یک چیزی کم می‌کند. توجه داری؟ آن وقت یک کسی که دوستش داری [در تمجیدش مبالغه هم می‌کنی]. اینها [کسانی که در خاطراتشان چنان ادعایی را مطرح کرده‌اند] یک افرادی بودند حالا نمی‌توانم بگویم دشمن بودند، می‌میرم آن وقت باید جواب پس بدهم، می‌فهمید چطوره؟ حالا یا بی‌اطلاع بودند یا آلو پاش نمی‌کنند [مثل یزدی، کنایه از اینکه تحویلش نمی‌گیرند]، یا چیزی از ش کم می‌کنند. ولی این طوری نبود که مثلاً حاج آقا مصطفی... [به خاطر مرجعیت با کسی در بیفتند]. همه از سوادش خبر داشتند، از علمش خبر داشتند. همه می‌دانستند. قشنگی‌اش و زیبایی‌اش، بین همه آقازاده‌ها از همه زیباتر بود، بلند، رشید، قشنگ، همه چیز تمام بود.



مصاحبه با آیت الله میرزا یدالله دوزدو زانی تبریزی^۱

سؤال: حضرت تعالی با آقا مصطفی که ارتباط شخصی نداشتید؟

پاسخ: البته ایشان حدود ۵ سال [از ما بزرگ تر بودند. آن روز که من وارد قم شدم ایشان ظاهراً درس خارج می رفت و با آقای خلخالی و اینها درس آقا می آمدند ولی ما بعدها که بعد از ۸-۷ سال بعد درس ایشان حاضر شدیم، بله من اساساً ارتباطم نوعاً کم بود، اهل ارتباط نبودم. بعضی ها در ارتباط خیلی وسیع اند، من این رویم ضعیف است. واقعه این است خیلی اهل ارتباط نیستیم، آن زمان هم فقط آن مقدار بود که می آمدیم منزل آقا می رفتیم اعیاد و اینها اکثراً با فردی ارتباط نداشتیم. خصوصاً با کسانی که بزرگ تر از ما بود. فقط مباحثه می کردم و درس می خواندم لذا با ایشان حشر و نشر و ارتباط بحثی و ارتباط درسی و ارتباط رفت و آمدی و اینها نداشتیم. آن مقداری که بنده بیشتر مانوس شدم با کتاب های ایشان بود.

۱. آیت الله میرزا یدالله دوزدو زانی تبریزی از فقهای صاحب رساله اهل خطه آذربایجان است. درباره «آثار علمی آقا سید مصطفی خمینی» با ایشان به گفت و گو نشستیم. این مصاحبه به تاریخ ۱۳۹۶/۶/۲۲ در دفتر ایشان در قم برگزار گردید. مساعدت برادرانه فرزندان فاضل ایشان، جناب حجت الاسلام حمید دوزدو زانی، در به نتیجه رسیدن این گفت و گو، قابل تقدیر است. آقایان مقدمی شهیدانی، ابوالقاسم کریمی و محمد خاکپور در این مصاحبه شرکت داشتند. از جمله علل اختصار این گفت و گو، عدم اقبال آیت الله دوزدو زانی به ذکر خاطرات شخصی است و ایشان در این جهت، با برخی از دوستان قدیمی شان - که حکایت های زیادی از ایشان نشر یافته - هم نظر نبوده، نشر برخی مسائل داخلی روحانیت را به صلاح نمی دانند.

سؤال: با آثار ایشان از کی آشنا شدید؟

پاسخ: حدود ۲۰ سال پیش یک [دوره] کتاب ایشان را آوردند پیش من، حدود خیال می‌کنم ۳۰ جلدی باشد. آن زمان من دابم^۱ این است هر کتابی بیاید اول تورق می‌کنیم، چون کتاب وقتی که رفت کتابخانه کم اتفاق می‌افتد که انسان [مراجعه کند]. اکثر کتاب‌های ایشان را من آن موقع تورق زدم. ایشان آن طوری که یادم هست ظاهراً یک دوره اصول دارند و یک تعلیقاتی دارد بر اسفار؛ بعد نوشته‌هایی در فقه و بیع و طهارت اینها دارد. خوب [از] اینها [بر] می‌آمد که ایشان قدرت علمی اش خوب بود، در هر فنی وارد شدند و در هر فنی بحث کردند. خصوصاً ایشان آنی که یادم می‌آید چند جلد [کتاب هم] در تفسیر دارد. ایشان در تفسیر هم اینجور نیست که مثل دیگران بحث بکند، آنی که ذهنم می‌آید نوعاً نوشته‌هایش یک نوع مخصوص خودش است. حالا من به تازگی مرور نکردم، [اما] هر کس به کتاب ایشان مراجعه بکند می‌فهمد که مثل مجمع‌البیان نیست، مثل تفسیر صافی نیست، یک خصوصیتی دارد. مثلاً بحث‌هایی که می‌کند؛ در مفردات بحث می‌کند، بحث در آراء که ذکر می‌کند یک ویژگی خاصی دارد که مخصوص خودش است. خیال می‌کنم بحث فکری و سنی اش هم این است و می‌شود گفت که ایشان قدرتی داشتند در آن سن و سال هم تصرف به فقه داشتند، هم تصرف به اصول داشتند، هم بحث فلسفه داشتند، هم قرآن، یادم نیست قرآن را تا کجا آوردند، خیال می‌کنم اوایلش [را فقط] بحث کردند. ولی بیشتر این در مقدمه در تفسیر فاتحه مثل اینکه ایشان غور کرده و بحث‌های مفصلی دارد.

سؤال: یکی از نکات جالب در آثار ایشان آن است که انگار ترسی از مخالفت با مشهور نداشتند. این مسئله را شما چطور ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ: ایشان همیشه این گونه بود، از بابایش ارث برده بود، بله ایشان ترسو نبود، شجاعت داشتند، الحمدلله.

سؤال: حجت‌الاسلام سید مصطفی خمینی به عنوان کسی که آثار جامعی در رشته‌های مختلف علوم اسلامی دارند، در حوزه‌های علمیه چندان مورد توجه قرار نگرفته‌اند و اساساً شناخته شده نیستند. به نظر شما دلیل این امر چیست و چه باید کرد؟

پاسخ: اینها را نمی‌شود چندان ارزیابی کرد؛ بسا یک آقایی هست، می‌گویند از شانس نیست اما یک چیزی هست [شبهه به همین شانس]، یک وقت می‌بینی یک فردی

دورش جمع شدند، حالا یک وقت بیان دارد، شاگرد دارد، یک وقت یک چیزهایی هست، ولی می بینی [فرد دیگری که] هم درس ایشان و فاضل است، شرایط دار است، [اما] یک شاگرد هم پیدا نکرده؛ اینها را نمی شود چندان ارزیابی کرد، که علت تامه اش چیست، من خیال می کنم اینجور باشد که نه آن موقع که فضل و کمالی داشت، نه در حوزه قم بودند تا مردم با او آشنا شوند، نه در حوزه نجف ماندند که مردم آشنا شوند. ایشان چند روز اینجا بود چند روز آنجا بود. مثلاً فرض بفرمایید ده سال اول... اواخر عمر که ایشان آنجا بود، ایشان ۵-۶ سال اینجا بود گرفتار مسائل نهضت پدرش بود و وقتی که به نجف رفت، باز هم همین جور. خیال می کنم علت عدم شناخت مردم به فضل ایشان و کتاب های ایشان [همین است که گفتم]. و اینکه نمی دانم کتاب های ایشان در دسترس مردم هست یا نه؟ یک بار چاپ شده، پخش کردند و آنها را در جامعه علمی جوامع علمی تعریف نکردند، یعنی به عبارت دیگر یک وقت یک چیزی را انسان می خواهد به مردم [بشناساند]، باید در رادیو و تلویزیون و... تبلیغ بکند، ما خودمان از آنها هستیم که کتاب هایی داریم همین طور در بوته اجمال است. این تبلیغ می خواهد. من تا حالا ندیدم در یک روزنامه ای، در یک مجله ای، /فق، /حریم،^۲ در رادیو، تلویزیون یا رادیو معارف و اینها مثلاً یک مطلبی از کتاب ایشان [تبلیغ شده باشد]. اگر کسی بخواهد کتاب ایشان به حدی برسد که در جامعه مورد توجه باشد، باید تبلیغ بشود، باید در میان مردم جا بیفتد، هنوز جا نیفتاده، من نشنیدم در میان رجال یک کسی بگوید آقا مصطفی فلان حرفی را فلان جازد، خیال می کنم ایشان اینجا و آنجا بود، یعنی نشد برود شاگرد جمع کند.

۱. مجله /فق حوزه.

۲. نشریه حریم /مام.





مصاحبه با آیت‌الله محمدعلی گرامی^۱

سؤال: آشنایی تان با مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی به چه زمانی برمی‌گردد؟

پاسخ: با مرحوم حاج آقا مصطفی از زمانی که در درس اصول مرحوم امام می‌رفتم (یعنی از همان سال‌های ۳۵ و ۳۶)، آشنا شدم ولی تماس به صورت مکالمه و اینها، کمتر بود. درس امام اول در مسجد محمدیه بود، بعد منتقل شد به مسجد سلماسی. آقا مصطفی فقط در درس اصول پدر شرکت می‌کرد. ایشان به درس فقه مرحوم داماد می‌رفت، ما هم در فقه و هم اصول، به درس امام می‌رفتیم. ایشان معمولاً در دو دوره، سر درس امام حرف می‌زد [= اشکال علمی می‌کرد]؛ ابتدای سال تحصیلی و یکی هم آخر سال تحصیلی. به عنوان انتقاد و اشکال بر سر درس پدر. قاعدتاً چون در هنگام شروع درس، گرمی لازم است، و پایان سال هم، [لذا ایشان در این دو دوره به اشکال می‌پرداخت]. به هر حال آقا مصطفی بعد از شروع مبارزات، یک مقداری در درس فقه

۱. آیت‌الله محمدعلی گرامی از دوران پیش از تبعید امام، خاطرات مشترک زیادی با آقا مصطفی خمینی داشته و از این منظر، خاطرات ایشان در تبیین شخصیت اخلاقی و جایگاه حوزوی آیت‌الله سید مصطفی خمینی، بسیار قابل توجه است. آیت‌الله گرامی گذشته از ارتباط نزدیک با بیت امام، یکی از سخنرانان مراسم درگذشت آقا مصطفی در شهرهای مختلف بوده و به همین دلیل تبعید شده است! با آنکه ایشان راهی سفر به مشهد مقدس بودند اما به دلیل اهمیت موضوع، ما را در تهران به حضور پذیرفتند و مصاحبه تفصیلی با ایشان در تاریخ ۹۶/۵/۱۱ در تهران انجام گرفت.

امام هم شرکت می کرد؛ از جمله در مسئله «کثیر السفر» و «من شغله السفر» در «نماز مسافر»، به یاد دارم که ایشان در درس پدر شرکت می کرد.

درس در مسجد اعظم بود، اما پسر آقای [آیت الله العظمی] بروجردی با شروع مبارزات مرحوم امام دستور داده بود که در مسجد را ببندند و امام را به مسجد اعظم راه ندهند، پسر بزرگ مرحوم آقای بروجردی به نام آقا محمد حسن، که اکنون فوت کرده است. ایشان فکر می کرد اینجا شلوغ کاری می شود و می ریزند در و پنجره ها شکسته می شود. چیزی که از ایشان نقل شد، این بود. ^۱ امام [بعد از ماجرای بسته شدن در مسجد اعظم]، یک روز درس را در حیاط صحن کوچک حرم حضرت معصومه (س) برگزار کردند. آن روز آقا مصطفی کنار من نشسته بود، پدرش یک مطلبی را - در مورد کسی که شغلش سفر است - گفت، آقا مصطفی به من گفت ولی من نظرم چیز دیگری است. یعنی نظرش خلاف نظر امام بود. در یکی از فروع آن مسئله.

دوران شروع مبارزات، یک شرایط دیگری داشت؛ خصوصاً بعد از ماجرای فیضیه که ریختند و [اطلاب و مردم] را زدند، آقا مصطفی به من می گفت آن روز جای یک امیر و فرمانده خالی بود. امیر و فرماندهی که به مردم خطاب کند که مأمورین را بزنند.

سؤال: از چه زمانی ارتباط شما با آقا مصطفی به رفاقت تبدیل شد؟ لطفاً خاطراتی در این باب بیان بفرمایید.

پاسخ: خواه ناخواه مبارزات که شروع شد، دیگر ایشان را زیاد می دیدیم. قبلاً ارتباطمان خیلی کم بود. البته در مبارزات هم فرق می کرد؛ به عنوان مثال، مرحوم امام در چهارشنبه آخر سال، در سال ۱۳۴۱ یک سخنرانی داشت که نوار این سخنرانی فقط پیش من بود. البته نمی دانم چرا، من اهل این نبودم که بروم نوار بگیرم، لابد کسی از رفقا از طرف من گرفته بود و به من داد، آقا مصطفی یا آن روز در سخنرانی نبوده (که این بعید است و حتماً بوده است)، یا اینکه دوست داشت این نوار را مجدداً گوش کند، بعد هم که نوار را گرفت، مجدداً خودش آورد منزل ما پس داد. تنهایی هم آمد، و مدت ها هم با هم نشستیم. مثلاً این یکی از موارد ارتباطمان در شروع مبارزات بود.

سؤال: لطفاً نمونه های دیگری از خاطرات مشترک با آقا مصطفی را بیان فرمایید.

پاسخ: روزی به مناسبتی به منزل امام رفتیم، آقا مصطفی هم در بیرونی حضور داشت. یک هیئتی از کارگران چاپخانه ها به منزل امام آمدند. من به آقا مصطفی گفتم فلان کس

۱. تنها یک روز در مسجد اعظم را بستند آن هم خادم مسجد به طور خودسر این کار را انجام داد. فردای آن روز پسر آقای بروجردی کسی را فرستاد خدمت امام و عذرخواهی کرد. آقای گرامی نیز آورده که امام یک روز درس را در حیاط صحن کوچک حرم برگزار کردند. (فصلنامه ۱۵ خرداد)



که به دفتر می‌آید، خیلی خوشنام نیست. ایشان گفت مهم این است که آقا [=امام خمینی]، مستقیماً با مردم در رابطه است. می‌بینید که در این ساعت آمد بیرون برای دیدار با این جمع، یعنی در خدمت مردم است. یعنی ایشان می‌گفت آن فلان فرد ضرری نمی‌تواند بزند، چون امام مستقیماً با خود مردم در ارتباط است. مثل اینکه یک وقتی من به خود امام گفتم که این آقای سید محمد بهبهانی بین مردم یک قدری مورد توجه نیست و می‌گویند ۲۸ مردادی است! ایشان گفتند که ما از آقای بهبهانی بدی ندیدیم! البته این قابل توجیه بود، چون این مسئله دیدنی نبود، شنیدنی بود. ایشان گاهی اوقات تعبیرات اینجوری داشتند.

سؤال: یک داستانی را هم به نقل از برخی دوستان تان در جایی نقل کرده‌اید در مورد اینکه آقا مصطفی فانوس را برمی‌داشت تا حشرات به حوض آب نیفتند، چون در این صورت امام هنگام وضو برای نجات آن حشرات مدت‌ها وقت صرف می‌کردند.

پاسخ: آقای محسن نوری همدانی برادر آیت‌الله آقای [شیخ حسین] نوری همدانی، برای ما گفت که یک شب منزل آقا مصطفی بودیم، ایشان فانوس را از لب حوض برداشت و این طور توضیح داد که؛ وقتی فانوس اینجاست، پشه‌ها می‌آیند دور آن و می‌افتند توی آب، آقا وقتی سحر برای وضو بلند می‌شوند، اول این پشه‌ها را نجات می‌دهند. (آنها که زنده‌اند)... در این که آقای [امام] خمینی لطافت داشته، [شکی نیست]، این حرف‌ها بوده است. مثلاً اوایل مرجعیت ایشان (قبل از مبارزات)، وقتی می‌خواستند یک مسجدی را افتتاح کنند، همراهان ایشان برای ما نقل کردند که وقتی یک گوسفند را بردند جلوی پای ایشان بکشند، ایشان نگذاشتند انگار رنگش پرید، گفت نکنید، نکنید. در عین حال، وقتی مبارزات پیش می‌آید، اصلاً اهمیت به این مسائل نمی‌دهد؛ در قضیه کاپیتولاسیون، من بودم و شهید سید محمد رضا سعیدی و آقا شیخ عباس پورمحمدی و مرحوم حاج انصاری شیرازی، آخر شبی پیش آقای [امام] خمینی بودیم؛ ایشان قضیه «کاپیتولاسیون» را مطرح کرد و گفت در این قضیه اگر صد هزار نفر کشته بشود، جا دارد. در اندرونی منزل ایشان بودیم.

سؤال: آیا قبل از تبعیدشان به منزل مرحوم آقا مصطفی هم رفت و آمد داشتید؟

پاسخ: بله، ایشان قبل از نهضت امام در یک منزل خیلی کوچک (که الان هم هست و یک دیوار و دری دارد به منزل خود امام)، زندگی می‌کرد، که بعدها اینجا به «بیرونی» تبدیل شد. بعد از نهضت که رفت و آمد قدری زیاد شد، آقا مصطفی به یک منزل اجاره‌ای در نزدیک مدرسه حجتیه رفت. من آنجا به منزلش رفته بودم. منزل خیلی مختصری

بود. فراموش نمی‌کنم عبايي به دوش آقا مصطفی بود که قسمتی از آن پاره بود. ایشان به این مسائل اهمیت نمی‌داد. یادم هست یک فردی به منزلش آمده بود و حاجتی داشت، و ایشان برای پذیرایی من یک مقداری تنقلات آورده بود، همین‌طور با مشت یک مقداری را به او داد. نمی‌دانم آن فرد چطور آمده بود بالا، ما ظاهراً طبقه بالا بودیم و پله می‌خورد. نمی‌دانم کسی اجازه داده بود یا در باز بود.

به هر حال آقا مصطفی در لطافت، در میان فرزندان امام از دیگران شاید بهتر بود. آقا مصطفی برخلاف آنچه که برخی فکر می‌کردند فقط اهل خنده و شوخی است، گرچه جلسه اول شبش این‌طوری بود، اما آخر شبش هم اهل تهجد بود. اهل نماز شب‌های باحال بود. به نیاز جامعه و احتیاج فقرا و به لطایف امور توجه داشت. ما یک نسبت دوری نیز با ایشان داریم. داماد بزرگ اینها (آقای اعرابی)، نسبت دوری با ما دارد. به هر حال آنچه که من مطلع‌م، آقا مصطفی از آن‌های دیگر لطیف‌تر بود؛ از تألیفاتش هم پیداست؛ ایشان تألیفات زیادی دارد، در تفسیر، فقه، اصول و... تألیفات خیلی خوبی دارد و دقیق‌النظر است.

سؤال: جایی فرموده‌اید که آقا مصطفی به شما فرموده، امام خمینی حکومت را حق فقیه می‌دانسته است. این مسئله را لطفاً تشریح بفرمایید.

پاسخ: تعبیری که ایشان [آقا مصطفی] به کار برد، تعبیر خیلی تندی بود. آقا مصطفی گفت: آقا عقیده دارند که آدم خودش باید شاه بشود! این عین جمله آقا مصطفی بود. ایشان این جمله را چند روز بعد از واقعه ۱۵ خرداد به من گفت. ایشان گفت: اولاً این اولین سالی است که من تابستان قم را می‌بینم، ما تابستان‌ها هیچ وقت قم نمی‌ماندیم. دوم اینکه وقتی نشستیم و صحبت می‌شد، ضمن صحبت این بحث مطرح شد. منظور اینکه، خودمان باید حکومت را بگیریم، نه اینکه کنار باشیم. چون مرحوم میرزای شیرازی و آقای بروجردی و خیلی‌های دیگر عقیده‌شان این بود که روحانیت کنار باشد و ناظر باشد و به حکومتی‌ها هشدار بدهد که عمل نکنند. نظرشان بر این بوده که در نتیجه [این رویه]، خرابی‌های حکومت به پای روحانیت بسته نمی‌شود و روحانیت هم کنار گود است و آنها را ارشاد می‌کند. آقا مصطفی می‌خواست بگوید آقا [=امام] عقیده‌اش این است که خودمان باید حکومت را در دست بگیریم. عین تعبیر ایشان این است که «آدم باید خودش شاه باشد». ایشان که از کلمه «شاه» خوشش نمی‌آمد، ولی منظورش این بود که حکومت را خودمان باید به دست بگیریم. یک روزی یک آقای آمد خدمت امام مداحی بکند، من هم بودم، او ابتدای مجلس که می‌خواست از مردم صلوات بگیرد، گفت:





به سلامتی اعلی حضرت... که آقای [امام] خمینی یک مرتبه [رنگ چهره‌اش تغییر کرد و] براق شد که او چه می‌خواهد بگوید. بعد دید این مداح منتقل کرد بر امام زمان (عج)، آرام شد و نشست. بله، از این تعبیرات خوشش نمی‌آمد.

سؤال: نقش آقا مصطفی در دوران حصر امام چه بود؟ خیلی کم به این بخش از زندگانی ایشان پرداخته شده است.

پاسخ: آقا مصطفی اولاً اداره منزل امام را بر عهده داشت. بعد از تبدیل حبس به حصر هم زیاد پیش پدرش حضور داشت و ساواکی‌ها هم خیلی نق می‌زدند که ایشان پیام می‌برد و می‌آورد و این کارها را انجام می‌دهد. من هم در این دوران یک نامه‌ای نوشته بودم که یادم نیست چه کسی برد اما اصل نامه و جواب‌هایی که ایشان داده است، نزدم هست. یکی از جملات امام در آن نامه این بود که «عواطف برادران ایمانی، خصوصاً مخصوصین، بار گرانی است بر دوش من، امید است که بلاها از نعمت‌های ظاهره، در بعد عواطف انسانی، مؤثرتر باشد...» یک همچنین تعبیری بود. ما از طریق رفقای که به آنجا رفت و آمد داشتند، متوجه شدیم که ساواکی‌ها به رفت و آمد آقا مصطفی اعتراض می‌کنند که ایشان پیام‌رسان است و می‌رود کارها را انجام می‌دهد و می‌آید.

سؤال: بعد از ارتحال آقا مصطفی چه برنامه‌هایی برگزار شد که شما هم حضور داشته باشید؟ کمی از حال و هوای آن مراسمات بگویید.

پاسخ: در مسجد اعظم مرتب همه روزه صبح و عصر برنامه بود. خود من هم به دعوت آقای اشرفی اصفهانی در کرمانشاه سخنرانی داشتم. فکر کنم در مراسم هفتم و اینها بود. در مراسم چهلم هم آقای [شهید] دستغیب و [آقا شیخ بهاء‌الدین] محلاتی در شیراز از من دعوت کردند که آنجا هم جلسه بسیار مهمی بود.

سؤال: می‌خواهیم به مباحث تحلیلی وارد شویم. ذهنیت انقلابیون و عموم مردم، بعد از شنیدن خبر ارتحال آقا مصطفی چه بود؟ آیا این بود که ایشان شهید شده است یا نه، خیلی درگیر این بحث نبودند که شهید شده یا به مرگ طبیعی از دنیا رفته است؟

پاسخ: اولاً این معنا در ذهن بود که مرگش عادی نیست. می‌دانید که ایشان داماد حاج آقا مرتضی حائری است. من به آقای حائری هم همان روز اول تلفن کردم، ایشان هم گفت خبر ندارم. من به ایشان گفتم حاج آقا مصطفی کسالتی داشتند؟ گفت: نه، حالش خیلی خوب بود، قاعدتاً هم همین طوری بود و لذا بعید است که فوت عادی باشد. مطلب دیگر آن که [آقای شیخ صادق] خلخالی از قول خادم منزل آقا مصطفی [صغری

خانم!، به من گفت دو نفر ناشناس با ایشان دیدار داشتند (شب قبل از ارتحال). از طرف دیگر هم این عنوان مطرح شد که امام بعد از فوت آقا مصطفی، بی پناه شد، کسی ندارد؛ چون احمد آقا که کوچک بود.

آقا مصطفی شخص لایقی بود، یک جا اگر حرف می زد جلسه را می گرفت، حرفش بی مبنا نبود، ضمن اینکه در عین حال، متواضع و مؤدب بود. آقا مصطفی خیلی فرق داشت با بعضی های دیگر!

سؤال: پس حضرت تعالی بر این نظرید که حاج سید مصطفی با دیگر آقا زاده ها تفاوت داشت و بر خورد تند و نامناسبی از او سر نمی زد؟

پاسخ: جا به جا بالأخره [تفاوت می کرد]، اما روی هم رفته آقا مصطفی آدم مؤدب و متواضعی بود و در مقام جدی^۱ کلمات تند نداشت و اینکه دستور بدهد چنین و چنان کنند، نبود. مثلاً یکی از موارد تواضع ایشان بخواهم برایتان بگویم اینکه وقتی آقای [آیت الله العظمی] خوئی یک اعلامیه داد مبنی بر «تحریم همکاری با دولت»، آقا مصطفی از آن به بعد با جای به جای قند، سر که شیریه می داد. چون می گفت قند انحصاری دولت است [و مصرف قند با آن فتوا در تنافی است]. خودش به من گفت که به خاطر فتوای آقای خوئی باید احتیاط کرد. این تواضع زیادی می خواهد که پسر یک مرجع در احترام به یک مرجع دیگر چنین کند. خیلی مهم است.

سؤال: نظر حضرت تعالی که قبل از تبعید آقا مصطفی با ایشان حشر و نشر داشته اید، در شناخت شخصیت آقا مصطفی در موارد بسیاری راهگشاست. از جمله اینکه در برخی اقوال، شوخ طبعی آن مرحوم را به صورتی مبتذل تنزل داده و تصویر کرده اند. نظر شما در مورد این سنخ روایت ها چیست؟

پاسخ: نه، این گونه نبود. مهم این است که اگر آقا مصطفی شوخی های اول شب داشت، نماز شب ها و تهجد های آخر شب هم داشت؛ نماز شب ها، زیارت ها و ادب ایشان [هم باید دیده شود]. ایشان وقتی صبح حرکت می کرد می خواست به حرم مشرف شود، هر کس را - از کوچک و بزرگ - بر سر راه می دید سلام می کرد. خیلی مؤدب بود. ایشان یک جلسات خیلی خاصی را شب ها در مقبره آقا شیخ فضل الله نوری در صحن، با جمعی به صورت خیلی خصوصی داشتند. آقای خطیب بود، آقای [آیت الله] فاضل لنکرانی، آقا شهاب اشراقی بود. من هیچ وقت در آن جمع نبودم، اما از جلسات شان خبر داشتم (من از همه اینها کوچک تر بودم). یکی شان خیلی مزاح تندی داشت، دیگر افرادی که در آن

۱. در مقام شوخی کلمات تند و... داشت اما در مقام جدی اینطور نبود. (آیت الله گرامی)



جمع بودند هم خواه‌ناخواه شوخی می کردند.

سؤال: برخی از سیاسیون پیش از انقلاب در خاطرات خود چنین روایت می کنند که تمایل شدید آقا مصطفی به ترویج مرجعیت امام، موجب بروز اختلافات ایشان با شخصیت‌هایی مانند امام موسی صدر شده بود.^۱ آیا با شناختی که از آقا مصطفی دارید، این نگاه را تأیید می کنید؟

پاسخ: اجمالاً من این قضایا را شنیده‌ام، خودم حضور نداشته‌ام. من در متن قضیه نبوده‌ام. در این که آقا مصطفی معتقد بود پدرش البقّ از دیگران است، شک ندارم. لذا اگر چنین باشد هم چه اشکالی دارد؟ یک نفر معتقد باشد که مرجعیت پدرش به نفع دین است. مثلاً یک عده بودند که آقای آقا سید احمد خوانساری را از هر نظر وارسته، کم‌نظیر و بی‌نظیر می دانستند، اما می گفتند در اجتماعیات وارد نیست. عقیده‌شان این بود، نمی گویم درست است یا نه. پس منافات ندارد، ممکن است عقیده ایشان این بوده که اگر بخواهیم به اسلام خدمت کنیم، باید پدرش مرجع باشد.

سؤال: رابطه آقا مصطفی با امام چگونه بود؟

پاسخ: عاشق و معشوق! طرفینی! یک روز بیت امام شلوغ بود و ایشان دم در نشسته بود، از حیاط جمعیت می آمدند، دست ایشان را می بوسیدند و می رفتند. خواه ناخواه ایشان کمی خم می شد که افراد بتوانند دستش را ببوسند. آقا مصطفی پشت سر امام ایستاده بود و همان جلوی جمعیت کمر پدرش را می مالید که آقا خسته نشود. آن روز هم بعد از دستگیری امام، در صحن سخنرانی کرد، تا وقتی که گفت پدر پیرم [را گرفته‌اند]، و شما هم که برای گرفتن پدر پیرم جمع شده‌اید، گریه‌اش گرفت. طبق این چیزهایی که من از او دیده بودم، عاشق پدرش بود. یک روز هم من پهلوی آقا مصطفی بودم در اندرون منزل امام، آقا خواست برود بیرونی برای ملاقات، اشاره کرد آقا مصطفی آمد کنار خودش، مثل کسی که بخواهد رازی را به دیگری بگوید به صورت در گوشی مدتی با هم حرف زدند، من نشسته بودم. آقا مصطفی خیلی خوب بود؛ من عقیده‌ام این است.

۱. از جمله این افراد می توان به مرحومان هاشمی رفسنجانی و صادق طباطبایی اشاره کرد. طباطبایی در موارد متعددی در خاطرات خود، این ادعا را تکرار کرده است. برای نمونه رک: *خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی*، ج ۱، ص ۳۵۸؛ همان، ج ۲، ص ۱۷۶-۱۷۳. مرحوم آقای هاشمی نیز با آنکه از نزدیک در کانون وقایع خارج از ایران قرار نداشت و طبعاً بر مبنای اطلاعات دیگران قضاوت می کرد، نیز دیدگاه مشترکی با سید صادق طباطبایی دارد و همین تحلیل را در خاطرات خود پذیرفته و آورده است. جالب آن که جناب آقای طباطبایی در خاطرات خود و برای اثبات مدعا و روایت خود، به خاطرات آقای هاشمی استشهد کرده و قضاوت ایشان در مورد اختلافات آقا مصطفی و آقا سید موسی صدر را «منصفانه» تعبیر کرده است. برای مشاهده خاطرات آیت‌الله هاشمی رک: *دوران مبارزه*، ج ۱، ص ۲۷۶-۲۷۸. (مقدمی شهیدانی)

۲. لایق تر و شایسته تر در جهت مرجعیت.

خدا رحمتش کند. عالم، متواضع، مؤدب، اینکه کسی در جلسه خصوصی شوخی کند که عادی است، مهم این است که در جمع عموم خیلی با وقار بود. او خیلی فرق داشت با بعضی بچه‌های دیگر آقایان و حتی با بچه‌های دیگر خود امام.

سؤال: در برخی محافل غیر رسمی این طور شایع می‌کنند که مثلاً آقا مصطفی در برخی موارد مخالف پدرش بوده است و از این قبیل حرف‌ها. نظر شما چیست؟

پاسخ: نه آقا، ایشان نظرش این بود که پدرش به درد رهبری می‌خورد، مرجعیتش هم به نفع دین است و کار هم می‌کرد [در این مسیر]. بله، تندی‌های [سخنرانی] عاشورای امام را قبول نداشت؛ وقتی آقای خمینی [خطاب به شاه] گفت بیچاره، بدبخت، از پدرت عبرت بگیر و اینها، آقا مصطفی آنجا بلند گفت به آقا بگویند آقا اراکی می‌خواهد برای نماز بیاید، سخنرانی را تمام کند. این هم حالا شاید برای احتیاط و برای حفظ جان امام بود. من این چنین فکر می‌کنم که از نظر سیاسی مثل هم بودند.





مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین سید هادی موسوی گیلانی^۱

سؤال: ارتباط تان با بیت امام از چه زمانی رقم خورد؟ و اصلاً چه شد که تصمیم به خروج از ایران گرفتید؟

پاسخ: ما در ایران که بودیم، خیلی با بیت امام و خود امام ارتباطی نداشتیم. من خودم در ایران هیچ ارتباطی با آقا مصطفی نداشتیم. نه تنها من، که هیچ کدام از آقایان دیگر هم ارتباط نداشتند؛ آقای برقی، آقای سجادی، آقای محتشمی، ما حلقه دوم حساب می شدیم. تا اینکه [بعد از تبعید امام]، حوزه که به هم خورد، یکی از دوستانم به نجف رفت، هنوز امام در ترکیه بودند. خلاصه آن دوستم بعد از بازگشت مرا تشویق کرد به نجف بروم، البته در ایران زمزمه‌ای هم بود که آقا روح الله را ممکن است بفرستند به نجف،

۱. حجت الاسلام والمسلمین سید هادی موسوی گیلانی یکی از روحانیون فعال حاضر در نجف بود که در ضبط، تنظیم و توزیع بعضی از دروس (خصوصاً دروس ولایت فقیه)، اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های امام نقش پر رنگی داشته است. ایشان همچنین یکی از حاضرین در حلقه درسی آیت الله سید مصطفی خمینی نیز بود و همه اینها موجب می شود که روایت او از وقایع نجف و شخصیت سیاسی - حوزوی آقا مصطفی خمینی، از اهمیت تاریخی خاصی برخوردار باشد. ایشان علی‌رغم اینکه در سال‌های اخیر همواره از مصاحبه‌گریزان بوده (شاید برخی ناملایمت‌ها و نیز نادیده‌انگاری زحمات ایشان توسط برخی مراکز تاریخ‌نگاری و همچنین برخی تحولات و دگردیسی‌های سیاسی، در این مسئله بی تأثیر نبوده باشد. والله العالم)، اما به احترام استاد خود حاج آقا مصطفی، ما را به گرمی به حضور پذیرفت و گفت‌وگو با ایشان در تاریخ ۹۶/۴/۲۸ در منزل او انجام پذیرفت. در این مصاحبه آقایان مقدمی شهیدانی و سید محمدامین نورانی و حجت الاسلام ابوالقاسم کریمی حاضر بودند.

اما ما می گفتیم این حرف ساواک است!

خلاصه ۱۷ روز در آبادان معطل شدیم، تا اینکه خدا رحمت کند، مرحوم آقای قائمی [از علمای ذی نفوذ آبادان] ما را با یک قاچاقچی به نجف فرستاد. روزی که وارد مدرسه آیت الله بروجردی در نجف شدم، دوستم را پیدا کردم و او گفت که آقا روح الله را وارد عراق کرده اند. تاریخ ورود من به نجف همزمان با امام شد. البته ما باور نکردیم امام به عراق آمده است اما بعد از نماز آیت الله حکیم، معلوم شد که امام با حاج آقا مصطفی وارد کاظمین شده اند و جایی را هم تعیین کرده اند که اگر کسی خواست بیاید، جا داشته باشد. ما بعد از نماز مغرب و عشاء راه افتادیم و دیدیم که عمامه امام آنجا هست، آقا مصطفی هم در انتظار بود، چون خبر داده بودند که جمعی با یک مینی بوس دارند به آنجا می روند. حاج آقا مصطفی گفتند تا ده دقیقه قبل امام بیدار بود و می دانست که آقایان دارند می آیند و دلش می خواست آقایان را ببیند ولی خسته بود و رفت استراحت کند.

سؤال: در نجف چگونه با حاج آقا مصطفی مرتبط شدید؟

پاسخ: وقتی در نجف مستقر شدیم، طبیعتاً امام بود و حاج آقا مصطفی. ما کم کم نزدیک شدیم، ده، دوازده نفر شدیم و گفتیم یک درسی محضر حاج آقا مصطفی بگذاریم. ایشان گفتند چون امام حاضر نیست در نجف اصول تدریس کند، من مباحث اصول را حاضرم شروع کنم. لذا درس شروع شد، ابتدا در منزل ایشان بود، بعد کم کم جمعیت زیاد شد و درس را به مسجد شیخ انصاری منتقل کردیم. ایشان بعد از ظهرها درس می گفت.

سؤال: آیا این گروه شما قبلاً شکل گرفته بود یا در همین درس شکل یافت و اینکه پیشنهاد درس را چه کسی مطرح کرد؟

پاسخ: نه، هیچ شکلی نداشت قبلاً. پیشنهاد درس را خدا رحمتش کند، آقای اصغر آقای کنی مطرح کرد. آدم فاضلی هم بود. یک پالتو می پوشید و کلاهی هم می گذاشت. او در حدود دوازده، سیزده نفر از افراد را جمع کرد برای حضور در درس حاج آقا مصطفی. تاریخ دقیق درس را یادم نیست.

سؤال: کارویژه و برخی فعالیت های شاخص آقا مصطفی در دوران نجف چه بود؟

پاسخ: یکی از کارهای خوبی که مرحوم حاج آقا مصطفی داشت، این بود که همه افرادی که اطراف امام بودند را جمع کرد. با تمام گروه هایی که درس امام می آمدند، یک بخشی که مبارزین بودند، یک بخشی که اهل مبارزه نبودند ولی از امام خوششان می آمد، اینها حول محور امام بودند، یک عده ای هم اهل نجف بودند، سابقه دار بودند،



آقازاده بودند، نمایندگان آقای حکیم بودند، آقا مصطفی با همه اینها ارتباط داشت. یک دینامیسم عجیبی داشت؛ طوری شد که بعد از یک سال، همه به ایشان احترام می‌گذاشتند بلا استثناء؛ حتی آنها که نقد و انتقاد داشتند، با مبارزات پدرش مخالف بودند، آقازاده‌های بیوت، امام جماعت‌های نجف و... همه.

نمی‌دانم سفارش امام بود یا اینکه خود ایشان طبعش به این سو گرایش داشت که در تمام نماز جماعت‌ها حضور می‌یافت. بدون اینکه او را بشناسند. بعدها می‌فهمیدند که این آقا سیدی که در نماز جماعت بوده، آقا مصطفی بوده است. با همه اینها ارتباط برقرار کرد. بعدها شناسایی می‌کرد و به امام گزارش می‌داد. امام هم به مناسبت‌هایی یک افطاری، عیدی، چیزی به اینها می‌داد. علی‌رغم اینکه امام در قم از این قبیل کارها دوری می‌کرد، اما در نجف به طور گسترده این برنامه‌ها را داشت. اینها به دلیل برخورد اخلاقی آقا مصطفی به امام یک گرایش و تمایلی پیدا کرده بودند.

این برخوردها حداقل موجب می‌شد که منتقدین و مخالفین دیگر نقد رسمی و صریح نداشتند، این خیلی مسئله بود. یک بخش دیگر کار آقا مصطفی این بود که این بچه‌های مبارز را زیر نظر داشته باشد، یک جوری استمالت کند، حتی یک دسته‌ای از مقدس‌ها بودند که کارشان زیارت بود، ایشان با اینکه توان جسمی نداشت، چندین بار سفر پیاده کربلا رفتند؛ در این سفر، هم مبارزین بودند، هم مقدس‌های خشک بودند، هم مخالفین بودند. من دو سفر که همراه ایشان بودم، جز سه، چهار نفر، باقی افراد یا کاری به کارهای مبارزه نداشتند، یا نقد داشتند. اما در این سفر همه با ایشان مأنوس می‌شدند. یا در ایام البیض ایشان در مسجد کوفه معتکف می‌شدند. با همین جمع آقایان حدود سی، چهل نفر بودند که آنجا هم معجونی بود!

سؤال: رمز موفقیت ایشان چه بود که توانسته بود این طیف‌های مختلف را جذب کند؟

پاسخ: یک دینامیسم خاصی داشت. تعبیر برخی این بود که ایشان یک مهره مار دارد! مرحوم آقا سید احمد این طور نبود. حالا یا به دلیل اینکه حاج آقا مصطفی یک وزنه علمی بود، این جایگاه را داشت. چون واقعاً علمیتش خوب بود. بی‌جهت نبود که امام فرمود ایشان امید آینده من بود. مرحوم حاج آقا مصطفی کیبی اخلاق مادرش بود. چون خانواده مرحوم ثقفی، خیلی جاذبه اخلاقی‌شان زیاد بود. ایشان خلاصه شده بود در این خانم. خدا رحمتش کند، خانم هم بعد که به نجف آمد، همین روش را در بین خانم‌ها پیدا کرد؛ خصوصاً خانم‌های بچه‌های مبارز. از جمله خانم بنده که این او آخر

برخی می پرسیدند شما نسبتی هم با هم دارید؟ یعنی تا این حد صمیمت داشت. به جای دخترانش به اینها علاقه نشان می داد.

سؤال: با توجه به توصیفات حضرت تعالی آقا مصطفی یک محوریتی پیدا کردند. این جایگاه چگونه به دست آمد؟

پاسخ: مرحوم حاج آقا مصطفی خود به خود و بدون اینکه سازماندهی بشود، یک محوریتی پیدا کرد. هم در حوزه نجف، هم در بین مبارزین، هم در بخش خارج از کشور که در حقیقت کسانی که می آمدند، مخصوصاً کسانی که در امریکا و اروپا بودند مرتب به نجف می آمدند. علاوه بر اینها، گروه‌هایی هم که در بغداد دفتر داشتند (از جمله جبهه ملی، حزب توده، مارکسیست‌ها، چریک‌های فدایی خلق و...)، اینها کانال ارتباطی شان در واقع ماها بودیم ولی بی اطلاع از آقا مصطفی نبود. ما در مدارس که جرئت نداشتیم اینها را ببریم و جلساتی بگذاریم، از آن طرف نیازهایی که اینها به امام و به اطلاعات و اخبار ایران داشتند، ارتباط را تقویت کرده بود. گرچه اینها خودشان دفتر داشتند اما اطلاعات ما از ایران بیشتر از آنها بود؛ نامه‌هایی که می رسید، یا افرادی که می آمدند، به ما بیشتر متوجه بودند. به عنوان نمونه، من رابط بین آقای شیخ مهدی کروی و امام بودم و از طریق من مسائلی منتقل می شد. مرحوم محمد منتظری وقتی که به نجف آمد، این دوستان را جمع کرد و گفت، رهبر انقلاب از شماست، اطلاعات هم که از طریق شما منتقل می شود، شما چرا باید اینقدر دنباله‌رو گروه‌های دفتردار بغداد باشید؟

سؤال: یعنی در میان جمع شما، نوعی انفعال نسبت به این گروه‌های سیاسی وجود داشت؟

پاسخ: بله، ما احساس می کردیم که نمی توانیم هیچ کاری بکنیم، فقط آنها بلدند! چون آنها دفتر داشتند، با دولت عراق در ارتباط بودند، ما با دولت در ارتباط نبودیم، آن آقا موسی اصفهانی خیلی تلاش کرد که ما را به دولت نزدیک کند، ما زیر بار نرفتیم، فقط این اواخر آقای دعایی یک ارتباط سیاسی گرفت و یک چیزی شد. ولی ما زیر بار نرفتیم، حتی پیشنهاد هم کرده بودند و خیلی هم اصرار داشتند.

خلاصه مرحوم محمد آمد و گفت که ما باید از یک جایی شروع بکنیم. یادم هست درست زمانی بود که آقای دکتر عباس شیبانی در ایران محکوم به اعدام شده بود، همزمان در اردن هم «ابو ایاد» محکوم به اعدام شده بود. مرحوم محمد گفت ما بیاییم برای تحلیل از اینها و مخالفت با اعدام‌ها، یک اعتصاب غذایی راه بیندازیم! ما گفتیم مگر طلبه هم می تواند اعتصاب غذا کند؟ گفت می شود و خیلی خوب هم می شود! ایشان



رفت بغداد و با آن دانشکده اقتصادی آنجا «کلیه الاقتصاد» هم هماهنگی کرد و بدون اطلاع گروهک‌ها، ده، دوازده طلبه را برای اعتصاب به آنجا برد. آقای سید حمید زیارتی (روحانی) بود، آقای ناصری، آقای برقی، آقای بنکدار، بنده بودم، آقای قاسم‌پور، آقای طاووسی، دو، سه تا بچه‌های همدانی و دو، سه تا بچه‌های اصفهانی بودند، پسر آقای دستغیب بود (سید هاشم)،^۱ اینها با ما بودند در این اعتصاب.

گروه‌ها اول آنها می‌خواستند ما را منزوی کنند و مشارکت نکنند ولی بعد دیدند، کار مثبتی است، به ما پیوستند. از همانجا شروع شد، ایام زیارتی بود. این کار خیلی سر و صدا کرد، ایران هم خیلی علیه ما تبلیغات کرد اما در خارج از کشور موجی به پا شد. فقط آب می‌خوردیم. سه روز اعتصاب غذا بود. کم‌کم گروه‌ها هم به ما پیوستند. از آن به بعد ما تقریباً کم‌کم یک شکل تشکیلاتی پیدا کردیم اما باز هم نه آنچنان منسجم. حتی صحنه‌هایی که امام صحبت می‌کردند و اینها، نه دوربینی داشتیم، نه ضبط صوتی داشتیم و... یکی از طلبه‌ها بود که ضبط صوتی داشت که نوار قرقره‌ای روی آن می‌خورد، من گفتم ضبط را بده این صحبت‌های امام را روی آن ضبط کنم. اول بار من این کار را کردم که بعداً البته ضبط‌های دیگر هم آمد. ما خلاصه نه دوربینی داشتیم که عکس و فیلمی بگیریم و... حتی آن ماجرای هجرت امام به کویت که پیش آمد باز هم شهید محمد یک دوربینی آورده بود که دست من داد و گفت که از این استفاده کنید که یک فیلم کوتاه و چند عکس گرفته شد.

سؤال: در این اعتصاب‌ها آقا مصطفی چه رویکردی داشت؟ ایشان این امور را می‌پسندید؟

پاسخ: این اعتصاب خیلی جلوه کرد. در ایام زیارتی بود و ما شدیداً تحت نظر ساواکی‌های بی‌مزد و موجب نجف بودیم، چون از اینها هم زیاد داشت. و امام هم خیلی از این قضیه می‌ترسید و واقعاً هم می‌ترسید. وقتی که ما برگشتیم، جلسه‌ای گذاشتیم و خیلی خوشحال بودیم که کار با موفقیت انجام شده، می‌گفتیم حالا به امام چه جوری خبر بدهیم که امام عصبانی و ناراحت نشود. قرار شد من و آقای محتشمی به امام خبر بدهیم. قرار شد ابتدا به آقا مصطفی بگوییم. با ایشان تماس گرفتیم، خیلی استقبال کرد.

۱. شنیدم این اواخر خیلی اوضاعش تغییر کرده. من یکبار آن اوایل سراغش رفتم، بعد از شهادت شهید دستغیب، دیدم خیلی اوضاع غیر عادی دارد. من یک ماه رمضان هم شیراز بودم. رفته بود در این مسائل مادی و با این سرمایه‌دارها و اینها و من هم خیلی خوشم نیامد و ما را هم خیلی تحویل نگرفت حالا در موضع قدرت بود، چه بود، نمی‌دانم. (آقای موسوی گیلانی)

سؤال: یعنی شما بدون مشورت آقا مصطفی این اعتصاب را راه انداخته بودید؟

پاسخ: ما مشورت نکرده بودیم ولی محمد در ارتباط بود. محمد روز اول که آمده بود با آقا مصطفی هماهنگ بود به ما هم خبر می داد. ما دلهره مان این بود که ببینیم امام چه برخوردی می کند و چه خواهد گفت. چون امام اگر اخم می کرد ما به اصطلاح ماست را کیسه می کردیم! ما رفتیم. یک بخش را قرار شد من گزارش بدهم و یک بخش را آقای محتشمی. امام هم خیلی ما را تحویل گرفت. و قشنگ چهارزانو نشست، من قسمت اول صحبتی کردم و بعد آقای محتشمی هم توضیحاتی داد. امام از ما سؤال کردند: با جو نجف چه کار کردید؟ من گفتم آقای محتشمی اجازه بدهید که من این را توضیح بدهم. گفتم آقا، ایام زیارتی مخصوصه بوده، همه در فکر زیارت پیاده و سواره کربلا بودند، ما این فرصت را غنیمت شمردیم و رفتیم برای این اعتصاب و این اعتصاب هم باز تاب گسترده ای داشت. خبرها به امام رسیده بود. آقا مصطفی خبرها را می داد ولی خیلی سر بسته، ما تا آن روز نمی دانستیم که امام از ما اطلاعاتی دارد. امام در آن دیدار تعبیری داشتند که ما فهمیدیم خود محمد هم مستقیم با امام ارتباط دارد. گاهی امام پیام می داد که محمد را ببیند و تا ایشان را نمی دید، نه سخنرانی و نه پیام می دادند. محمد خیلی مورد وثوق و اطمینان امام قرار گرفت ولی در عراق دوام نیاورد. چون یک ۲۵ روزی دستگیر شد تا پای اعدام هم رفته بود! بعد که آزاد شد، نحیف شده بود و فهمیدیم که می خواسته از زندان های حزب بعث اطلاعات بگیرد. به صورت ناشناس وارد شده بود و بسیار شکنجه شده بود!

محمد این او آخر پیشنهاد کرد نمی شود به این بعثی ها اعتماد کرد لذا باید خودمان چند نفری داشته باشیم که از امام محافظت کنند لذا چند نفر برای آموزش نظامی رفتند. بعد از این جریان اتفاقی می افتاد، امام می خواست پیامی بدهند، یا سخنرانی کنند می گفت محمد را پیدا کنید.

امام گفتند من جسته و گریخته ماجرای اعتصاب شما را می دانستم. آن چیزی که خیال مرا راحت کرد، جو نجف بود. زیرا اینها در کوچک ترین قضیه ای صحنه سازی می کردند و تبلیغات راه می انداختند لذا ساواک هم اینها را به شدت زیر نظر داشت. خیلی از کسانی که مصادر امور هستند، حتی به عنوان خانواده شهدا لقب گرفته اند، عامل ساواک بودند. حتی تا سامرا دنبال هویدا می رفتند و اطلاعات می دادند. یک سفر هویدا به عراق آمده بود، اینها تا سامرا رفته بودند و ملاقات کرده بودند. خب ما هم آنها را زیر نظر داشتیم. من یادم نمی رود یکی از مصادیق این، در فوت آقای شاهرودی در





مسجد هندی بود که یکی از این آقا زاده‌ها، در حضور ما، آقای سید باقر موسوی هم بود، به سفیر ایران بلند گفت که سلام ما را به اعلی حضرت برسان بگو این نجف نیست که علیه شما فعالیت می‌کند، یک مشت بچه‌های بی سر و پا هستند! الان هم جزو مراجع است و دار و دسته‌شان هم در اینجا دارند خوب می‌خورند و موقعیت خوبی دارند! ان شاء الله که این انقلاب سفره‌ای باشد برای همه، نه اینکه فرزندان انقلاب را به زاویه بفرستند و اینها اینجوری بکنند.

مرحوم محمد و مرحوم حاج آقا مصطفی ارتباط تنگاتنگی با امام داشتند. محمد مدت کوتاهی بود ولی حاج آقا مصطفی قبل و بعد از آن، رابط ما با امام بود. بچه‌هایی هم که از خارج از کشور می‌آمدند، امام به اینها احترام می‌گذاشت و حاج آقا مصطفی سعی می‌کرد که ما یک جلساتی را با اینها بگذاریم، او هماهنگ می‌کرد ولی خودش اصلاً شرکت نمی‌کرد. شاید به خاطر ضریب امنیتی بود یا شاید هم می‌خواستند، محوریت را خیلی نشان ندهد. همه چیز را زیر ذره بین داشت، گاهی تذکراتی می‌داد، محترمانه، مؤدبانه، ولی در جلسات ما حضور نداشت. اما بر عکس، وقتی سید احمد در نجف مستقر شد، در جلسات ما حضور می‌یافت. حتی در مسئله رادیو بغداد یک جلسه‌ای منزل ما داشتیم که یازده ساعت طول کشید. در این جلسه سید احمد حضور داشت. البته هنوز حاج آقا مصطفی زنده بود اما سید احمد شرکت داشت. آقا مصطفی خیلی چهره علمی بود و با امام همفکر بود. ایشان یک بحث تفسیر داشت، و هم یک بحث اصول. متأسفانه این بحث تفسیر را آقای سجادی خرابش کرد ولی بحث اصولش را آن آقای علیپور (رازی زاده)، [تنظیم کرد] طلبه بسیار فاضلی هم هست، او قاضی دادگاه هم بود، دادستان دادگستری کرمانشاه بود.

سؤال: روحیه‌ای که از آقا مصطفی ترسیم کردید، که از جریانات اطلاع داشت ولی خیلی هم به صحنه نمی‌آمد، و از آن طرف هم با طیف‌های مختلف ارتباط داشت، یک وضعیت خاصی را تصویر می‌کند. در این شرایط، برخی از افراد ادعا می‌کنند خیلی از امور مانند رادیو بغداد، با اطلاع آقا مصطفی صورت گرفته است. که این امور برخی وقت‌ها مورد نقد هم بود و این تلقی را ایجاد کرده بود که اینها با بعضی‌ها در حال همکاری‌اند! اینها چگونه سازگار است؟

پاسخ: ببینید، مرحوم حاج آقا مصطفی در واقع رابط بین امام و این مبارزین بود. مسئله رادیو بغداد هم هیچ ربطی به حزب بعث نداشت. یک عده از همین دفتردارهای جبهه ملی و نهضت آزادی و گروهک‌ها، یک رادیو گرفته بودند و می‌خواستند مسائل

ایران را انتقال بدهند. مثل اینکه همین الان جاهای دیگر هم هست. مثلاً همین تلویزیون «کوثر» ایران مسائل افغانستان، سوریه و... را منتقل می‌کند. اینها آمدند نجف و گفتند شما هم کسی داشته باشید که افکار امام و خودتان را پخش کنید. چون ما تشکیلاتی نداشتیم. اینجا بگویم که یکی از کسانی که نقش فعال و مستمری داشت، آقا شیخ حسن کروبوی بود. در ارتباط با مرحوم حاج آقا مصطفی، هیچ وقت در حضور ایشان نقدی مطرح نمی‌شد، شاید این هم توصیه امام بود. دست‌نوشته‌ای هم از ایشان دارم که هم در قم و هم در تهران، فرمود کسانی که در دفتر من هستند، هیچ موضعی له یا علیه کسی نداشته باشند. حاج آقا مصطفی در نجف هم دخالتی نداشت فقط گزارش می‌داد. امام اصلاً شکل دفتری به کارها نمی‌داد. حتی دفتر استفتاء هم بعدها شکل گرفته «رمیه من غیر رام» شکل گرفت. لذا ما هم شکل و تشکیلاتی نداشتیم. تقریباً سال آخر ما به پیشنهاد آقا شیخ حسن کروبوی تحت عنوان «روحانیون مبارز خارج از کشور» نشریه‌ای راه انداختیم. تشکیلاتی نبود. امام نمی‌گذاشت مرحوم حاج آقا مصطفی در کارها چندان دخالت کند، ناخودآگاه و ناپیوسته افرادی که می‌آمدند با ایشان ارتباط می‌گرفتند.

همه طیف‌ها و گروه‌ها با ما ارتباط داشتند، اما این ارتباط بدون اطلاع حاج آقا مصطفی نبود. اما ایشان در مجالس ما شرکت نداشت چون جلسات ما راز بر ذره بین داشتند و کافی بود یک بار ببینند بگویند این هم هست. حاج آقا مصطفی هیچ وقت مانند دیگران، موضع آقا زادگی به خودش نگرفت و مانند یک طلبه عادی بود. یعنی اگر ایشان نظری داشت، نظر امام بود.

سؤال: با همه این وسعت مشربی که در مرحوم آقا مصطفی سراغ داریم، یک حساسیت‌های سیاسی نیز از ایشان گزارش شده که در برخی برخوردها و مناسبات ایشان اثر مستقیم داشته است. مثلاً ماجرای پس فرستادن ساک قطب‌زاده یا ممانعت از دیدار فرزند آیت‌الله میلانی با امام. چند نمونه از این برخوردها و تحلیل خودتان را بفرمایید.

پاسخ: ببینید مرحوم حاج آقا مصطفی برخورد منفی نداشت. اصلاً چنین چیزهایی نبود. ایشان در جلسات که نمی‌آمد، اینها خودشان را به او نزدیک می‌کردند. لذا هیچ کدام را تحویل نمی‌گرفت. رفت و آمد و ارتباط علنی با هیچ کسی نداشت حتی با ما. امام خودش تصمیم گیرنده بود نه کس دیگر. مثلاً آقا موسی اصفهانی زاده را آقا مصطفی تا دم پله هم آورد برای اینکه با امام دیدار کند، اما امام فرمودند برگردد. امام یک لحظه اجازه دیدار با بختیار نداد. آقا مصطفی بی‌طرف بود و فقط گزارش می‌داد. اگر ایشان از





امام اجازه نداشت، هیچ وقت کاری نمی‌کرد و حرفی نمی‌زد. آقا مصطفی با همه ارتباط داشت ولی ارتباطش غیر مرئی بود. نمونه‌ای عرض می‌کنم. شاید در مورد جشن‌های دوهزار و پانصد ساله بود که اعلامیه‌ای به قلم دکتر صادقی، تنظیم شد و قرار شد ما بخوانیم. یک آقای - که خدا از او بگذرد - این را از ما گرفت و گفت اینجا جای این حرف‌ها نیست. ما هم به خشم آمدیم، خواستیم عکس‌العمل نشان دهیم. یک بار هم یکی از شاگردان امام خیلی به امام اشکال می‌کرد و ما می‌گفتیم این بوی سیاسی می‌دهد، ما می‌خواستیم بر خورد کنیم. ما داشتیم منفجر می‌شدیم و تصمیم گرفته بودیم که بر خوردی بکنیم ولی آقا مصطفی در هر دو مورد گفتند باید به امام بگوییم. ایشان گفتند امام گفته‌اند، من خیلی به این بچه‌ها علاقه دارم ولی هیچ عکس‌العملی نشان ندهند. هیچ کار نداشته باشند. اینجور نبود که آقا مصطفی یک کسی را جلوی او بگیرد، یک کسی را اجازه بدهد! این کار را مرحوم آقا سید احمد در ایران زیاد انجام می‌داد؛ کسانی را که می‌خواست به امام برسند، گزارش‌شان را بدهند، حرف‌هایشان را بزنند، این کار را می‌کرد و کسانی را نمی‌خواست، می‌گفت امام قلبش مشکل دارد، صلاح نیست، و واقعاً مانع می‌شد. من خودم ده‌ها مورد را شاهد بودم اما آقا مصطفی ابدأ. چون امام مسلط بر اوضاع بود. حتی در ایران هم که امام آمد، به احمد هم اجازه نمی‌داد. چند بار ایشان گفت اگر من ببینم احمد در کارهای دفتر دخالت می‌کند، من بیرونش می‌کنم. منتها این بیماری امام را زمین زد و کار به جایی رسید که احمد به تدریج به اوضاع مسلط شد. اما در نجف این‌طور نبود. حاج آقا مصطفی با همه طیف‌ها ارتباط داشت و هیچ کدام هم بغضی نداشتند با این عنوان که او فرزند امام است و فرزند یک رهبر مبارز است، خیلی طبیعی بود. یعنی یک اخلاق نجفی‌گری داشت. ما گاهی بحث‌های سیاسی داشتیم، گاهی به تشنج هم می‌رسید، اما ایشان اصلاً در این وادی‌ها دخالتی نداشت، کسانی هم گاهی که می‌خواست ایشان را وارد کند، طفره می‌رفت.

سؤال: خیلی‌ها در برخی محافل غیر رسمی، از اختلاف نظرهای اساسی آقا مصطفی با امام خمینی سخن می‌گویند و عنوان می‌کنند که اگر ایشان دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی را درک می‌کرد، چه بسا این اختلافات شدید می‌شد و نمود می‌یافت. مثلاً به عنوان نمونه، برخی گفته‌اند آقا مصطفی بر خلاف امام خمینی، مشی مبارزه مسلحانه را قبول داشت. در این موارد نظر تان چیست؟

پاسخ: سؤالات خوبی است. ببینید، ایشان در مسائل فقهی و اصولی با امام اختلاف نظر داشت، شدید هم بود. یکی از مستشکلین درس امام، خود آقا مصطفی بود ولی در

مسائل سیاسی اصلاً این مباحث نبود. حاج آقا مصطفی هم مبارزه مسلحانه را قبول نداشت. شاهدش هم خود مرحوم محمد منتظری که وقتی آمد، گفت به هیچ وجه حاج آقا مصطفی متوجه نشود که شما برای تعلیمات نظامی می‌روید! ما گفتیم چرا ایشان نباید بفهمد؟ ما که برای حفاظت از امام می‌خواهیم آموزش ببینیم. گفت: اگر مرحوم حاج آقا مصطفی بفهمد، می‌رود به امام می‌گوید و ایشان هم جلوی شما را می‌گیرد! امام که مستقیماً ارتباط نداشت، ابتدا اطلاعات دست اول به آقا مصطفی می‌رسید. در قضایای ایران، مخصوصاً در ماجرای مجاهدین که آقایان همه غیر از آقای منتظری از آنها حمایت کردند، ربانی شیرازی، هاشمی، طالقانی و... در آنجا مرحوم آقا مصطفی همان تفکر امام را داشت و می‌گفت در ایران چون اینها دست به اسلحه شده‌اند، اوضاع دارد لوٹ می‌شود، ما مبارزه را نمی‌خواهیم به آنجا برسانیم. هیچ کسی سندی ندارد بگوید امام این بوده، و حاج آقا مصطفی آن بوده است! یکی از مباحثی که قاطی شده است، داستان آقا سید حسین با پدرش است! این را متأسفانه آقایان نتوانسته‌اند تفکیک کنند. مرحوم حاج آقا مصطفی اصلاً در این وادی‌ها نبود و بلکه مخالف بود، علی‌رغم علاقه‌ای که به سید حسین داشت، سید حسین وقتی به ایران آمد به این تفکر پیوست. که مبارزه باید مسلحانه باشد و... و این بود که ولایت فقیه امام را قبول نداشت که من خودم با او در این موضوع، در دفتر امام درگیر شدم. ماجرا این بود که یک روز بعد از ملاقات با امام، یک عده‌ای از سمنان آمده بودند و خطاب به سید حسین گفتند که ما آمده‌ایم از شما دعوت کنیم که در یک سمینار در مورد ولایت فقیه سخنرانی کنید. مشهد یا سمنان، الان یادم نیست. او درآمد گفت: ولایت فقیه چیه که سمینارش باشد! این حرف‌ها چیه که می‌زنید؟ دست بردارید از اینها. ولایت فقیه یک چیز بی‌خودی است! من جلویش درآمدم که شما به ارزش‌ها و مقدس‌ها توهین نکنید. شما اگر قبول ندارید، نیاز نیست این طوری حرف بزنید! این فرد مخالف بود ولی متأسفانه او را با پدرش خلط کرده‌اند. یعنی اگر حاج آقا مصطفی با امام موافق نبوده باشد، مخالف هم نبود. سکوت مطلق داشت. شاید نظری داشته ولی نظرش را جایی ابراز نکرده که کسی بگوید او مخالف پدرش بوده است. ایشان یک کلمه در مورد ولایت فقیه، مخالف امام حرفی نزنده است. در مورد جزوه‌های ولایت فقیه که با آقای سید حمید زیارتی (روحانی) ویرایش و چاپ کردیم، پول هم نداشتیم! ما یک جزوه‌اش را عربی کرده بودیم، رفتیم پیش حاج آقا مصطفی و گفتیم که ما یک جزوه را عربی کرده‌ایم و محضر امام رفته‌ایم، ایشان پول نداده؛ ما گفته‌ایم اینها را می‌خواهیم به عربی چاپ کنیم. گفتند برای چی؟ گفتیم برای



عرب‌ها، ایشان گفته‌اند که «عرب‌ها نمی‌خواهد». حاج آقا مصطفی گفت شما اگر کاری می‌خواهید بکنید، اول کار را انجام بدهید و بعد بیاید به ایشان بگویید که ما این کار را انجام داده‌ایم. ایشان اگر مخالف باشد می‌گوید که دفعه بعد این کار را نکنید! این عین تعبیر ایشان بود. پول چاپ این جزوه مطابق یک ماه شهریه یک طلبه شده بود و ما نداشتیم، و بعداً هم خود حاج آقا مصطفی از جای دیگر آن پول را تهیه کرد داد. چون آن فرد چاپ می‌کرد ولی می‌گفت تا مجوز نیاورید من اینها را به شما نمی‌دهم، چون اینها پوست ما را می‌کنند! بعدش هم تا پولش را ندهید، نمی‌شود چون من پول ندارم. مطبوعه‌النعمان بود که صاحبش فرد خوبی بود، اما این طوری بود. لذا ما گاهی از اوقات صد فلس، ۲۰۰ فلس از این و آن قرض می‌گرفتیم و این پول‌ها را می‌دادیم. غرض اینکه حاج آقا مصطفی ما را راهنمایی کرد که اول انجام بدهید و بعداً بگویید. اگر ایشان مخالف بود می‌گفت این چه کاری است شما می‌خواهید بکنید؟ مرحوم آقا مصطفی یک بار نیامد به این جزوه‌های حکومت اسلامی ایرادی وارد کند؛ حتی از نظر ویرایش ایراد نگرفت. فقط امام پیغام داده بود که هیچ چیز را کم و زیاد نکنید. بعداً جلال‌الدین فارسی خیلی کمک کرد که بازسازی کرد و به صورت کتابچه کوچکی درآورد. آقای سید مصطفی خمینی نه تنها مخالف نبود، بلکه یک سری مقدمات این ماجرا را فراهم کرده است. لذا ایشان اختلافی با امام نداشت. آن که مسلم است، در مورد ولایت فقیه، حاج آقا مصطفی نظری نداشت. آنچه که بوده نظر خود امام بوده است. اگر نظری هم داشت، نظر مشورتی بود. من هیچ اختلافی ندیدم. خصوصاً در مسئله ولایت فقیه خیلی به امام هجوم آوردند، مرحوم آقا مصطفی در انتقال انتقادات و نظرها دخیل بود اما اینکه بگوید مثلاً شما دست بردارید، اصلاً این طور نبود.

موضوع جلسه با تراب حق شناس هم مثال خوبی است. بیست جلسه با امام جلسه گذاشت. او می‌خواست از امام اجازه بگیرد، برای مبارزه مسلحانه، ولی امام اجازه نداد. علی‌رغم نامه‌های کسانی مثل ربانی شیرازی، هاشمی، طالقانی و... مرحوم حاج آقا مصطفی این طور نبود که خودش در مقابل نظر امام یک موضع دیگری بگیرد. در این مورد هم این گونه بود.

سؤال: فرمایشات شما خیلی متین و دقیق است اما یک نکته‌ای که از برآیند مطالب شما به ذهن مخاطب منتقل می‌شود این است که پس این آقایی که از خودش نظر خاصی ندارد و در حوادث نهضت هم دخالت مستقیم نمی‌کند، چطور شما او را محور اتفاقات معرفی می‌کنید و در مبارزه نقش محوری به او می‌دهید؟ اینکه از حاج آقا

مصطفی یک فاضل برکنار از امور تصویر شود، چطور سازگار است با اینکه بگوییم او خودش مولد و مبارز و مدیر بوده است؟

پاسخ: بارک‌الله! این سؤال خوبی است اتفاقاً! ببینید من البته نمی‌خواهم بگویم ایشان کنار بوده است، این را شما دارید می‌گویید. ایشان محوریت داشته، با همه گروه‌ها و مخصوصاً در میان آنهایی که همراه امام و افکار امام بوده‌اند. یعنی یک بار نیامد به آقای زید، آقای بکر، و... بگوید این کار را بکنید یا این کار را نکنید. آنهایی که از اروپا می‌آمدند آنها را در آغوش می‌گرفت، با آنها مشورت می‌کرد، آنهایی هم که در نجف بودند، با آنها هم مشورت و رایزنی می‌کرد. با خود امام رایزنی می‌کرد، مشاوره می‌داد. اما اینکه منصفه ظهور باشد، یا در منظر قرار بگیرد، و به آب و آتش بزند، مثل شهید محمد و مثل ما که سینه سپر کرده بودیم، نبود. ایشان پشت صحنه را اداره می‌کرد. این اداره پشت صحنه چه بسا مهم‌تر بود از خود صحنه. این جنبه‌ها را البته نمی‌شود خیلی پررنگ روایت کرد. اینها گفتنی نیست، اینها را اسناد باید شهادت بدهد، در گزارشات خود ساواک بخشی از این فعالیت‌ها قطعاً آمده است. البته مقادیر زیادی از این اسناد را افراد مختلف به سرقت برده‌اند؛ چه اسناد سفارت ایران در بغداد و چه جاهای دیگر. من الان حسرت می‌خورم که یک ماه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی من برگشتم عراق، آمدند مرا کشاندند بردند سفارت و گفتند بیاید این اتاق وابستگی سیاسی سفارت را که لاک و مهر شده بود، را تحویل بگیرید. من گفتم اینها جزو اسناد انقلاب است، باید بماند، مال من که نیست. با اینکه خیلی چیزها هم مربوط به من بود. من می‌توانستم همه اینها را تحویل بگیرم و با یک صندوق یا چمدان بردارم بیاورم به ایران و هیچ کس هم نفهمد. البته بعدها خود آقای دعایی یک‌سری از این کارها را کرده، در زمانی که سفیر بوده. یک آقای بیگدلی خمسه بود که معاون رایزن سفارت ایران بود قبل از پیروزی انقلاب. او با آقای دعایی خوب بود. من یک نامه نوشتیم به آقای دعایی با این مضمون که آقای دعایی شما که در جریان کار هستید، چرا این آدم را نگه داشته‌اید؟

سؤال: چرا چنین نظری داشتید؟

پاسخ: من تازه گذرنامه گرفته بودم، برخی از دوستان گذرنامه نداشتند و به ما گفتند که ما می‌خواهیم برویم به سفارت و درخواست گذرنامه کنیم، شما هم با ما بیایید. ده، دوازده نفر بودیم. آقای قاسم‌پور، بنکدار، زیارتی، سجادی، سید هاشم دستغیب، نیکنام، اینها بودند. اینها تا ظهر ما را نگه داشتند و در را باز نمی‌کردند، بعد از نماز اینها با ما درگیر شدند و می‌خواستند ما را به زور بیرون کنند، ما دو نفر فرستاده بودیم غذا تهیه



کنند، اینها آن دو نفر را راه ندادند که برای آوردن غذا وارد شوند. این منجر به درگیری شد. سر و دست شکست، این قاسم‌پور را نزدیک بود خفه کنند، من لباسم خونی شد. نهایتاً ما را تحویل پلیس دادند و ما سه روز آنجا بازداشت بودیم. روز سوم بود که پرونده‌ها هم تکمیل شده بود، که «سعد الحمادی» وزیر کشور، آمده بود آنجا و کاری داشت، ما که در بخش عمومی بودیم، هجوم آوردیم گفتیم ما سیاسی هستیم، وابسته به آقای خمینی هستیم، و اوضاع این طوری شده است. آن وقت شکسته بسته عربی بلد بودیم. او برگشت. یکبارہ اوضاع تغییر کرد. یکبارہ دیدیم که سر و کله دعایی پیدا شد، سر و کله سید موسی اصفهانی زاده پیدا شد، بعد هم ما را برداشتند بردند بغداد پیش تیمور بختیار. ناهار مفصلی هم دادند به ما، بعد هم گفت از این به بعد اگر کاری دارید، به دفتر من مراجعه کنید. منظور اینکه بعد از گذشت دو سال از این ماجرا، به من پیغام دادند که بیا گذرنامه‌تان را به شما بدهیم. من با سید احمد مشورت کردم و قرار شد بروم. همین بیگدلی خمسه در ریزنی بود. یک آقای هم وابسته سیاسی بود به نام آقای ایوانی که ساواکی بود و خیلی معقول بود. این بیگدلی خمسه اسلحه را کشید و گفت من همین جامی توانم تو را بکشم و هیچ صدایش هم در نیاید. تو که گذرنامه داشتی، چرا با اینها به سفارت آمده بودی؟ گفتم من چون گذرنامه داشتم آمدم که اگر بلایی سرشان بیاید ما خبر داشته باشیم. به عنوان اینکه رابط اینها باشم. و گرنه ما کار دیگری نداشتیم، بعد هم شما درگیری ایجاد کردید. آن ایوانی دست بیگدلی را گرفت و اسلحه را از دستش گرفت گذاشت روی میز. او خیلی عصبانی شد.

من رفتم نجف گزارش دادم که اینجا به من گفته‌اند ما می‌توانستیم تو را بکشیم، خمینی‌تان را هم می‌توانیم بکشیم، هیچ صدایش در نیاید همان طور که تیمور بختیار را کشتیم و صدایش در نیامد.

بعد از پیروزی انقلاب من دیدم آقای دعایی رفت عراق و با این فرد ارتباط داشت. من گفتم این [فرد که پیشینه‌اش مشخص است]، شما می‌دانید، ما می‌دانیم. این نه با امام رابطه‌ای داشت، نه با ما رابطه‌ای داشت. وابسته سیاسی بود، اعلی‌حضرت را قَدَر قدرت می‌دانست! من نامه‌ای به آقای دعایی نوشتم.

غرض اینکه اسنادی که در مورد آقا مصطفی وجود دارد، پرونده‌اش خیلی سنگین است. منتها اینها [جایگاه آقا مصطفی را] فهمیده بودند؛ حتی چند بار هم دست به کارهایی زده بودند به عنوان ترور، اما آقا مصطفی در عراق شهید نشد. اینکه مرحوم حاج آقا مصطفی را شهید می‌گویند، بر اساس اینکه با پدر در تبعید و در غربت بوده،

بر این اساس است و گر نه اینکه سازمان امنیت توانسته او را چیز خورش بکند، اینها نبوده. ^۱ خاطراتش را کاملاً من دارم. یک بخش عمده‌اش هم این است که ما تنها با خود مرحوم حاج آقا مصطفی در ارتباط نبودیم، خانم من هم با خانم ایشان به قدری ارتباط تنگاتنگ داشت که حتی بعد از پیروزی انقلاب هم ماهی یکی، دو بار رفت و آمد داشتیم، تا همین حالا هم ارتباط باقی است. بخشی از اطلاعات را من از درون خانه مرحوم حاج آقا مصطفی و از طریق حاج خانم مان داشتم. ^۲

سؤال: پس قضیه ارتحال حاج آقا مصطفی به چه دلیل اتفاق افتاد؟

پاسخ: ارتحال شان به خاطر بیماری بوده است! خودش برای من در یک جمعی تعریف کرد. گفت من یک بیماری داشتم که این کتفم به شدت می گرفت و منقبض می شد تا اینکه یک پزشکی در بغداد یک شیشه قرص به من داد که تأثیر داشت اما بعد از مدتی باز هم این درد تأثیر می گذاشت. حاج آقا مصطفی خودش گفت که مدت‌ها تا دو، سه سال من این قرص را داشتم، چندتایی مانده بود تا اینکه یکبار خیلی درد گرفت، من عصبانی و ناراحت شدم همه آن قرص‌ها را سر کشیدم. حالا اینکه چندتا بوده را نگفت. بعد از حدود یک‌ماه از آن قضیه ایشان بیرون آمد و دیدیم چهره‌اش بسیار زرد و وارفته، بود. پرسیدیم آقا چه شده؟ گفت: من یک خونریزی شدیدی کرده‌ام، حالا این خونریزی را خانم ما از قول خانم آقا مصطفی [به طور مفصلتری تعریف میکرد. خانم ایشان گفته

۱. در خاطرات تعداد زیادی از مبارزان حاضر در ایران و همچنین روحانیون و مبارزین نجف اشرف، «تعبیر شهید» برای آیت‌الله مصطفی خمینی به کار برده شده و بر کشته شدن ایشان توسط دشمنان (بیش از همه ساواک در مظان است)، دلالت دارد و لذا تعبیر «شهید» به معنای خاص کلمه را برای ایشان به کار برده‌اند. به عنوان نمونه آیت‌الله منتظری در این مورد، چنین می گوید:

«احتمال شهادت آن مرحوم به دست عمال استعمار قابل توجه است و به احتمال قوی این توطئه با توافق پنهانی ساواک ایران و عراق انجام شده باشد و انگیزه اصلی آن را ضربه زدن به رهبر انقلاب باید دانست، آنها به خیال خود می‌خواستند یکی از عناصر مؤثر در انقلاب اسلامی را از صحنه بیرون کنند غافل از اینکه «مکروا و مکرالله و الله خیر الماکرین»». (یادها و یادمان‌ها/ آیت‌الله سید مصطفی خمینی (ره)؛ مجموعه مصاحبه‌ها در حاشیه کنگره شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی (ره)، عروج، ج ۱، ص ۵۸)

مرحوم شهاب‌الدین اشراقی ضمن استفاده از تعبیر شهادت، این مسئله را به رژیم عراق نسبت داده و چنین می گوید: «بالآخره مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) همراه امام به نجف تبعید شدند و بعد با توطئه دولت شاه خائن به وسیله صدام حسین و حسن البکر، به مقام رفیع شهادت نائل شدند». (همان، ص ۷۰)

آقایان سید علی اکبر محتشمی (همان، ص ۱۷۲-۱۷۱) و سید محمود دعایی (همان، ص ۱۹۵) در خاطراتشان علت مرگ را غیر طبیعی و بر اثر مسمومیت گفته‌اند.

با وجود این، نمی‌توان در مورد علت و عامل ارتحال یا شهادت آیت‌الله سید مصطفی خمینی، به صورت قطعی اظهار نظر کرد و این مسئله نیازمند بررسی‌های عمیق‌تری است که طبعاً روایت‌های مختلف نیز به شکل گیری چنین تحقیقاتی کمک خواهد کرد...

۲. گرچه ارتباطات خانوادگی در انتقال اخبار داخلی بسیار مهم است اما در این مورد خاص، به نظر می‌رسد به دلیل وقوع ناگهانی ماجرا، خانواده مرحوم آقا مصطفی نیز اطلاع دقیق و درستی نداشته‌اند که بخواهند آن را به دیگران منتقل کنند. (مقدمی شهیدانی)



بود ما بالای پشت‌بام خوابیده بودیم، هوا هم گرم بود، یک دفعه دیدم که آقا مصطفی بلند شد رفت، دیدم بسترش خیس است. چراغ روشن کردم دیدم خون همه‌جا را گرفته است. بعد هم خواست برود پایین، تمام پله‌ها خونین شده است. از دماغ و دهن خونریزی کرده بود. رفته بود پایین، یک‌ماه بعدش این حادثه ارتحال ایشان پیش آمد.

سؤال: شما خودتان قبلاً فرمودید که چند باری موضوع شبه‌ترور ایشان مطرح شده بود. آنها ماجرایش چه بود؟

پاسخ: گفته بودند ایشان به لبنان رفته و ساواک به طور غیر مستقیم خواسته ایشان را ترور کند، نتوانسته. یا در جلسه دیگری رفته، غذایش مسموم بوده و درازمدت اثر کرده است. اینها [به نظر من] همه پیرایه بود.

سؤال: لااقل این است که نمی‌شود در این مورد قضاوت کرد؛ چون دلیل مستندی بر رد اینکه ایشان به شهادت رسیده هم وجود ندارد. یعنی رد قطعی هم نمی‌توان کرد.

پاسخ: نه، آن را هم نمی‌توانیم بگوییم. هیچ چیز نداریم. ولی اینکه بگوییم صد در صد شهید است، این پیرایه است. ما رفتیم در مُغْتَسَل، من خودم جنازه را دیدم، بدنش گُله به گُله کبود بود. این مشاهدات خودم بود. به امام هم فشار آورده بودند که اجازه بدهید ما ایشان را کالبدشکافی کنیم، ایشان فرموده بود من به هیچ وجه جایز نمی‌دانم، ببرید دفنش کنید. اگر مثلاً چیزی بود، امام خودش ولی دم است، آنها اصرار به کالبدشکافی داشتند.

سؤال: امام خودشان برای ایشان تعبیر شهید را به کار نبردند، اما در مراسم چهلم ایشان زندگی‌نامه‌ای با عنوان «شهیدی دیگر از روحانیت» پخش شده بود، این مطلب را شما تأیید می‌کنید؟

پاسخ: نه، اصلاً چنین چیزی وجود نداشت. اصلاً چنین اطلاعیه‌ای نبود، اینها سند ندارد، چون اگر چیزی بود می‌ماند و بالأخره دست بنده و جنابعالی می‌افتاد. آنی که بود، کتابی بود که آقای فردوسی‌پور نوشت و آقا مصطفی را «شهید» لقب داد و ما هم اعتراض داشتیم که شما ایشان را بر چه اساسی شهید لقب داده‌ای، دیگران هم سکوت کردند و همین جور ماند.

سؤال: خودتان بهتر می‌دانید که امام به شدت روی منشورات (کتاب، مجله و...) حساسیت داشتند و کتاب و اخبار و اینها را هم پیگیری می‌کردند، کما اینکه در مورد

نشریه ۱۵ خرداد، تذکرات مکتوبی داده‌اند.^۱ چطور چنین کتابی منتشر شده، امام هم مسلط بر اوضاع بوده‌اند و تذکری نداده‌اند؟

پاسخ: تذکر نداده به این جهت که این کتاب بی محتواست و اصلاً محتوایی ندارد! شهید را من هم می‌گویم، جنابعالی هم می‌گویی شهید، برای اینکه در غربت بوده، در چنگال ساواک بوده، اصلاً در مسائل هم ایشان محوریت داشت، به این جهت ما می‌گوییم شهید؛ ولی اینکه او را شهیدش کرده باشند، با سم یا چیزی، اینها نیست. ولی اینکه امام بخواهد موضع بگیرد که شما چرا نوشته‌اید شهید، ارزش این را نداشت که امام موضع بگیرد. نه، امام به مسائلی مهم‌تر از اینها و جدی‌تر از اینها فکر می‌کرد.

من و سید عباس خاتم و شیخ حبیب‌الله اراکی، این سه نفر رفتیم بیرونی [بیت امام]، امام آمد روی بالکن با سید احمد، به او خبر دادند که حاج آقا مصطفی فوت کرده، واقعاً دست‌ها را به هم مالید و استرجاع خواند و فرمود: مصطفی امید آینده من بود. من این تعبیر را یادم هست. اگر ایشان با امام اختلاف نظر داشت که در مورد ایشان چنین تعبیری را به کار نمی‌برد. امام آنقدر روی ولایت فقیه حساس بود، که اگر کسانی احیاناً حرفی می‌زدند امام فردایش عکس‌العمل نشان می‌داد می‌آمد با استناد به آیات و روایات، استدلال می‌کرد. اگر اختلافی در این جهت وجود داشت چطور ممکن بود که امام حتی در جلسات غیر علنی و خصوصی هم یک کلمه نگوید که مصطفی تو چرا این حرف را می‌زنی؟!

سؤال: بعد از دروس ولایت فقیه امام، آیا اطلاع دارید که آقا مصطفی بخواهند در ابعاد این نظریه کنکاش علمی جدی داشته باشند؟ آیا شما از این اثری که اخیراً تحت

۱. برای نمونه می‌توان مواردی را ذکر کرد، از جمله: نامه به آقای سید حمید روحانی (به تاریخ ۱۳۵۱ ش) به منظور «عدم انتشار پیام روحانیون مبارز نجف»، که مخاطب نامه (آقای روحانی) در شرح این ماجرا چنین گفته است: موضوع، مربوط به پیامی است که روحانیون مبارز نجف خطاب به علمای کشورهای اسلامی و درباره جنایات رژیم شاه تنظیم کرده بودند و قبل از انتشار، آن را خدمت امام دادند که ایشان متن فوق را نوشتند، و به این ترتیب انتشار آن منتفی گردید». رک: صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۴۹.

نمونه روشن‌تر، نامه صریح امام به جناب آقای سید حمید روحانی است که در آن نسبت به «درج برخی مسائل در ماهنامه ۱۵ خرداد»، تذکر داده و چنین نوشته‌اند:

۱. شرحی که مرقوم شده است بعضی اشکالات دارد. از آن جمله تمجید از آدم کشی‌ها که صحیح نیست در ماهنامه شما باشد و اصل قضیه این روزها مورد شک و اشکال است، و مطالبی در نظر دارم که نمی‌توانم بگویم.

۲. ورقه دوم هم با سلیقه من مخالف است خصوصاً در مثل ماهنامه شما. زمان: ۱۳۵۳ ش.

حجت‌الاسلام سید حمید روحانی - منتشرکننده ماهنامه ۱۵ خرداد در نجف اشرف که حاوی اخبار و روایات‌های نهضت امام خمینی بود - در رابطه با این نامه می‌گوید: «مطلبی که در نامه اشاره شده است مربوط به مقاله‌ای است در تجلیل از یک جریان سیاسی فعال در دهه بیست و سی که برای درج در ماهنامه تهیه شده بود و پس از دریافت نظر مخالف امام، از درج آن خودداری کردیم». رک: صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۶.



عنوان ولایت فقیه از ایشان چاپ شده خبر داشتید؟

پاسخ: طبیعتاً شاگرد امام بودند، شاید خیلی از شاگردان امام دنبال این بودند که تحقیقاتی و کنکاشی بکنند، اینکه به کجا رساندند، این مسئله است. این دیگر کار شخصی‌شان بوده است؛ ممکن است یکی خیلی مستوفاً در این زمینه وارد شده باشد، یکی ناقص گذاشته باشد، یکی قبول نداشته باشد.

بحثی بود که حاج آقا مصطفی شاگردش بوده، وقتی شاگردی در یک درسی حضور پیدا می‌کند، [طبعاً کنکاش خواهد کرد]، آن هم آدم با استعدادی مثل حاج آقا مصطفی، که بحث استعداد ایشان را در جای دیگر باید مطرح کنیم.

اما من ابدأً خبر نداشتم که ایشان بخواهد در مورد ولایت فقیه چیزی بنویسد، اینها همه کار شخصی بوده. ما دنبال مبارزه بودیم، او هم کار خودش را انجام می‌داد؛ می‌نشست و تحقیقات علمی‌اش را انجام می‌داد. او اتاقی داشت که مخصوص مطالعه بود و کتاب‌هایش تویش ولو بود. حتی در همان شب ارتحال ایشان هم صغرا خانم می‌بیند ایشان مشغول مطالعه بوده است. او شب‌ها به مطالعه می‌نشست، گاهی حتی تا صبح می‌نشست. این کار شخصی ایشان بوده است.

سؤال: گذشته از جنبه‌های مبارزاتی و علمی، اخلاق شخصی آقا مصطفی نیز بسیار قابل توجه است. در مورد خصوصیات شخصی ایشان بفرمایید.

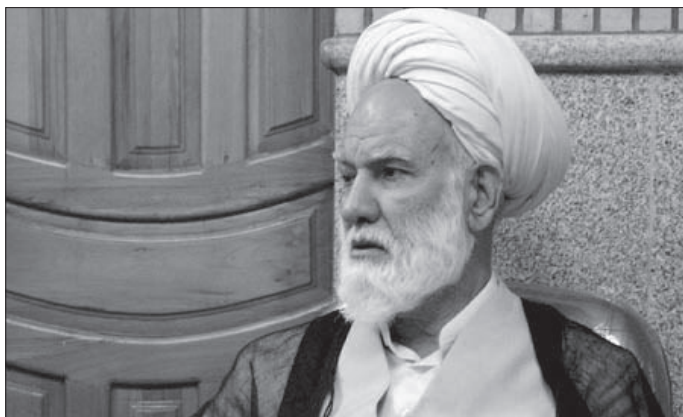
پاسخ: پیرامون اخلاق شخصی ایشان باید از رفقای ایران ایشان پرسید. مانند آقا نصرالله شاه‌آبادی هم در نجف رفیق آقا مصطفی بود و هم در ایران. اطلاعات خوبی هم دارد. ایشان در نجف خیلی ارتباط تنگاتنگی با آقا مصطفی داشت. به طوری که وقتی نماینده آیت‌الله خوئی در منطقه «پیغمبر ذوالکفل» شده بود، معروف به «چفل» - منطقه بزرگی نزدیک کربلاست - در سفرهای پیاده به کربلا، به دعوت آقای شاه‌آبادی یک نهار منزل ایشان رفتیم و من آنجا دیدم که اینها با هم ارتباط خوبی داشتند. من ایشان را قبول دارم. صادق است. ایشان ارتباط خوبی با حاج آقا مصطفی داشت.

سؤال: طیف گسترده‌ای با حاج آقا مصطفی در ارتباط بودند، به نظر شما ایشان متمایل به کدام طیف بود؟ آیا فقط با اینها رفاقت و ارتباط داشت یا نوعی گرایش و تمایل نیز داشتند؟

پاسخ: فقط رفاقت داشت، اینکه بگویند مرحوم حاج آقا مصطفی وابسته به این شخص بوده یا وابسته به آن شخص بوده، [این درست نیست]. ایشان همه رازیر ذره‌بین داشت، به جز این هفت، هشت نفر ما و خود امام. یعنی ایشان عملاً نشان داد که هیچ ارتباط

ارگانیک که در آن به فرد خاص تمایل نشان بدهد، وجود نداشت. البته بنی صدر خیلی تلاش می کرد خودش را به او نزدیک کند، او را راه می داد، او پیش امام هم می رفت و شاید تعبیر خوبی نباشد اما یکی، دو مورد بود که ما فکر می کردیم او حتی امام را هم تحت تأثیر قرار داد و امام مُلهم از او بود ولی امام زود موضع را تغییر داد. آنچه مهم بود، اینکه حاج آقا مصطفی با همه اینها محشور و مرتبط بود، افکار و اطلاعات آنها را می گرفت، بدون آنکه گرایش خاص به آنها نشان بدهد.





مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین رضا مطلبی^۱

سؤال: حاج آقا آشنایی تان با امام و حاج آقا مصطفی از کی بوده؟

پاسخ: بعد از سه، چهار سال که [در حوزه علمیه] اصفهان بودم، به قم آمدم. من ده، دوازده سال قم بودم. اصلاً ما طلبه‌ای نبودیم که درس امام برویم. طلبه مبتدی بودیم. ما آمدیم قم/معه و قوانین^۲ و رسائل^۳ می‌خواندیم. عرض می‌شود که ولی امام را همین‌طور ما دوستش داشتیم، چرا؟ دوست داشتیم. امام خوشگل بود. نمی‌دانم شما یادتان نمی‌آید در زمانی که امام ۶۳ ساله بود لب و دهنش از یک جوان ۱۸ ساله خوشگل، زیباتر بود. ابروهای امام این‌طور بود من همیشه یادم است که می‌گویم امام همیشه که می‌نشست این‌طوری بود. حالا چرا، نمی‌دانم. ناخن‌ها کشیده. لذا من گاهی می‌رفتم درس امام برای تماشای درس امام. درس نه، درس خارج امام می‌گفت ولی می‌رفتیم برای تماشای

۱. حجت الاسلام والمسلمین رضا مطلبی یکی از روحانیون فعال دوران مبارزات نهضت امام خمینی است که در دوران دستگیری امام، نقش پررنگی در برگزاری مجالس توسل در قم داشته است. ایشان همچنین در ماجرای ترور ناجوانمردانه رهبر معظم انقلاب اسلامی، اقدامات بهنگام و مهمی انجام داده و از این نظر، نام او با دو واقعه مهم تاریخی گره خورده است. مصاحبه با ایشان حاوی نکات جالبی است که در پی می‌آید. این مصاحبه در تاریخ ۹۵/۵/۱۵ توسط یکی از همکاران بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی آقای متولیان، در تهران ضبط شده است.

۲. قوانین/الاصول، تألیف میرزا ابوالقاسم قمی (م ۱۲۳۱ ق) از مهم‌ترین و مشهورترین کتب اصولی است که شامل یک دوره کامل علم اصول می‌باشد. این کتاب مدت‌ها یکی از کتب درسی حوزه‌های علمیه شیعه در دوره مقدمات بوده است. (ویکی فقه)

۳. کتاب فرآیند/الاصول یا رسائل، اثر مرحوم شیخ انصاری (م. ۱۲۱۴ ق)، فقیه و اصولی مشهور شیعه می‌باشد. این کتاب بنابر نظر برخی صاحب‌نظران، از برترین آثار اصولی علمای شیعه و از درسنامه‌های مهم حوزه‌های علمیه شیعی است که هم در سطوح عالی تدریس می‌شود و هم بسیاری از استادان و مجتهدان حوزه‌های علمیه، دروس خارج اصول فقه خود را بر محور آن ارایه می‌کنند. (ویکی شیعه)

درس امام و در درس امام می‌دیدم که یکی از مستشکلین درس امام - خدا رحمت کند - حاج آقا مصطفی است. حاج آقا مصطفی و چند نفر بودند مستشکل بودند؛ درس خارج خیلی مسئله است، اجتهادی است، استنباطی است، باید مسلط بر قوانین باشد. یکی از مستشکلین امام آقایی بود به نام آسید محمدباقر ابطحی که همین دو سال قبل فوت کرد. خیلی فاضل است. جامع الاحادیث را ایشان جمع کرد. اصفهانی بودند اما قم ساکن بودند. آسید محمدباقر ابطحی. ایشان یک حوزه علمیه نزدیک خانه آقای گلیایگانی تأسیس کرده است که دو طبقه و خیلی مجلل هم هست. یکی از مستشکلین که در بحث خارج اشکال می‌کرد ایشان بود و یکی هم حاج آقا مصطفی بود. دیگران هم بودند اما تک و توک. ولی این دو بزرگوار هر روز در درس اشکال می‌کردند. حالا آن چیزی که من خودم ندیدم ولی شنیدم این است که یک مرتبه حاج آقا مصطفی به امام اشکال کرده و امام فرموده بود: بروید درس‌ها را مطالعه کنید - امام این طوری حرف می‌زد - حاج آقا مصطفی [با اینکه امام] پدرش است گفته بود: خوب بود شما درس را مطالعه می‌کردید. یعنی اصلاً حاج آقا مصطفی - خدا رحمت کند - روحیه‌اش این بود، یعنی حالا این پدر است اما رافتش خیلی بالا بود. مهربانیش خیلی بالا بود اما در بحث علمی، حاج آقا مصطفی به جنگ امام می‌رفت. حاج آقا مصطفی بود و حالا اسم ببرم، یکی از شاگردان دیگر امام... یک شیخی که از مستشکلین درس امام بود و بعد هم فرار کرد چون با امام در افتاد. رفت نجف و مدتی هم در بغداد در رادیوی بغداد علیه امام صحبت می‌کرد؛ آشیخ علی آقا تهرانی. حالا این دو تا چطوری با هم چیز شده بودند... حاج آقا مصطفی ماشاءالله قد تا آنجا، خیلی آدم بلندقامتی بود. آقای تهرانی قدش کوچک بود. حتی من یادم است وقتی در زمان مجردی مان در مدرسه حجتیه قم ساکن بودیم، اینها می‌آمدند در آن حجره بالا، حجره شیخ علی تهرانی، با هم مباحثه می‌کردند. مدرسه حجتیه را اگر دیده باشید بزرگ است، صدای اینها تمام محوطه مدرسه را می‌گرفت.

سؤال: یعنی بحث بین شیخ علی تهرانی و حاج آقا مصطفی؟

پاسخ: با هم مباحثه می‌کردند. ما طلبه‌ها درس‌هایمان را باید مباحثه کنیم. نوعاً درس‌های خارج را کم مباحثه می‌کنند ولی اینها مباحثه می‌کردند و درست هم هست. مباحثه می‌کردند و به قول ما گاهی مباحثه پیش‌درسی می‌کردند. یعنی درس فردا را امروز مباحثه می‌کردند که فردا پای درس که آمدند مستحضر باشند. این خودش یک مسئله‌ای است که همیشه استاد‌های ما توصیه می‌کردند پیش مطالعه کنید. از ویژگی‌های حاج آقا مصطفی - خدا رحمت کند - که من خودم به چشم دیدم که





درس امام در مسجد اعظم قم تمام شد، نوعاً طلبه‌ها پاتوق‌شان فیضیه است البته قدیم بود، حالا کمتر است. یعنی کل طلبه‌ها اگر روزی توی مدرسه فیضیه نیایند روزشان شب نمی‌شود. [اطلاعی که در] درس‌های اطراف صحن و حرم [شرکت می‌کردند]، همه به فیضیه می‌آمدند. من خودم دیدم که حاج آقا مصطفی با چند نفر از روحانیون دیگر در حال رفتن است حالا بخواهم همین جاز و ویژگی عرض کنم، حاج آقا مصطفی هیکلش ماشاءالله، خیلی چاق [بود]. همیشه این دکمه قبایش باز بود. یعنی ببندد، نبود. به شکل داش مشتت گری. حاج آقا مصطفی اینجوری بود. قدشان هم بلند بود و بهشان داش مشتت گری می‌آمد و می‌برازید. خدا می‌داند من دیدم حاج آقا مصطفی همین طور که از صحن می‌خواهد خارج بشود و به طرف فیضیه برود افتاد روی زمین و آستانه در صحن حضرت معصومه (س) را با لب‌هایش بوسید. این را من خودم از حاج آقا مصطفی دیدم. اینقدر خاضع و خاشع بود و تواضع داشت. یعنی اگر کسی به ظاهرش نگاه می‌کرد می‌گفت یک داش مشتت. حتی من نمی‌دانم این را حالا به ایشان نسبت بدهم یا ندهم نمی‌دانم عمامه‌اش همیشه داش مشتت گری بود. حاج آقا مصطفی. حالا من یک وقت بعضی چیزها صلاح نیست گفته بشود. حاج آقا مصطفی (رحمت‌الله علیه) با دوستانشان که در اصفهان است، در اصفهان چند نفر دوست و رفیق داشته گاهی مسافرت می‌کرده ولی آن را من صلاح نیست بگویم. ولیکن بنده به حاج آقا مصطفی ایمان داشتم. حتی یک زمانی، این حرف نقل است حالا به قول ما این خبر واحد است آیا حجت هست یا حجت نیست ولیکن درست است. به امام گفته بودند که حضرت امام، این حاج آقا مصطفی یک حر کاتی دارد چون پسر شماس است دوشان شماس است، کارهایی می‌کند دوشان شماس است. امام فرمودند: نه، حاج آقا مصطفی خوب است ما قدیم چاقو هم می‌کشیدیم. حالا امام که چاقو نمی‌کشیده، ولی می‌خواست بگوید که جوانی این است، گناه نکنند، خطا نکنند، حرام مرتکب نشوند. در جوانی، بایستی من و ما و شما قبول کنیم که جوانی یک فصلی است. یک شعبه‌ای از زندگی است و چیزهای خاصی می‌طلبد.

سؤال: در حوادث سال ۴۰ تا ۴۳ که امام تبعید شدند، از حاج آقا مصطفی چیزی به خاطر ندارید؟

پاسخ: شبی که حاج آقا مصطفی دستگیر شد علی‌الظاهر همان شب، شبی بود که من هم دستگیر شده بودم. من شب‌های چهارشنبه در مسجد بالاسر قم، دعای توسل می‌خواندم، یکی از کسانی که می‌خواند بنده بودم. که همین الان گاهی آقای رحیمیان



خودمان، هر وقت من را می بیند شعرهای آن روز من را می خواند که من را به خاطر همین دعای توسل بازداشت کردند، رفتیم کلانتری. بله، دعای توسل، این دعای توسل خاری در چشم بود. شب عید نوروز بود. آن شب هم، شب چهارشنبه بود. حالا یک شب جلو یا یک شب بعدش، ما دعای توسل می خواندیم. باور کنید از تهران می آمدند، از کاشان می آمدند، این شهرهایی که نزدیک بود برای دعای توسل می آمدند. من هم وقتی که به نام امام هفتم موسی بن جعفر (ع) می رسیدم چهار تا [نامفهوم] مناسب می خواندم و بعد به امام [نامفهوم ظاهر] «نسبت می دادم» [باشد] من را وسط دعا گرفتند و بردند. رفتیم کلانتری و یک شب آنجا ماندم یک دوستی داریم به نام آقای سید محمد احسانی، الان هم در قم است. در قم یک مؤسسه تعاون اسلامی است که رئیسش همین آقای احسانی است. سید محمد احسانی. ایشان اهل زواره^۱ است. رئیس کلانتری آن زمان هم اهل زواره بود. خود این مؤسسه یک بحثی دارد. قدیم خیلی مؤسسه سنگینی بود، خیلی سال های قبل. خلاصه من بازداشت شدم، من هم رفیق آقای احسانی بودم، با هم رفیق بودیم. حتی زمانی در مدرسه حجتیه هم حجره بودیم. پدرشان خیلی معنون بود، از تجار زواره و اردستان بود. با رئیس کلانتری آشنا بود، بالأخره با وساطت و با رفت و آمد و با گفت و گو من را آزاد کردند. از زندان آزاد کردند. کار من به آنجا رسید که دیگر مأمورهای شهربانی آنجا من را می شناختند...

جمله ای که از حاج آقا مصطفی یادم نرود این است که روزهای دیدار امام شلوغ بود می رفتند می آمدند. خدا رحمت کند امام را، ایشان فرموده بود بچه های من هیچ حق دخالت در خانه من ندارند. برخلاف خیلی از آقایان که زمام امرشان دست پسرشان است و ما داشتیم و داریم. روزهای شلوغ خانه امام، امام در درگاهی که مشرف به حیاط بود، می نشست. نمی دانم عید قربان بود یا عید غدیر، حاج آقا مصطفی برنامه ریزی کرد و ما را خواست؛ جمعی رفتیم خانه امام. چون که ما شناخته شده بودیم؛ حاج آقا مصطفی گفت که این اتاق را که امام اینجا می نشیند شما پر کنید تا هر کسی نتواند وارد شود، البته وقتی مثلاً شخصی از شیراز یا اصفهان آمده، بایستی احترام برایش قائل شد. چرا که آمده امام را ببیند. امام هم او را ببیند. چه بسا رابطه حرفی با هم باشند لذا شما جا خالی کنید تا آن شخص بنشیند. یکی از ویژگی ها این بود که حاج آقا مصطفی این طرح را ریخت. در مقابل این اتاق که امام نشسته بود فقط یک راهرو بود که از آن وارد می شدند و در

۱. شهری است در حاشیه جنوبی دشت کویر ایران و در فاصله ۱۲۰ کیلومتری شهر اصفهان (در شمال شرقی استان اصفهان)، در مجاورت کویر مرکزی ایران واقع شده است. سایت شهرداری زواره:



آن طرف را بسته بودند. چون که بیرونی و اندرونی امام به یکدیگر در داشتند. خلق الله و جمعیت که جمع می‌شدند تق تق به در می‌زدند که در باز شود. در همین حین که مردم شعار می‌دادند و دست امام را می‌بوسیدند امام گفت: «در را باز کنید» کسی گوش نکرد. ولی مردم باز هم در می‌زدند و شعر می‌خواندند امام مجدداً گفت: «در را باز کنید». اما باز هم گفت کسی گوش نکرد. دفعه سوم و چهارم امام گفت: مگر نگفتم در را باز کنید. یک نفر در جمع ما حق و واقعیت را گفت، گفت: آقا، حاج آقا مصطفی دستور داده. امام بلند شد و گفت: «مصطفی فضول خانه من شده است. مصطفی خانه من را حکومت نظامی کرده است» و یک سری از این حرف‌ها. که بچه‌ها از همان در دویدند و به حاج آقا مصطفی گفتند که امام عصبانی شده است. حاج آقا مصطفی - این را من نشنیدم ولی دوستانی که بغل بودند شنیدند - فرموده بود که: «ما برای حفظ جان ایشان داریم این کار را می‌کنیم اگر نمی‌خواهد، مردم بریزید روی سرش و بکشیدش!» می‌گویم آقا مصطفی داش مشتکی حرف می‌زد. ما برای حفظ جان ایشان داریم این کار را می‌کنیم، می‌خواهیم به ایشان خدمت کنیم، اگر قبول نمی‌کند بریزید روی سرش و بکشیدش. این را هم شما می‌دانید که تقریرات درس امام از حاج آقا مصطفی چاپ شده است. حالا من یادم نیست تقلید است، طهارت است، صلاه است، صوم است، از کتاب‌های درس حاج آقا مصطفی چاپ هم شده است.

سؤال: خود حاج آقا مصطفی در قم، حوزه درسی داشتند؟

پاسخ: بله، بله یادم است تدریس می‌کردند ولی چون من شاگرد ایشان نبودم نمی‌دانم چه چیزی تدریس می‌کردند به نظر من یک زمانی قدیم سطح بود سطح یعنی رسائل و مکاسب و کفایه و بعد هم ایشان خارج می‌گفت ولی در نجف رانمی‌دانم.

سؤال: چه زمانی خبر شهادت یا فوت حاج آقا مصطفی را شنیدید، چه روزهایی بود؟

پاسخ: خوب شد این مطلب را شما سؤال کردید. چیزی که به ذهنم می‌آید این است که برای فوت حاج آقا مصطفی (رحمت الله علیه) در مسجد جامع تهران - ما تهران بودیم - ختم گرفته شد که امام جماعت آنجا آقای بی به نام چهل ستونی یا همچنین چیزی بود. ایشان آنجا ختم گرفت و من هم شرکت کردم یادم است. تنها ختمی که گرفته شد، اگر جای دیگر باشد من نمی‌دانم. من هم اینجا [در مسجد خودم] ختم گرفتیم. با اینکه به تعبیر من همیشه می‌گویم اینجا پشت کوه قاف است ولی من به حساب علاقه و محبت و اعتقادی که به امام و به این بیت داشتیم، اینجا ختم گرفتیم. یک ختم خیلی سنگینی هم گرفتیم نه به نام خودم، حالا داستان دارد. چون من شب‌ها می‌رفتم در خانه علمای



منطقه، مثلاً ده، بیست نفر امضا و قبول می کردند، ده نفر قبول نمی کردند می ترسیدند! اینجا قدیم یک حوزه علمیه‌ای بود که جمع شد. رفتم پیش آنها، از آنها فقط دو، سه نفر قبول کردند که نامشان را در دعوت مردم به این ختم قرار دهم و اتفاقاً آن دو، سه نفر فوت کردند. بالأخره من اعلام ختم کردم و از حاج آقای فلسفی هم برای منبر دعوت کردم. خیلی سنگین تبلیغ کردیم- هر چند وقتی ختم گرفته شد من زندان بودم- مثلاً فروهر با دار و دسته‌اش آمده بودند. چون من با داریوش فروهر هم نشست‌هایی داشتم.^۱ جمعیت پر شده بود. خیلی اعلامیه پخش شد. بچه‌ها می ترسیدند اعلامیه پخش کنند من هم به بچه‌ها گفتم نترسید اگر هم حرفی شد بگویید فلانی؛ شما را رها می کنند. بچه‌ها تا کلانتری ۱۱ اینجا- که خیلی با اینجا فاصله دارد- رفته بودند. یعنی تقریباً یک گوشه تهران را پر کرده بودند. بچه‌ها عشق داشتند مثل حالا نبود. در این کارها علاقه داشتند ولی حالا می گویند این کارها چیه، بچه‌ها را کلانتری گرفته و پرس و جو کرده بودند. آنها گفته بودند فلانی به ما داده. من در همین خانه که الان هستم من تازه ۱۵-۱۶ روز بود به این خانه آمده بودم چون من در قم خانه داشتم و فروختم و آمدم اینجا یک زمین خریدم بعد خانه را ساختم. حالا داستان دارد. شب خواب بودم، ساعت ۲ بعد از نصف، شب ۳ بعد از نصف شب، خواب بودم که در را زدند. آمدم در را باز کردم. آماده بودم. دیدم یک گردان جمعیت از کلانتری آمده‌اند. آن زمان این طوری بود. گفتند: آقای مطلبی؟ گفتم: بله، بفرمایید. فهمیدم که دیگر من را گرفتند. من را به کلانتری ۱۱ بردند. شب تا صبح آنجا بودیم. صبح پرورنده مرا بردند کمیته مشترک. اصلاً فکر نمی کردم من را ببرند و نگه دارند. چون فکر می کردم چیزی نیست آخر برای چی؟! برای همین مراسم که می خواستم ختم بگیرم. تازه حالا دو، سه روز قبل از مراسم من را گرفتند رفتیم کمیته مشترک. وقتی که به کمیته مشترک رفتیم دیگر من نمی دانستم که آیا ختم گرفته شد یا نه. چرا؟ چون ممنوع‌الملاقات بودم. تقریباً ۳۰-۴۰ روز در سلول انفرادی ممنوع‌الملاقات بودم. بعد که ملاقاتمان آزاد شد و آمدند، چون در ملاقات نمی شود حرف بزنی، خیلی سری و به کنایه فهمیدم که ختم گرفته شده. لذا خیلی خوشحال شدم. اما جلسه را بهم زده بودند و مثل اینکه آقای فلسفی را هم نگذاشته بودند و نیامده بود. آقای طاهری ریزی که الان یکی از منبری‌های تهران است. او آمده بود و چند دقیقه صحبت کرده بود اما جلسه به هم خورده بود و به هم ریخته بودند. من چهار ماه و خرده‌ای کمیته مشترک بودم...

۱. با داریوش فروهر پیرامون مسائل سیاسی جلساتی داشتیم. (آقای مطلبی)



مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی

سؤال: چگونگی و هنگامه آشنایی تان با شهید بزرگوار، آیت الله سید مصطفی خمینی را برای مان بیان بفرمایید.

پاسخ: اولین دیدار من با مرحوم شهید سید مصطفی خمینی رحمت الله علیه در تهران در سال ۱۳۳۹ در منزل حجت الاسلام والمسلمین حاج آقای سبط، امام جماعت مسجد مروی بود. شب رفته آنجا در روضه ایشان شرکت کردم، استاد من مرحوم حجت الاسلام والمسلمین سید حسین شیرازی از شاگردان امام بود و من پیش ایشان سیوطی می خواندم. یک آقای کنار ایشان نشسته بود، من خواستم همان وسط [مجلس] بنشینم، ایشان اشاره کرد و رفتم پیش ایشان نشستم. بین آقای سید حسین شیرازی و حاج آقا مصطفی. آقای سید حسین شیرازی پدر من را می شناخت و معرفی کرد. حاج آقا مصطفی هم پدرم را می شناخت.

سؤال: آن موقع هنوز مدرسه مروی بودید و وارد قم نشده بودید؟

پاسخ: نه، نشده بودم. سال ۳۹ آمدم قم. بعد مرحوم حاج آقا مصطفی از درس پرسید، قبل از اینکه من جواب بدهم حاج آقای سید حسین شیرازی فرمود که ایشان استعداد خوبی دارند، بعد ایشان گفت از پیشانی شان معلوم است که از هوش و ذکاوت خوبی برخوردارند. این اولین دیدار بود در آن [مجلس] روضه. بعد در همان تابستان سال ۱۳۳۹، من ایام تحصیل آمدم قم، در مدرسه حجتیه حجره گرفتم، حاج آقا مصطفی بعد از ظهرها توی مسجد مدرسه حجتیه، منظومه حکمت تدریس می کرد و از کسانی که سر درس ایشان شرکت می کردند آیت الله مؤمن بودند. آنجا همدیگر را می دیدیم

و سلام علیک و احوال بررسی با هم داشتیم. این ابتدای آشنایی من با ایشان بود. بعد در سال ۱۳۴۱ نهضت امام آغاز شد...

سؤال: بین این سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ شما دیگر ارتباطی نداشتید؟
پاسخ: نه، فقط سلام و علیک داشتیم.

سؤال: رفت و آمدی هم با بیت امام نداشتید؟ با اینکه امام در منزل نماز جماعت هم داشتند چطور به آنجا رفت و آمد نمی‌کردید؟

پاسخ: من اصولاً با کسانی ارتباط برقرار می‌کردم که به نظرم می‌آمد که از مبارزین باشند. حالا اینکه اندیشه مبارزاتی از کجا در من به وجود آمد، بحث دیگری بود ولی حاج آقا روح‌الله را به عنوان یک عالمی می‌شناختم که از مبارزه دوری می‌کند!
سؤال: در آن زمان با آن پیشینه و نگاهی که نسبت به مبارزات داشتید، خصوصاً در تحولات بعد از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی، شما چه کسانی را مبارز می‌پنداشتید؟

پاسخ: من در میان علمای قم کسی را که به عنوان مبارز بتوانم روی او انگشت بگذارم، یادم نیست.

سؤال: اسوه‌ای که در ذهن شما بود...

پاسخ: نواب صفوی بود، من خیلی تحت تأثیر نواب صفوی بودم و به همین دلیل هم از کسانی پیروی می‌کردم و دوست‌شان داشتم که آن جوری فکر کنند. اتفاقاً یک مسئله‌ای که بعد از فوت آیت‌الله بروجردی اتفاق افتاد، ساز و آوازی بود که در قم اوج گرفت. در دوران آیت‌الله بروجردی قم یک شهری بود که هیچ‌گونه حرکت ناپسندی در آنجا دیده و شنیده نمی‌شد. به محض اینکه آیت‌الله بروجردی فوت کردند و هنوز چهلم فوتش نرسیده بود، دیدم که ساز و آواز و ترانه و تصنیف و... [از یاد شد]. این برای من خیلی سخت بود. آمدم نشستم یک چیزی خطاب به مراجع بنویسم که اگر جلوی این انحراف گرفته نشود، آینده بدی برای قم رقم می‌خورد. نمی‌توانستم مطلبی بنویسم، دایم نوشته را پاره می‌کردم. در این اثنا آیت‌الله مصباح وارد شد. ایشان با هم حجره‌ای من حجت‌الاسلام والمسلمین حاج آقای فقهی ارتباط نزدیک داشتند و به همان نسبت هم من با ایشان آشنا شدم و این یک توفیقی بود برای من. به آیت‌الله مصباح گفتم که می‌خواهم یک متنی خطاب به مراجع بنویسم، نمی‌توانم. ایشان در عرض چند دقیقه یک مطلب خوبی نوشت و بعد از من سؤال کردند برای چه کسانی می‌خواهید بفرستید؟ گفتم: سه نفر: آقای شریعتمداری، آقای گلپایگانی و آقای نجفی. گفت برای آیت‌الله





خمینی هم بنویس!

سؤال: ایشان پیشنهاد کرد؟

پاسخ: بله.

سؤال: خیلی جالب است. در حالی که شما به امام نگاه یک عالم مبارز ندارید،

آیت‌الله مصباح آن جایگاه را تشخیص می‌دهد!

پاسخ: یادم نیست، شاید این تعبیرات را هم کرد که ایشان [=امام] از همه اینها جلوتر است. بعد خود آقای فقهی چون شاگرد آقای داماد بود پیشنهاد داد گفت به آقای داماد هم بنویسید. اسم داماد هم اضافه شد. بعد یادم نیست چه کسی باز پیشنهاد داد که اسم آقای آشیخ عبدالنبی اراکی را هم اضافه کنید، شد ۶ نفر. گفتند برای بیت آیت‌الله برو جردی هم خوب است که یک نسخه اضافه بشود، [آن متن در] هفت نسخه تنظیم شد و بردند توی حوزه‌ها و مدارس علمیه، همه بزرگان، افاضل امضا کردند.

سؤال: در واقع اولین بیانیه اصلاح خواهانه حوزوی در دوران بعد از رحلت آیت‌الله العظمی برو جردی به در خواست شما و به قلم آیت‌الله مصباح نوشته می‌شود. در این

ماجرای چه کسانی به شما کمک کردند؟

پاسخ: هیچ کس!

سؤال: یعنی تنها بودید؟

پاسخ: بله، خودم می‌بردم، توماری درست کرده بودم، کاغذها را به هم چسبانده بودم. در فیضیه می‌گذاشتم افراد می‌آمدند یکی یکی امضا می‌کردند. طلبه‌ها امضا می‌کردند بعد هم من نمی‌شناختم من فقط در میان جمع افاضل، آقای آذری را می‌شناختم، آن هم به واسطه اینکه با پدرم آشنا بود. یک وقتی دیدم آقای آذری توی صحن حرم حضرت معصومه (س) نشسته‌اند، چند نفر هم روحانی کنار ایشان نشسته بودند، رفتم ایشان را کشیدم کنار، به ایشان گفتم این را امضا کن. رفتیم آنجا ایشان امضا کردند و دیگران هم امضا کردند، نفهمیدم کی هستند. بعد آوردم توی مدرسه خان، آقای مقتدایی در آنجا حجره داشت و من هم پیش ایشان درس می‌خواندم. آوردم که ایشان امضا کند، آقای خسروشاهی هم آنجا بود، دید گفت: چه جالب، ماشاالله فلانی داده چه بزرگانی امضا کرده‌اند؛ آقای [آیت‌الله سید موسی] شبیری و شخصیت‌های دیگر. فهمیدم آنهايي که کنار آقای آذری نشسته بودند و من به آنها اعتنایی نکردم، شخصیت‌های فاضلی بودند. این متن را برای مراجع فرستادیم.

سؤال: متن امضاشده را تکثیر کردید دیگر یا اینکه افراد ذیل هر هفت نسخه را

امضای کردند؟

پاسخ: هفت نسخه درست کرده بودیم. دیگر مراجع چه عکس العملی نشان دادند من چیزی نفهمیدم اما دیدم آقا شیخ حسن صانعی که - پیشکار امام بود - یک وقت مرا در مدرسه فیضیه صدا زد و گفت: این کار کی بود؟ گفتم متنش را آقای مصباح نوشته، امضایش را من گرفتم. گفت حاج آقا روح الله گفتند اینها که این کار را کردند اینها را بیاورید پیش من، من از اینها تجلیل کنم یا از طرف من خودتان از اینها تقدیر و تشکر کنید و این روحیه ها را نگذارید از بین برود. قاعداً باید از این پیام درمی یافتم که ایشان یک روحیه دیگری دارد اما درک نکردم. قضیه گذشت. برگردیم به جریان حاج آقا مصطفی.

سؤال: چرا با اینکه ایشان در ماجرای دستگیری فدائیان و مرحوم نواب فعالیت هایی داشتند و اعتراض داشتند و شما که خودتان تحت تأثیر شهید نواب بودید، گرایش مبارزاتی و سیاسی امام را در آن زمان ملتفت نشدید؟

پاسخ: اینها را نمی دانستم، حادثه نواب و شهادتشان که اتفاق افتاد ما که حوزه نیامده بودیم، آن زمان که وارد حوزه شدیم اینها را دیگر خبر نداشتیم اتفاق افتاده. بعد وقتی مبارزه شروع شد دیگر ارتباط ما با حاج آقا مصطفی بیشتر شد.

سال ۴۱ که نهضت امام آغاز شد بعد ما دیدیم که حاج آقا مصطفی انصافاً در جمع کردن افراد مشی خیلی عمیقی دارند؛ طلاب را به شکل حلقه درست کرده بود، آنها را تشویق می کرد، شیوه مبارزه را یادآور می شد که اینجا این کار را بکنید، اینجا این شعار را بدهید، اعلامیه پخش کنید، کجا اعلامیه اول پخش بشود، طلبه ها را [در جهت مبارزه مدیریت می کرد] یک قران پول هم به اینها نمی داد، نداشت بنده خدا، گله مند هم بود. یک دوستی داشتیم نمی دانم اگر زنده است خدا ان شاء الله حفظش کند، اگر فوت هم کرده که خدا رحمتش کند، سیدی بود به نام آقای بحرینی. اعلامیه امام را حاج آقا مصطفی به او داده بود که به شیراز ببرد. بنده خدا می گفت من رویم نشد که به او بگویم که آقا با جیب خالی؟ پول حتی از اینجا تا جمکران را هم ندارم که بدهم. اهل یکی از شهرهای شیراز (اهل لار بوده شاید). این روشی بود که انجام می داد.

بعد یادم هست وقتی که ایشان خبردار می شد که اعلامیه های امام چاپ شده، از قبل که مطلع نبودیم، بعد می رفتیم از حاج آقا مصطفی می گرفتیم، ایشان تنها کسی بود که آنجا به ما اعتماد داشت. یک مشکلی هم که بود، کسانی که نمی شناختند اعتماد نمی کردند؛ حتی اعلامیه هم داشتند، اگر دستش بود نمی دادند که نکند طرف با ساواک





ارتباط داشته باشد. ما از حاج آقا مصطفی می‌گرفتیم و حاج آقا مصطفی هم در این زمینه توجه داشت و کمک می‌کرد.

سؤال: این حلقه‌ای که فرمودید، چقدر علنی، عینی و رسمی بود؟

پاسخ: رسمی بود، یعنی ایشان بعد از ظهرها در بیت امام می‌نشست، آنجا افرادی از طلبه‌ها می‌رفتند خدمت‌شان جمع می‌شدند و بعدش هم اگر کسی بحثی داشت، ایرادی داشت، اشکالی داشت، جواب می‌داد، اگر کسی راهنمایی می‌خواست، راهنمایی می‌کرد، خیلی‌ها به اعلامیه امام مثلاً اشکال داشتند، یادم نیست الان در چه زمینه‌هایی بود، اما یادم هست که ایشان جواب می‌داد، توضیح می‌داد که منظور امام این بوده، اینها خیلی مهم بود. یادم هست کسانی که در این جرگه حضور داشتند آقای کاظمی بود- که پدرش از علمای کرمانشاه بود، ایشان از آقا زاده‌های کرمانشاه بود. الان مدتی هم هست از ایشان بی‌خبرم، بعد از انقلاب خدمت‌شان می‌رسیدم اما الان مدتی هست از ایشان بی‌خبرم- آقای جعفری گیلانی بود. حاج آقا مصطفی می‌نشست و راهنمایی می‌کرد. یادم نیست اشکالی کرده باشم فقط می‌نشستیم و گوش می‌کردیم. حرف‌های ایشان خیلی شیرین و جالب بود.

سؤال: در این حلقه حدوداً چند نفر شرکت می‌کردند؟

پاسخ: مختلف بود، پانزده نفر، بیست نفر، کمتر، زیادتر، بعد یک زمانی رژیم به خاطر اینکه امام را مرعوب کند شایعه طرح دستگیری امام را مطرح کرد؛ که می‌خواهند ایشان را به دادگاه احضار کنند و محاکمه کنند. بعد از فراندوم بود. بعد احضاریه فرستادند. من یادم هست که حاج آقا مصطفی این مطلب را روایت کرد که پاسبان احضاریه آورده بود، گفتم من اجازه نمی‌دهم این را تو ببری. گفت: من مأمورم دست ایشان برسانم. حاج آقا مصطفی می‌گفت من جواب دادم بگویند من نگذاشتم، بعد به امام هم نگفت که اینها احضاریه دادند! خیلی در این مسائل حساس بود. یکی از جریان‌هایی که در آن زمان اتفاق افتاد، بعد از قضیه مدرسه فیضیه بود که امام ایشان را با حاج خانم فرستاده بود کربلا.

سؤال: پس ایشان در ماجرای تحریم عید و حادثه فیضیه و... در ایران نبود؟

پاسخ: نه نبود. حضور نداشت و رفته بود کربلا و بعداً در نجف برای من گفت که از این مسئله خیلی نگران هم بود. بعد که از کربلا برگشته بود و به تهران رسیده بود، یک وقت خبردار شده بودم که به مدرسه فیضیه حمله شده و فیضیه را به خاک و خون کشیدند.

سؤال: ایشان حدوداً چه وقت به ایران برگشته بود؟

پاسخ: شاید حدود یک هفته الی ۱۰ روز بعد از جریان مدرسه فیضیه.

سؤال: عکس‌العملش چی بوده؟

پاسخ: می‌گفت خیلی نگران بودم. با مادر یک سواری گرفتیم و برای ایشان پشت ماشین یک پتو انداختم، ایشان استراحت کردند، من هم جلو نشستم و تا قم نگران بودم. بعد هم ۱۵ خرداد اتفاق افتاد آن شبی که امام را دستگیر کردند. ایشان همیشه سعی می‌کرد در جریان‌ها با امام حرکت کند و از اینکه آسیبی به امام برسد مراقب بود.

سؤال: یعنی در مورد حفاظت فیزیکی امام دغدغه داشت؟

پاسخ: بله، یک وقتی بحث ناامنی ساواک و مغرضینی که می‌خواستند به امام آسیب برسانند مطرح بود، علاوه بر این، هجومی که مردم می‌آوردند، این خیلی خطرناک بود. یعنی یک شب که امام برنامه‌شان این بود که هر شب در یکی از محله‌های قم در مراسم عزاداری ایام عاشورا شرکت می‌کردند. گاهی اتفاق می‌افتاد از آنجایی که امام از ماشین پیاده می‌شدند تا مسجد یا حسینیه‌ای که می‌خواستند در آن حضور پیدا کنند، ۱۰۰ متر بیشتر نبود اما گاهی یک ساعت و نیم تا دو ساعت طول می‌کشید. حاج آقا مصطفی در این گونه موارد خیلی حواسش جمع بود و خیلی نگران بود. در شب ۱۵ خرداد که امام را دستگیر کردند، ایشان رفته بودند بالای پشت بام که ببینند چه خبر است؟ دیده بود که کوچه پر از مأمورینی بود که سرنیزه به دست داشتند.

در همان خانه اجاره‌ای که در اختیار آقا مصطفی بود، امام در همان منزل شب استراحت می‌کردند.

سؤال: امام منزل آقا مصطفی میهمان بودند؟

پاسخ: نه که میهمان باشند، منزل حضرت امام چادر زده بودند و روضه بود، هوایش خفه بود. آن زمان که کولر و پنکه و این جور چیزها، نبود، می‌رفتند حیاط در هوای باز، در منزل حاج آقا مصطفی توی حیاط می‌خوابیدند.

همانجا خوابیده بودند. امام مطلع شده بود که مأمورین آمده‌اند. مأمورین به منزل امام ریخته بودند، [همه جا را جست‌وجو کرده بودند] پشت‌بام، زیرزمین، حیاط، اتاق، دیده بودند امام نیست، این بنده‌خداها کارگرهایی که روز در منزل امام چای می‌دادند یا به تلفن جواب می‌دادند، اینها را گرفته بودند به باد کتک! که امام وقتی صدای آنها را شنیده بود، در خانه را باز کرد، از خانه بیرون آمد، حاج آقا مصطفی می‌گفت: من رفتم پشت‌بام، وقتی امام بلند شد و آمدند، باورم نیامد، رفتم پشت‌بام دیدم کوچه پر از مأمور





است و همه‌شان هم سرنیزه دست‌شان است. بعد می‌گفت وقتی امام را نشانند توی ماشین، من خواستم خودم را از بالا بیندازم پایین، نگذارم ماشین حرکت کند که امام توی ماشین با دستش اشاره کرد که این کار را نکنید که یکی از کماندوها هم کلتش را کشید گفت تکان بخوری شلیک می‌کنم، من هم دستم را گذاشتم پشت گوشم او فریاد زد [که؛ مردم، خمینی را گرفتند. هر کسی می‌خواست از خانه بیرون بیاید یک مأمور جلوی خانه‌اش ایستاده بود و می‌گفت برو تو، به این ترتیب امام را تا سر کوچه آوردند و از آنجا هم سوار یک ماشین دیگری کردند تا آنجا با فولکس آمده بودند، چون کوچه پهن نبود هر ماشینی نمی‌توانست بیاید.

یک نکته‌ای هم که البته ربطی به موضوع حاج آقا مصطفی ندارد اما خوب است که توضیح بدهم و آن اینکه چرا امام در آن ساعت خواب بود؟ ساعت سه نیمه شب، در خردادماه با ساعتی که جلو نکشیده باشند، نزدیک اذان صبح است.

سؤال: بله خیلی خوب است این راهم توضیح بفرمایید. چون مکرر در خاطرات گفته شده که امام استمرار بر تهجد داشته‌اند، طبعاً در حوالی اذان صبح می‌بایست بیدار باشند، خوب چطور در شب دستگیری ایشان بیدار نبوده است؟

پاسخ: آن شب امام به محله حکیم رفته بودند، ساعت یک بعد از نصف شب رسیده بودند منزل. امام دأبش این بود که بعد از نیمه‌شب نماز شب‌شان را می‌خواندند اما اگر لیالی مقمره بود، ایشان نماز صبح‌شان را نمی‌خواندند تا طلوع فجر بر طلوع مهتاب غلبه کند. فتوای امام این بود، کسانی که مقلد امام هستند هنوز هم به این فتوا عمل می‌کنند؛ از دوازدهم محرم تا بیست و چهارم محرم نماز صبح‌شان را وقتی می‌خوانند که طلوع فجر بر طلوع مهتاب کاملاً غلبه کند. آن شب، شب ۱۲ محرم بود. یعنی از لیالی مقمره بود. امام بعد از اینکه نماز شب را خواندند مشغول استراحت شدند تا وقتی که هواروشن شود؛ تا وقتی که طلوع فجر بر طلوع مهتاب غلبه می‌کند، بلند شوند نماز صبح‌شان را به جا آورند.

سؤال: مردم به واسطه همان فریادهای آقا مصطفی از دستگیری امام باخبر شده بودند؟
پاسخ: حاج آقا مصطفی بعد از آن که چند بار فریاد زده بود که مردم خمینی را گرفتند، مردم خمینی را بردند می‌گفت از همسایگان منزل امام هر کسی می‌خواست بیاید بیرون یک نظامی در منزلش ایستاده بود و با تهدید و گذاشتن سرنیزه روی سینه‌اش او را به درون منزل برمی‌گرداندند. سید مصطفی می‌گفت پس از آن که بالای بام چند مرتبه فریاد کشیدم یک کمی اعصابم متشنج شده بود. پس از آن که اعصابشان آرام گرفت

حرکت کردند آمدند صحن حرم حضرت معصومه سلام الله علیها. آنجا هم یک سخنرانی کردند. حالا مردم به هر نحوی بوده، آن طور که در گزارش ساواک آمده، ساعت ۴ صبح سیل جمعیت به سوی صحن مطهر سرازیر شد و ساعت ۵ هم صحن آکنده از جمعیت شد و دیگر راه نبود.

بعد سید مصطفی آمدند آنجا یک سخنرانی کردند. در سخنرانی شان یک تعبیری کرده بود. این را من از زبان مردم شنیدم، از خودش نشنیدم. ایشان وقتی گفت که دیشب آمدند پدر پیر مرا دستگیر کردند، این خیلی مردم را منقلب کرد و مردم های گریه کردند.

حاج آقا مصطفی بعد از دستگیری امام بزرگ ترین نقش را داشت در حفظ وحدت مبارزین و مدیریت آن حرکت و آن نهضت.

سؤال: از چه جهت می فرمایید ایشان عامل وحدت بود؟ چون این تعبیر باید در جایی به کار برود که زمینه اختلاف باشد. آیا چنین زمینه ای وجود داشت؟

پاسخ: اولین تشتت ریشه اش از آنجا شکل می گرفت که عده ای می گفتند چرا مردم کشته شدند؟ چرا ایشان [امام] اینقدر تند رفت که عده ای کشته بشوند؟ این حرف به برخی بیوت هم راه داشت و در افواه نیز جریان داشت. مفصل، همه جا مطرح بود؛ هم در بیوت مطرح بود، هم در میان مردم، خود دشمن (رژیم شاه و ساواک) و سوسه می کرد، در میان خودی ها نیز تردید ایجاد کرده بود. خدا رحمت کند، حاج آقا حسین فاطمی که از عرفای قم بود. من به برکت دوستانی مانند آقای فقهی هم حجره ام و حاج آقای مصباح در شب های جمعه در جلسه درس اخلاق او شرکت می کردم. او خودش یک شب در میان درس اخلاقش گفت که وقتی حادثه ۱۵ خرداد اتفاق افتاد - عین تعبیر ایشان است - من از کار آقای خمینی دلم چرکین شد که چرا ایشان اینقدر تند رفت که اینجور مردم به خاک و خون کشیده بشوند. گفتند که شبی خواب دیدم که در مشهد مقدس هستم، خبردار شدم که حضرت رضا علیه آلف التحیه و الثنا در مجلسی حضور دارند. با شتاب رفتم وارد مجلس شدم، وارد مجلس شدن همان و حضرت یک نگاه به من کرد و گفت - این هم عین تعبیر خودش است - آقا حسین! از ایشان پیروی کن، نگاه کردم دیدم آقای خمینی کنارش نشسته. به همین دلیل ایشان علاقه ویژه ای به امام داشت و همیشه بعد از پایان درس اخلاق، برای امام دعا می کرد و اسم امام را می آورد و سه بار می گفت: «اللهم طول عمره».



سؤال: ایشان این مطلب را در جلسه عمومی مطرح می‌کرد؟

پاسخ: بله، البته جلسه عمومی او خاص بود، آدم‌های عادی نمی‌آمدند. همان اهل معنی و کسانی مثل آقای مصباح و آقای فقهی و آقای شیخ علی پهلوانی (سعادت پرور) و اینها می‌آمدند. اینها بودند که شرکت می‌کردند، از کسانی که الان [هم در قید حیات است] آقای ممدوحی است که خیلی به درس ایشان می‌آمد. منظور این است که حتی در میان خواص این مسئله مطرح شده بود که امام چرا اینقدر تند رفته است!

سؤال: یکی از عوامل تشمت این بود، عوامل دیگر را هم بفرمایید. اصلاً چه خطراتی مبارزه را بعد از دستگیری امام تهدید می‌کرد؟

پاسخ: یک عامل هم ناامیدی و یأس بود. [این ذهنیت که دیگر همه چیز] تمام شد، وقتی که یک مرجع تقلید را دستگیر کنند دیگر چه می‌شود [کرد]؟ همه یک ناامیدی عظیمی داشتند و حاج آقا مصطفی انصافاً در این قضیه در روحیه دادن و تقویت روحیه افراد و در این که این گونه مسائل و مشکلات همیشه وجود داشته و دارد و نباید باعث نگرانی باشد، بعد هم در دوران غیبت امام در اداره بیت امام خیلی نقش داشت. وقتی یک مرجع تقلید دستگیر بشود، بیتش بسته می‌شود دیگر. لیکن ایشان بیتش را باز نگه داشت، آنجا می‌نشست افراد بیانند و رفت و آمد کنند.

سؤال: آقای پسندیده و اینها هم در بیت امام بودند یا خیر؟

پاسخ: عجیب است که در آن سال آقای پسندیده نمی‌دانم کجا بود، نبود. نمی‌دانم خمین بوده، فقط حاج آقا مصطفی بود و بیت را اداره می‌کرد و افراد بازاری و غیر بازاری و دانشجو می‌آمدند خدمت‌شان و راهنمایی می‌گرفتند، مذاکره و مشورت می‌کردند و ارتباط آقا مصطفی توسط بعضی از مقام‌های ارتش با امام برقرار بود. در همان مدتی که امام [در حبس بودند].

سؤال: این مطلب را از کجا می‌فرمایید؟

پاسخ: خود حاج آقا مصطفی گفت، نامه‌هایی که بین‌شان رد و بدل شده بود، بعضی از دوستان ما مدعی هستند که مثلاً افرادی از بستگان آنها در ارتش بودند، آنها نامه‌ها را [می‌رساندند]. حالا نمی‌خواهم اسم بیاورم.^۱ مثلاً عموی آقای معین شیرازی سرهنگ بوده، و گفته شده که ایشان در رساندن نامه‌های حاج آقا مصطفی برای امام نقش مهمی داشته است.

۱. بعد از تأکید مصاحبه‌کننده بر ضرورت ذکر اسم، ایشان به ذکر نام و بیان مصداقی مبادرت کردند.

سؤال: شما این را تأیید می کنید؟

پاسخ: این رانه؛ تأیید نمی کنم، شاید هم بوده نمی دانم، در هر صورت حاج آقا مصطفی یک راه ارتباط اینجوری با امام داشتند که بعد هم که امام وقتی که حبس شان به حصر تبدیل شده بود، در مرداد ماه ۴۲ امام از زندان منتقل شدند به داوودیه و بعد هم به قیطریه. در قیطریه که بودند دیگر گزارش ساواک هم هست که افرادی زنگ می زدند با حاج آقا مصطفی به صورت رمزی صحبت می کنند، حاج آقا مصطفی از منزل بیرون می آید و توی آن باغ اطراف منزل در همان قیطریه که بود- اطراف قیطریه اینجور نبود که همه اش ساختمان شده باشد، باغ بود- در گزارش هست که توی باغ می روند و کاملاً نظریات امام را به مردم می گویند و افراد مبارز هم پیشنهاد خودشان را و افراد هم سؤالات خودشان را به حاج آقا مصطفی می رسانند و حاج آقا مصطفی در آنجا اینقدر نقشش عمیق بود که تیمسار نصیری که فرمانده حکومت نظامی تهران بود ایشان را احضار کرد.

سؤال: در دوران حبس که هیچ کس اجازه ملاقات با امام نداشته، در دوران حصر وضعیت چطور بود؟ آقا مصطفی به آسانی می توانست امام را ببیند؟

پاسخ: بله می توانست و اصلاً آنجا حضور داشت، بعد وقتی تیمسار نصیری ایشان را احضار کرده بود، یکی از افسرانی که در بیت امام همیشه حضور داشت و همیشه جزء محافظین بود به نام عصار، نمی دانم در جه اش چی بود، ایشان به حاج آقا مصطفی می گوید که بیا من شما را ببرم، حاج آقا مصطفی می گوید من به او گفتم اگر می خواهید مرا ببرید با ماشین نیروهای انتظامی باشد، او هم قبول کرد و سوار یکی از این ماشین های شهربانی شدیم. توی راه گفت حالا می توانی به من بگویی چرا با ماشین من نیامدی؟ می گفت من به او جواب دادم اگر من با ماشین تو می آمدم، معنی اش این بود که ما با هم رقیقیم اما الان با این جیب دارید من را می برید معلوم است که من را دستگیر کردید، گفت خیلی ناراحت شد و خیلی لجش گرفت از این حرف. بعد او را برده بودند پیش نصیری و او گفته بود که گزارشاتی می رسد که اگر این وضعیت ادامه پیدا کند ما ناگزیریم شما را دستگیر کنیم و نمی خواهیم پدر پیر شما- که حالا خودش در حصر هست- باز به خاطر دستگیری شما مشکلی برایش پیش بیاید.

[این ماجراها] نشان می داد که حاج آقا مصطفی در این قضیه خیلی نقش مهمی داشت. انصافاً چه در جهت دادن و مدیریت مبارزین و چه در جهت ارتباط آنها با امام- که هیچ کس با امام نمی توانست رفت و آمد کند و ایشان در این زمینه خودش خیلی نقش مهمی



داشت- و چه در جهت پیشبرد اهداف امام، [ایشان نقش مهمی داشت]. بعد هم که در شب ۱۶ فروردین ۱۳۴۳ (روز پانزدهم و شب شانزدهم) امام آزاد شدند و رسیدند به قم، بعد جالب بود که در مدرسه فیضیه جشنی گرفتند، مفصل؛ سه روز جشن بود. مدرسه فیضیه هم پر از جمعیت. برای انتظامات یک عده از طلبه‌های جوان تنومند قوی را انتخاب کرده بودند که خوب بتوانند کنترل کنند. بعد امام احساس خفگی کرده بودند. امام در جشن شرکت کرد، ایشان را برده بودند در مدرسه نشانده بودند. مدرس پر از جمعیتی بود که همه از نیروهای انتظامات که بازوبند انتظامات برای آنها درست کرده بودند، از اینها بود. امام که احساس خفگی کرده بودند، حاج آقا مصطفی به اینها گفته بود که بروید بیرون، اینها هم- به خاطر این که مسئول بودند و نیروی انتظامات حساب می‌شدند- نخواستند بیرون بروند. یکی از اینها برای من تعریف کرد که من آن شب قدرت و قوت حاج آقا مصطفی را فهمیدم که با یک دست همه اینها را بیرون کرده بود.

سؤال: سازماندهی این گروه انتظامات هم با حاج آقا مصطفی بود یا افراد دیگر نقش داشتند؟

پاسخ: نه، با ایشان نبود، با همین مبارزین مانند آقای ربانی شیرازی بود. آقای مصباح آنجا مأمور بلندگو بود که کسی آنجا شعارهای نامناسب ندهد.

سؤال: نامناسب یعنی چه؟ شعار به طرفداری از شاه؟

پاسخ: نه، طرفداری نبود؛ یعنی شعارهایی به نفع نهضت آزادی، به نفع گروه‌های این جوری [داده نشود]. چون مخصوصاً از نهضت آزادی خیلی می‌آمدند و شعارهایی مطرح می‌کردند؛ در جلسات عمومی. آنجا بلندگو را کنترل کرده بودند. بعد شعارهایی ایشان [آقای مصباح] نوشته بود و روی میز گذاشته بود. هر کس می‌خواست بیاید شعار بدهد، باید همین شعارها را استفاده می‌کرد، و اگر غیر از آن شعاری می‌داد ممنوع بود.

یک نکته‌ای که یادم رفت بگویم، در روز عاشورا که امام آمدند در مدرسه فیضیه سخنرانی کردند (۱۳ خرداد ۴۲ که عصر عاشورا بود)؛ حاج آقا مصطفی می‌گفت که من دیدم که نزدیک یک میلیون نفر جمعیت در صحن فیضیه و اطراف صحن و میدان آستانه هستند و امام اگر بخواهد برگردد، از بین این جمعیت چگونه می‌خواهند بروند، لذا به ذهنم رسید کلیددار حرم حضرت معصومه [سلام الله علیها] با ما آشنا است. یک نفر را همان جا فرستادم و گفتم بروید و به او بگویید بیاید این در را باز کند. یک دری بود که الان هم هست بین فیضیه و صحن عتیق که پله می‌خورد و می‌رود بالا و همیشه آن در بسته است. امام را برده بودند بالای آن پله نشسته بودند و سخنرانی کرده بودند. در

اواخر سخنرانی امام که بود در صدا کرد و آن شخص در را باز کرد و امام که سخنرانی اش تمام شد، فقط من با ۵-۶ نفر توانستیم از آن در بیاییم بیرون که امام در آن جمعیت وحشتناک گرفتار نشوند. این نشان می‌دهد که ایشان چقدر تدبیر و درایت داشتند.

سؤال: ما بحث ویژگی شخصیتی ایشان را باید بعداً مفصل‌تر بررسییم. اما فعلاً یک سؤالی که اینجا خیلی مهم است و در نقش آفرینی ایشان و کنترل اوضاع بعد از دستگیری و در دوران حبس و حصر امام نقش و دخالت مستقیم دارد، ارتباطات ایشان است؛ ارتباطات مفصلی که با محافل مختلف حوزوی و حالا یک بعدش را شما ارتش فرمودید یا با برخی روشنفکرها و اینها حالا اگر بوده احیاناً، این را می‌خواهم از همین روحیه ایشان و حالا به طور مصداقی با کجاها بیشتر ارتباط داشتند هم تا جایی که به ذهن شریف هست بفرمایید.

پاسخ: ایشان در اولین قدم سعی کرد که با مراجع صحبت کند و آنها را وادار کند که از امام حمایت همه‌جانبه داشته باشند. مثلاً ایشان از کسانی بود که به شدت پیشنهاد این را داشت که آقای شریعتمداری به تهران مهاجرت کند. خود ایشان این را فرمودند یا مثلاً با رفتن نزد آقای گلپایگانی...

سؤال: به نظر شما آقا مصطفی عامل مهاجرت علما به تهران بوده است؟

پاسخ: نمی‌خواهم بگویم حالا حتماً عامل ایشان بوده، ولی یکی از عوامل ایشان بوده است. حالا اینکه واقعاً ابتکار این پیشنهاد از ایشان بوده یا نه، نمی‌دانم، ولی می‌دانم که ایشان در این زمینه خیلی جدی بوده است. حتی آقای خسروشاهی برای من تعریف کرد که وقتی آقای شریعتمداری مهاجرت کرد، به ایشان گفتم حالا خوب شد، گفت که بله، حالا خوب شد که ایشان مهاجرت کرد و رفت برای حمایت از امام. مثلاً گفت و گو با آقای گلپایگانی برای این که ایشان را وادار کند تا اعلامیه بدهد؛ از امام [دفاع کند با مراجع قم، با مراجع نجف، با مراجع تهران با آیت‌الله بهبهانی، می‌رفت با اینها کاملاً صحبت می‌کرد. در این حد که در حرکت در آوردن اینها در دفاع از امام، نقش مهمی داشت. از آن سو وقتی ایشان در بیت امام حاضر بود، همه کسانی که به یک نحوی با امام ارتباط داشتند؛ چه دانشگاهی، چه بازاری، چه از قشرهای دیگر جامعه، [وقتی به بیت امام] می‌آمدند، با ایشان به عنوان نماینده امام و شخصیتی که مورد تأیید امام هست و وکالت از امام دارد و وکیل در توکیل است با ایشان، ارتباط می‌گرفتند.

سؤال: این وکالت که فرمودید، مکتوب بود یا شفاهی؟

پاسخ: بله، مکتوب، وکیل در توکیل را امام مکتوب به ایشان داد، این هم بسیار مهم بود.



سؤال: آیا رفت و آمدهای آقا مصطفی از قبل از دوران مبارزه، به بیوت مختلف هم به نظر شما در این نقش آفرینی مبارزاتی ایشان، تأثیرگذار بود یا نه؟ مثلاً همین گعده‌ها و رفاقت‌هایی که با افراد مختلف و تیپ‌های مختلف داشتند که آنها لزوماً سیاسی هم اصلاً شاید نبودند یا به امام هم آنچنان علاقه‌مند نبودند. این را چطور تحلیل می‌فرمایید؟

پاسخ: نمی‌دانم واقعاً، چون [در آن زمان] خیلی از نزدیک با ایشان نبودم، نمی‌توانم قضاوت کنم که آیا کسانی که در مبارزه نبودند و به مبارزه علاقه نداشتند، آیا نقشی داشتند یا نه، ولی همین مقدار می‌دانم که ارتباط ایشان با امثال آقا شیخ مجتبی تهرانی رحمت‌الله علیه و حاج آقا مرتضی تهرانی، با اینها، به گونه‌ای بوده که اینها وادار می‌شدند در جهت دفاع از امام حرکت کنند، مسافرت کنند، با افراد صحبت کنند، اینها خیلی چیزهای جالبی است که نشان می‌دهد افرادی که با ایشان در ارتباط بودند حتی اگر در مبارزه نبودند، در این مقطع از خدمت‌شان الهام می‌گرفتند و دستور می‌گرفتند و کمک می‌گرفتند و وارد کارزار می‌شدند. بعد از آن که امام علیه کاپیتولاسیون سخنرانی کرد، دستگیر شد، ساواک با تجربه‌ای که [نسبت به] حاج آقا مصطفی در جریان ۱۵ خرداد، داشت، [او می‌دانست که] چقدر نقش داشته و چقدر توانسته علما را به حرکت در بیاورد و چقدر در مدیریت مبارزه نقش ایفا کرده، در آن مقطع مراقب بودند که ایشان هیچ کاری نکنند، تکان نخورد، به ایشان پیغام دادند که اگر از خانه بیرون بیاید، دستگیر می‌شود. حاج آقا مصطفی [انقل می‌کردند] وقتی که از خانه آمدم بیرون، دیدم مأمورینی که خانه مرا محاصره کرده بودند می‌خواهند جلوی مرا بگیرند که نگذارند من [حرکتی انجام دهم]، دست به سنگ بردم و اینهارفتند کنار و خلاصه بعد ایشان رفته بودند منزل میرزا هاشم آملی، بعد رفته بود منزل آقای [مرعشی] نجفی که در منزل آقای نجفی ریختند و ایشان را دستگیر کردند.

سؤال: در محضر آقای آیت‌الله مرعشی نجفی ایشان را دستگیر کردند؟

پاسخ: بله، با کمال وقاحت از دیوار آمده بودند پایین، از در نیامده بودند، خود آقای نجفی هم در سخنرانی‌شان می‌گوید. شما سخنرانی‌اش را دیدید یا ندیدید؟^۱ خیلی، حتماً باید [این را ببینید] می‌گوید که این خانه مراجع زمانی مأمن بوده است و مردم پناه می‌آوردند. شما با کمال وقاحت آمدید در اتاق من، ایشان می‌گفتند حتی دست‌بند هم بعضی‌ها دستشان بود که دست‌بند بزنند. اما ایشان مقاومت نکرد و خودش رفت - و با حال گریه هم اینها را - می‌گوید؛ کسی که پدرش را دستگیر کردند، دل شکسته است،

۱. مصاحبه‌کننده (آقای مقدمی شهیدانی) پاسخ می‌گوید که ندیده است.

آمده بود پیش من درد دل کند، شما او را این گونه دستگیر کردید... این سخنرانی در همان سال ۴۳ است.

سؤال: آیا متن این سخنرانی را شما در کتاب تان آورده‌اید؟

پاسخ: من نیاوردم و یادم نیست کجا دیدم. باید این را پیدا کنیم. در زمینه زندگی نامه آقای نجفی فکر می‌کنم چیزی منتشر شده باشد. کتابخانه [ایشان] حتماً باید داشته باشد. از آقازاده‌شان بگیری، خیلی سخنرانی خوبی است.

به این ترتیب ایشان به زندان گسیل شد، رژیم فکر می‌کرد که از این طریق می‌تواند ایشان را از حرکت باز بدارد، و جالب است که ایشان اولین کاری که کرد از زندان و کالت داد به آقای اشراقی، چون و کیل در تو کیل بود، اجازه داد. و کیل در تو کیل بود، یعنی کتباً نوشت برای حاج آقای اشراقی فرستاد که کار نخواهد. بعد از آن سو هم در زندان با آقای دارپوش فروهر خیلی آشنا شده بود. مثل اینکه با ایشان خیلی ارتباط داشت و با دیگر کسانی که در زندان بودند.

سؤال: قبلاً یکبار به نظرم می‌رسد که فرمودید که از آقای فروهر خوب می‌گفت. این خوب گفتن او از مشی و مرامش بوده دیگر، نه از آن جهت فکری اش؟

پاسخ: بله... بله همین طور است... از قاطعیتش، از شجاعتش، از این که می‌گفت فریاد می‌زد سر مأمورین، داد و بیداد می‌کرد، خیلی قاطع، جدی و با شجاعت...

سؤال: بحث آقا مصطفی را پی بگیریم.

پاسخ: رژیم فکر کرد نمی‌تواند برای همیشه آقا مصطفی را در زندان نگه دارد؛ مخصوصاً که از سوی مراجع خیلی کار می‌شد، خیلی اعتراض می‌شد. حجت الاسلام گلپایگانی به دربار پیغام داد، آقای آسید احمد خوانساری وزیر دربار را خواست و خیلی جاهای دیگر که ایشان نباید در زندان بماند، ایشان جرمی نکرده، چرا ایشان را دستگیر کردید؟! اینها آمدند یک شگردی به کار بگیرند که او خودش بلند شود برود ترکیه، بگویند که خودش رفته است، نه [اینکه] تبعیدش کردیم، نه... اتفاقی افتاده، خودش رفته، راهش را از اینجا شروع کردند که سرهنگ مولوی معاون سازمان امنیت تهران آمد به ملاقات ایشان و گفت بله، نزدیک ماه رمضان است، من دیشب خواب دیدم که... خوابش را تعبیر کرد من الان یادم نیست چی گفت، توی اسناد هست... برای شما خواب دیدم، به نظرم رسید اول به شما بگویم چون که ماه رمضان هست برای شما چیزی کمی، کسری، غذایی از بیرون بیاورند یا از همین غذای زندان می‌خورید و از این حرف‌ها... حاج آقا مصطفی بی‌خبر از این که امام در نامه‌هایش پشت سر هم تأکید کردند که



راضی نیستم هیچ کس بیاید و کسی هم تشبث نکند، آن چیزی که از جانب خدا به ما رسیده جمیل است... [حاج آقا مصطفی بی‌خبر از این نامه‌های امام] می‌گوید بگذارید من یک‌سر بروم پیش پدرم، نگران حال‌شان هستم. ایشان آنجا تنهاست... مولوی گفت: بنویسید. ایشان هم کتباً نوشت و تقاضا کرد.

اینجوری وارد شد گفت بنویسید، شاید من بتوانم نظر موافق مقامات فوق را جلب کنم، بعد آمد گفت موافقت‌شان جلب شد، شما را آزاد می‌کنیم، می‌خواستند بگویند آزادش کردیم خودش رفته. گفت گذرنامه‌ها را می‌گیریم، شما هم بعد از دو، سه روز آزاد شدید بیایید تهران و بروید. حاج آقا مصطفی قبول کرد، بعد جالب بود ایشان را بعد از ظهر آزاد کردند که ایشان وقتی می‌رسد قم دیگر شب باشد، خلوت باشد، سفارشش را هم کردند که وقتی به قم می‌رسید خواهش می‌کنیم بی‌سر و صدا بروید منزل‌تان، جو ایجاد نشود. ایشان که شب آزاد شدند، می‌روند منزل آقای ثقفی، پدربزرگشان. شب آنجا خوابید، صبح بلند شد آمد، در یک ساعتی مثلاً ۱۰ صبح رسید قم، یکسره رفت حرم. بعد طلبه‌هایی که پای درس آقای نجفی نشسته بودند گفتند [دیدیم] دایم صدای صلوات می‌آید... خدایا چی شده؟! یک‌دفعه در بین حرم و بالاسر باز شد، چون آقای نجفی بالا سر درس می‌داد، حاج آقا مصطفی وارد شد. آقای نجفی هم به احترام ایشان درس را تعطیل کرد و ایشان آنجا همان پله اول نشست و یک سخنرانی مختصری کرد، حرکت کرد. کل این روحانیونی که در درس آقای نجفی شرکت داشتند، کل مردمی که در حرم آمده بودند، یک جمعیت عظیمی همراه ایشان با سلام و صلوات برای امام و شعار و... آمدند ایشان را رساندند منزل‌شان که کاملاً اینجا کار رژیم را خنثی کرد. بعداً وقتی که به منزل آمد، نامه‌های امام را که دید- که گفتند هیچ کس نیاید و من راضی نیستم و اینها- از رفتن به ترکیه منصرف شد.^۱ در عصر

۱. در برخی منابع مرتبط با زندگانی و سیره سیاسی مرحوم آیت‌الله سید مصطفی خمینی، بدون التفات به علت واقعی انصراف ایشان از رفتن به ترکیه، علت امتناع ایشان را «مشورت با علما» بیان کرده‌اند. یعنی همان علت غیر واقعی و تاکتیکی که ایشان برای قانع کردن مأمورین به آن تمسک جسته بود!

برای نمونه در یکی از مقالات مندرج در کتاب/مید/سلام- که به مناسبت سی و دومین سالگرد شهادت آیت‌الله سید مصطفی خمینی و توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام انتشار یافته- در این مورد، چنین آمده است: «در حالی که ساواک طبق برنامه قبلی خود در صدد فراهم آوردن مقدمات فرار حاج آقا مصطفی به ترکیه بود، ایشان در دید و بازدیدهایش با علمای تراز اول قم، آنان را از قصد سفر خود به ترکیه مطلع کرد، لیکن با مخالفت جدی علما مواجه شد و آنان این امر را توطئه‌ای از سوی ساواک قلمداد کردند و رفتن ایشان را به هیچ وجه صلاح ندانستند. حاج آقا مصطفی با مشورت‌های بیشتری که انجام داد، عزم خود را جزم کرد و به مخالفت با وعده‌ای که داده بود برآمد...».

رک: محمدحسن تشیع، امید/سلام؛ مجموعه مقالات پیرامون شخصیت علمی و مبارزاتی آیت‌الله سید مصطفی خمینی، «چهره سیاسی شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی»، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، عروج، ۱۳۹۰، ص ۳۳.

روزی که باید آن روز ایشان به ترکیه حرکت می کرد، مولوی به او زنگ زد و بالحن بسیار تند و اهانت آمیزی، [همراه با] هتاکی، بلکه فحاشی، ایشان هم شروع کرد به او جواب داد که خودتی فلان فلان شده و گوشتی را گذاشت. بعد می گفت - خودش برای من تعریف می کرد- این کارمندی که داشت حیاط را می شست و از جواب دادن من به او فهمید که او چه چیزی گفته است، گفت: لاله الاله... اینها آنقدر پر رو و جری شدند که بایک عالم دینی این گونه توهین می کنند... آنها فهمیدند که حاج آقا مصطفی نمی خواهد برود، فردا صبح ریختند توی منزلش، در روز دوازدهم دی ماه...

سؤال: در همین ماجراست که همسر ایشان بچه اش سقط می شود؟ این را اگر تفصیلی تر بفرمایید خوب است.

پاسخ: بله، سقط می شود. وقتی ریختند در خانه، آن بنده خدا هم پا به ماه بود دیگر... هل کرد و بچه اش سقط شد... حاج آقا مصطفی هم دستگیر شد و یکسره بردندش تهران، از تهران هم تبعید شد به ترکیه.

سؤال: این اطلاع شما از ماجرای سقط فرزند ایشان از کجا بوده است؟

پاسخ: همانجا مثل توپ در قم صدا کرد؛ بچه سقط شد و ایشان مریض شد و کسالت ممتدی هم پیدا کرد؛ به گونه ای که بعداً دیگر هرگز بچه دار هم نشد. حاج آقا مصطفی پشت سر هم در نامه هایش می نویسد: ان شاء الله نمی دانم سومی آمده باشد و خبرش را به من بدهید و اینها هم نمی خواستند او را باخبر سازند که او ناراحت بشود، در جواب نمی نوشتند که مثلاً بچه به دنیا آمد و اینها... کم کم ایشان خلاصه نمی دانم از چه طریقی فهمید.





مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین سید محمد سجادی^۱

سؤال: آشنایی تان با آقا مصطفی از کی شروع شد؟

پاسخ: از همان نجف، از قم نه، سابقه آشنایی نداشتیم. ایشان با امام ترکیه بودند، بعد آمدند نجف و یک سال بعد ما هم رفتیم. ما در مدرسه حجت الاسلام بروجردی - که امام شبها آنجا نماز می خواندند - حجره گرفتیم. البته قبلاً علاقه قلبی داشتیم ولی در آنجا دیگر [به صورت] شبانه روز نماز امام تا منزل امام، [حضور داشتیم]. دوستانی که آنجا بودند یک تشکیلاتی راه انداختند به نام «روحانیت مبارز خارج کشور». آنجا با همدیگر در خدمت امام بودیم.

سؤال: در حقیقت یکی از مجموعه‌هایی که به آقا مصطفی ارتباط مستقیم داشته و در کار مبارزات و امور سیاسی هم به موازات کارهای علمی تمرکز پیدا کرده بوده، همین تشکیلاتی است که حضرت تعالی اشاره فرمودید. راجع به این تشکیلات و طیف‌هایی که داشتند و ارتباطش با آقا مصطفی خمینی توضیح بفرمایید.

۱. حجت الاسلام والمسلمین سید محمد سجادی، از جمله شاگردان آیت الله آقا سید مصطفی خمینی در نجف اشرف است. ایشان با همتی ستودنی به انتشار آثار استاد همت گمارد و با همین هدف مؤسسه‌ای نیز به نام آیت الله شهید سید مصطفی خمینی ایجاد کرد.

گفت و گو با ایشان در منزل شان - که ضمناً بخشی از آن به عنوان مؤسسه مذکور نیز مورد استفاده است - صورت پذیرفت. در این مصاحبه ابعاد مختلف شخصیت علمی - سیاسی آقا مصطفی خمینی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و برخی بخش‌های آن خالی از چالش و ایجاد پرسش‌ها و رهیافت‌های تازه نیست.

مصاحبه با ایشان - بعد از تماس و تأکید جناب آقای رحیمیان - در تاریخ ۹۶/۵/۳۱ در قم صورت گرفت. این گفت و گو به دلیل تنوع موضوعات، تا نیمه شب به طول انجامید و جناب آقای سجادی، با متانت و حوصله کامل، گفت و گو را ادامه دادند. (مقدمی شهیدانی)

پاسخ: طبیعتاً مشرب امام (رحمت‌الله علیه) که ایشان از نظر فقهی و از نظر سیاسی یک مشرب و یک مکتب، یک ایده‌ای داشتند از اسلام که ممکن بود خیلی علما قبول نداشتند، یعنی نمی‌پسندیدند یا خلاف می‌دانستند؛ این است که خود این [اوپژگی] ایجاب می‌کرد امام که اسلام را یک دین سیاسی می‌داند و مذهب را یک دین سیاسی می‌داند و انزوای از سیاست را نقشه استعمار می‌داند - در وصیتنامه و در همه نوشته‌های امام هم منعکس است - طبیعتاً مخالفت‌های سختی با امام می‌شد، نقشه‌های سنگینی بود. این اقتضا می‌کرد که یک گروهی باشند که به اصطلاح از این خط و از این روش، از این منش، و از این راه بالأخره حمایت کنند و آنها هم یک عده‌ای به عنوان «حواریون حضرت روح‌الله» در نجف اشرف، کم هم نبودند؛ از علما و فضلا، اساتید مثل حجت‌الاسلام راستی [کاشانی]، حجت‌الاسلام شهید مدنی و امثالهم اینها کسانی بودند که در نجف بالأخره به عنوان اساتید مبرز مطرح بودند و اینها آمدند جزو حواریون حضرت امام شدند و یک گروه جوانی هم بودند برای امور سیاسی؛ کارهای سیاسی که امام داشتند، روابطشان با اروپا و داخل [ایران]. محور خیلی فعالیت‌های خارج از کشور مرحوم شهید منتظری محمد منتظری (رحمت‌الله علیه) بود.

سؤال: ارتباط این تشکیلات با آقا مصطفی خمینی چه بود؟

پاسخ: وقتی که روابطشان و محور همه اینها مرحوم حجت‌الاسلام شهید مصطفی خمینی بودند که هم بین طلاب و امام، بین حوزه‌های خارج با امام، بین ایران و امام، ایشان به طور طبیعی محور ارتباطات بودند، روابط عمومی امام می‌شود بگوییم ایشان بودند.

سؤال: برخی چنین نقل کردند که امام خیلی اجازه نمی‌دادند که آقا مصطفی در امور بیت و اینها دخالت کنند، این درست است؟

پاسخ: آره، در امور جزئی آره؛ مثلاً این هم اتفاقاً اگر می‌خواستند در امور جزئی هم دخالت کنند باید در دسر می‌شد دیگر. مثلاً یارو کمک می‌خواهد، پول می‌خواهد، یک کارهایی دارد اگر امام این کار را نمی‌کردند آقا مصطفی مورد تهاجم افراد مختلف قرار می‌گرفت و بالأخره مصلحت خود امام و آقا مصطفی این بود که در این امور جزئی دخالت نکند حالا.

سؤال: در مورد حلقه درسی آقا مصطفی نیز اطلاعات پراکنده‌ای وجود دارد؛ اینکه از کی این درس شروع شد و چه کسانی آنجا محوریت داشتند؟ همه جزئیات مربوط به حلقه درسی ایشان را اگر حضرت تعالی که حضور داشتید بفرمایید، بسیار مطلوب

است.

پاسخ: بالأخره ایشان می‌دانید که از نوابغ [بودند]. واقعاً می‌شود بگوییم از علمای نابغه و پرکار و متتبع و محقق [بود] و ذهن بسیار جوال و فعال و نواندیشی داشت و خیلی هم کار می‌کرد. ایشان یک درس اصولی را اول که شروع کردند توی منزل بود. مثلاً ۳، ۴ نفر بیشتر نبودیم؛ من، آقای [محمد رضا] ناصری و سید حمید روحانی و یکی، دو تا دیگر بودند. بعد کم کم آمدند توی مسجد همان شیخ انصاری که امام درس می‌گفتند، دیگر آن جمعیت تا آخر بودند.

سؤال: چند نفر بودند؟

پاسخ: شاید حدود ۳۰، ۴۰ نفری بودند ولی درسی بود که خیلی جا افتاده بود و مورد توجه حوزه بود، ایشان هم خیلی محققانه درس می‌گفتند، یعنی الان آثارشان را طلبه‌های فاضل که می‌بینند خیلی استفاده می‌کنند.

سؤال: فارغ از بحث‌های علمی و محتوایی، از حیث روشی، تدریس ایشان چه ویژگی‌هایی داشت؟

پاسخ: ایشان مثل اینکه روششان اینجوری بود که مطالعه می‌کردند، می‌نوشتند، بعد می‌آمدند درس را می‌گفتند. شاید مثلاً در این جهت، امام به عکس بودند؛ مثلاً می‌آمدند تحقیق می‌کردند، درس را می‌گفتند، بعداً می‌نوشتند. ایشان نه، مثل اینکه قبلاً تحقیق می‌کردند، می‌نوشتند، بعد می‌آمدند درس را روی آن متن، اینجوری می‌گفتند.

سؤال: آیا شاگردان آقا مصطفی - از جمله حضر تعالی - در جریان کم و کیف کارهای نگارشی و قلمی ایشان بودید یا نه، بعداً متوجه شدید؟

پاسخ: چرا ما در جریان اینها بودیم؛ ایشان یک تفسیری هم داشتند که آن تفسیری که می‌گفتند پنجشنبه‌ها بود. ما می‌رفتیم و حاصلش هم این پنج جلد تفسیر شده که عربی بود حالا هم به فارسی ترجمه شده؛ یک تفسیر تقریباً استثنایی است. یعنی لااقل در شیعه سابقه ندارد. یعنی به این مفصلی که در هر آیه‌ای ایشان بیشتر از ۲۰ بحث را تحقیق می‌کند و هر آیه‌ای را ایشان باز می‌کند، تحقیق می‌کند و می‌نویسد. تفسیر جالبی است، سوره حمدش همان طور که می‌بینید یک جلد مفصل است. یعنی ایشان به اصطلاح می‌خواست اسمش را بگذارد «ناسخ‌التفاسیر» که روی تفسیر فخر رازی را بیاورد. یک تفسیر مفصلی دارد فخر رازی، (بله، تفسیر کبیر)، ایشان می‌خواست این را اکبرش کند. دیگر نماند و الا [این کار صورت می‌گرفت].

سؤال: اینکه می‌فرمایید آقا مصطفی می‌خواست «ناسخ‌التفاسیر» بنویسد، خودش

جایی به این قضیه تصریح کرده بود؟

پاسخ: آره، جایی اشاره می‌کرد. یعنی خیلی هم سخت است؛ یعنی در این مباحثی که ایشان وارد می‌شود در هر آیه‌ای ۲۰ تا آیه بیشتر از ۲۰ تا بحث لغوی، ادبی، نحوی، صرفی نمی‌دانم نکات بلاغت، فصاحت و آن وقت همه را مفصل وارد بحث می‌شود؛ این فرد باید خیلی مایه داشته باشد، کسی بتواند این بحث‌ها را باز کند و محققانه راجع به آن بنویسد و در همان لمعاش شما ببینید که چه تحقیقات خوبی دارد. رحمت‌الله علیه.

سؤال: ایشان در بحث‌های تفسیریشان بیشتر متأثر از کدام یکی از مفسرین بودند یا اینکه بنا داشتند کدام یک از مفسرین و تفسیرها را مثلاً نقد جدی بکنند؟ به عنوان مثال مشهور است که علامه طباطبایی (ره) *المیزان* را ناظر به *المنار* نوشتند. آیا آقا مصطفی هم چنین رویکردی داشتند؟

پاسخ: این که آدم برداشت می‌کند یک تفسیر جامعی است. می‌خواستند که در هر آیه‌ای هر بحثی که ممکن است بیاورد. هر بحثی که بشود ارتباط بدهی، وارد می‌کرد: مثلاً بحث فقهی هم آورده، خیلی جاها می‌گویند این آیه مسائل فقهی‌اش این است، مسائل اصولیش این است، خیلی دوست داشته که یک تفسیر جامع و کاملی باشد و هر چیزی که می‌تواند با آیه و کلمه مرتبط باشد، راجع به آن بحث کند.

سؤال: ایشان بنا داشت که به کدام تفاسیر بیشتر بپردازد؟

پاسخ: تفسیر خاصی نیست. اشاره می‌کند، نقد هم می‌کند احیاناً از بعضی از تفاسیر، اما اینکه به یک تفسیر خاصی نظارت داشته باشد، اینجوری نیست. آزاد بحث می‌کند.

سؤال: چون حضرت تعالی روی آثارشان کار کردید، به نظر شما آقا مصطفی در تفسیر بیشتر متأثر از چه کسی هستند؟

پاسخ: بالأخره می‌دانید، چون متأثر از درس و عرفان و مکتب فلسفی امام است، خیلی در تفسیرش فلسفه و عرفان بروز و ظهور دارد. حالا این مشرب، این مشرب و مکتب امام است که در ایشان خیلی ظهور کرده است.

سؤال: حضرت تعالی مستحضرید که دهه ۴۰ و ۵۰ با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی ویژه آن زمان، نحله‌های تفسیری مختلفی پدید آمد؛ هم در جهان اسلام و هم در داخل ایران. یک طیفی از مفسرین مثل یوسف شعار و دیگران که متأثر از وهابیت بودند به تفسیر روی آوردند، طیفی مثل فرقانی‌ها و مثل سازمان مجاهدین و برخی برداشت‌های قرآنی دکتر شریعتی و اینها هم در حقیقت به تفاسیر سمبلیک و چپ‌گرایانه تقریباً گرایش پیدا می‌کرد. یک طیف دیگر هم مثل آقای حجت‌الاسلام



طالقانی، پرتوی از قرآن را به این سبک و سیاق نوشت که حالا «علم گرای» در آن پررنگ است. افرادی مثل آقای طالقانی و بازرگان و دیگر مبارزین سیاسی مثل مرحوم آقای هاشمی رفسنجانی که یادداشت‌های تفسیری دارد،^۱ هر کدام به سبک و سیاق خاص خود وارد مقوله تفسیر شدند. حضر تعالی به عنوان کسی که در این رشته کار کردید، آن دوره را هم خودتان لمس کردید، اگر بخواهید به طور مقایسه‌ای خروجی این چند نحله تفسیری را با تفسیر آقا مصطفی مقایسه کنید، تحلیل تان چیست؟

پاسخ: می‌دانید بعضی از تفاسیر قابل ارایه برای عموم مردم نیست؛ مثل همین تفسیر آقا مصطفی [که] یک چیز مرجعی است برای طلاب، محصلین و محققین، اینها مراجعه کنند. اما اینکه یک تفسیری باشد که [قابل مراجعه عمومی باشد، نیست] اما مثلاً این تفسیر نمونه، یک تفسیری است که واقعاً همه مردم می‌توانند استفاده کنند؛ خیلی سهل و آسان و روان. اما تفسیرهای این مدلی [مثل تفسیر آقا مصطفی] برای آدم‌های محقق و اهل تتبع و تحقیق و فلسفه و عرفان، اینجور حرف‌ها در آنها می‌شود استفاده بکنند.

۱. به این دلیل از تعبیر «یادداشت‌های تفسیری» استفاده شده است که برخلاف تصور عمومی، ریاست فقیه مجمع تشخیص مصلحت نظام، هرگز تفسیری مستقل به عنوان «تفسیر راهنما» ننوشتند؛ بلکه ایشان در دوران زندان تنها یک سلسله یادداشت‌ها و نمایه‌های قرآنی تهیه کرده بودند که بعداً از سال ۱۳۶۲ به بعد توسط تعدادی از قرآن پژوهان در قم به تفسیر راهنما مبدل گردید و بعداً از روی همان، اثر «فرهنگ قرآن» توسط نویسندگان مختلف نوشته شد. (مقدمی شهیدانی) این مطلب در بیان افراد مختلفی تأیید می‌شود که در ذیل به برخی از اقوال اشاره می‌شود.

آیت‌الله محمد بزدی در گفت‌وگو با «تاریخ آنلاین» مورخ ۲۹ بهمن ۱۳۹۵ در مورد مباحث قرآنی مرحوم آیت‌الله هاشمی، چنین می‌گوید:

«ایشان تفسیر ننوشتند. ایشان از نظر بحث‌های موضوعی و در عنوانی که چاپ شده برخی برداشت‌های موضوعی است. ایشان از فرصت زندان استفاده کردند. یکی یکی آیات را نگاه می‌کرد که از این آیه چند چیز می‌شود استفاده کرد. این چند برداشت عالمانه است. نه اینکه تفسیر کرده باشند. می‌گوید از این آیه این چند چیز را می‌شود استفاده کرد. برداشت‌های مرحوم هاشمی در این مجموعه قرآنی ربطی به رسوبات غربی ندارد. خود آیات را نگاه می‌کند و با اطلاعات علمی روایی و با شرایط زمان و مکانی می‌گوید این نکته را از این آیه می‌توان استفاده کرد. شاید منظور ایشان این بود که بعد بتوانند تفسیری تهیه کنند. به عنوان یادداشت‌های مقدماتی و فیش برداری‌هایی که معمول محققین بود. این برداشت‌ها حوزوی، آخوندی و طلبگی بود. در بحث‌های قرآنی خیلی به تفاسیر ما و نظرات علامه نزدیک است و برخی هم اصلاً در تفاسیر دیگران وجود ندارد.»

جناب حجت‌الاسلام مهدوی‌راد از اعضای ارشد حلقه نویسندگان تفسیر راهنما نیز در گفت‌وگو با همشهری/آیه، شماره اسفندماه ۱۳۹۵، نیز همین معنا را تأیید کرده و چنین گفته است:

«آیت‌الله هاشمی در تدوین مجموعه‌ای که بعدها تفسیر راهنما نام گرفت، در پی نگارش یک تفسیر موضوعی بود... در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب اسلامی (سال ۶۲) که یادداشت‌های اولیه تفسیر راهنما به قم آورده شد تا کار تدوین آن صورت بگیرد، گروهی تشکیل شد که بعدها به مرکز فرهنگ و معارف قرآن تبدیل گردید... وقتی مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به قم آمد و برای تدوین تفسیر با او جلساتی برگزار شد، کاستی‌هایی را که بعضاً وجود داشت مطرح کردیم و آن اشکالات رفع شد...». رک: «حجاب سیاست بر چهره قرآنی»، گفت‌وگو با حجت‌الاسلام مهدوی‌راد، همشهری/آیه، ش ۵۷، اسفندماه ۱۳۹۵، ص ۵۸-۵۷.

یعنی برای رجوع به مطلبی کسی می خواهد تحقیق بکند، اینها تفسیر مرجع هستند مثلاً فرض کنید آقای هاشمی نکاتی را مثلاً در آوردند.

سؤال: از حیث قدرت تفسیری بفرمایید.

پاسخ: می گویم دیگر، قدرت علمی ایشان [= آقا سید مصطفی] خیلی بالاست؛ یعنی واقعاً شاید توی این تفاسیر، هیچ کدام این مدلی نیست. یعنی هیچ کسی جرئت اینکه وارد این مباحث بشود به خودش نداده که بیاید حالا وارد بشود، دیگر چه برسد مقاله بنویسد، تفسیر بنویسد! این خود خیلی بضاعت علمی می خواهد و هم اطلاعات فنی می خواهد. آخر یک چیزهایی نیست که همین جوری آدم ببافد. توجه می کنید؟ مثلاً یک بیست تا بحث راجع به یک کلمه، راجع به یک آیه، اینها خیلی سنگین است. حالا شما که تفسیر را دیدید، ملاحظه بکنید، می بینید که هر کسی قدرت یک همچنین مانوری را ندارد که بیاید و اینجوری تفصیل بدهد. مدام چند صفحه مطلب بنویسد؛ فصاحت و بلاغت و نمی دانم لغت. در لغت مثلاً ایشان تحقیقات خیلی قشنگی دارد در اسماء الحسنی، در اینکه مثلاً اسم معنائش چیست و... یعنی می گویم یک تفصیلاتی دارد که برای واقعاً طلبی که اهل تحقیق اند، مفید است اما اگر بخواهی در معرض عموم در بیاورید، نه ممکن است عموم مردم ازش استفاده ای نکنند. اما از نظر قدرت علمی و سعه صدر، بضاعت علمی و تحقیقاتی، واقعاً یک چیز کم نظیر یا بی نظیری است.

سؤال: از یک جهت دیگر هم قابل توجه است که در حقیقت این تفاسیر یک مقداری متأثر از فضای زمانه هستند. در تفسیر آقا مصطفی چطور بود؟ این بود یا نبود؟

پاسخ: این هم بالأخره می گویم متأثر از آن فکر امام و اینها هست دیگر. گاهی یک اشاره هم می کند می گوید حضرت والد اینجوری می فرمایند، در اینجا گاهی از شان نقل قول می کند و تفصیل می دهد. آره آن قهراً بالأخره هم پسر امام بوده، هم باهوش بوده، هم شاگردش بوده، هم اهل فلسفه بوده، با آقای آشتیانی فیلسوف شرق، با هم، هم مباحثه بودند و یک آدم قدرتمند علمی بوده. این است که به طور طبیعی متأثر از افکار امام بوده است.

سؤال: یکی از جنبه های شخصیتی مرحوم آقا سید مصطفی، علاقه ویژه ایشان به اباعبدالله (ع) است. ایشان تفسیرش را به امام حسین (ع) هدیه کرده و مکرر در پیاده روی کربلا شرکت داشته است. در این مورد هم بفرمایید.

پاسخ: عبارتش در تفسیر ایشان هست که می گوید: «خدا یا اگر این تفسیر من





ثوابی دارد، من هدیه می‌کنم به اباعبدالله (ع)». ^۱ ایشان یک علاقه خاصی به کربلا و به سیدالشهدا (ع) داشتند؛ سالی چند مرتبه ایشان در پیاده‌روی به کربلا شرکت می‌کردند، با ۴۰، ۵۰ نفر از طلاب. ما هم در خدمتشان بودیم. گاهی هم بنده خدا پابره‌نه می‌آمد و پایش زخم می‌شد.

سؤال: آیا ایشان پابره‌نه طی طریق می‌کرد؟

پاسخ: یک مدتی پابره‌نه می‌آمدند، ایشان هم خیلی زخم می‌شد اما به این راه خیلی علاقه داشتند. مثلاً ایشان یکی از چیزهایی که خیلی علاقه داشت، شرکت در روزه بود؛ مثلاً [می‌فرمود] من همه هفته را پیدا کرده بودم کجا روزه برقرار است، مثلاً شنبه را خواستم پیدا کنم، یکجا که شنبه روزه باشد. آن را هم پیدا کرده بود! بعد از نماز امام در مسجد شیخ اعظم، یک شیخ افغانی بود دو کلمه، یک، دو، سه دقیقه روزه می‌خواند، خیلی مخالف داشت و بعضی از علما می‌گفتند نخواند و فلان. آقا مصطفی یواشکی به او پول می‌داد می‌گفت بخوان! تنهایی من می‌نشینم گوش می‌دهم! خیلی سر این قصه [پیگیر] بود گاهی وقت‌ها آخر [آن شیخ افغانی] یک چیزهایی می‌گفت [که به مذاق برخی خوش نمی‌آمد] یک شیخ پیرمردی بود، باحال بود. یک چیزهایی می‌گفت به یک عده‌ای برمی‌خورد.

سؤال: مثلاً چه چیزی می‌گفت که به دیگران برمی‌خورد؟ مطالب سیاسی بود؟

پاسخ: می‌گفت که اگر شما یک خروس تان گم بشود چقدر دنبالش می‌گردید؟ به اندازه یک خروس دنبال امام زمان (عج) نمی‌گردید! خیلی شیرین بود. یک، دو دقیقه روزه می‌خواند، مرحوم آقا مصطفی خمینی خیلی حمایت می‌کرد، به او پول می‌داد و می‌گفت بخوان. بعد یکی دو کلمه روزه می‌خواند. یکی دیگر هم بود که برای ایشان روزه می‌خواند. اسمش را یادم رفته، آقای دریاب، مرحوم دریاب یک شیخ پیرمردی بود. آقا مصطفی [به او گفته بود بیاید خانه‌شان مثلاً روزه بخواند و هر وقت هم [اگر

۱. تعبیر آیت‌الله سید مصطفی خمینی در این مورد، به قرار ذیل است:

«روحی و ارواح العالمین لک الفداء یا اباعبدالله و یا سیدالشهدا فی‌ارب ان کان فیما اسطره و اضبطه حول الكتاب الالهی شیء لی یسمی بالجزاء و الثواب، فنهدیه الیه و نرجوا من حضرتہ التفضل علی بقبول و المنه علی المقتاق المفترق الی شفاعته بعدم رده».

ترجمه: ای اباعبدالله و ای سرور شهیدان! روح من و همه عالمیان فدای تو باد. پروردگارا! اگر آنچه که در پیرامون کتاب الهی (قرآن کریم) می‌نگارم و ضبط می‌کنم، چیزی از ثواب و جزای خیر برای من دارد، آن را هدیه می‌کنم به سیدالشهدا (ع) و امیدوارم که حضرتش آن را از روی تفضل قبول فرماید و بر من محتاج به شفاعت منت نهاده، رد نفرمایند.

جناب آقای سجادی در مصاحبه دیگر خود نیز با تفصیل بیشتر به این تعبیر اشاره دارد. رک: یادها و یادمان‌ها، ج ۱، ص ۳۶۳.

در خانه] نیست به او گفته بود بنشین، تکیه بده به درِ خانه، روضه را بخوان و برو! بعد من پولش را به تو می‌دهم هر وقت دیدی ما نبودیم اینها، [این کار را بکن] آن فرد هم می‌نشست تکیه می‌داد به درِ خانه ایشان، روضه را می‌خواند [و می‌رفت]. می‌گویم یک علاقه باطنی عاشقانه‌ای به سیدالشهدا(س) و به روضه به روضه‌خوان‌ها داشت. اینها خیلی جالب بودند. رحمت‌الله علیه.

سؤال: اگر در مورد بحث‌های اصولی ایشان هم حضرت تعالی یک جمع‌بندی خوبی ارایه بفرماید خیلی خوب است؛ مثلاً ابتکارات ایشان چه بود و از این قبیل.

پاسخ: حالا که الان این کار مجالش نیست؛ منتهی ایشان در واقع می‌شود گفت که «مدرسه الامام خمینی فی الاصول»- به قول نجفی‌ها- آن مدرسه امام، مشرب امام را در اصولش خوب شرح کرده است؛ یعنی چیزهایی که ممکن است مرحوم امام گاهی به اجمال از اینها رد شدند خیلی با تفصیل، با توضیح و اینها خیلی قشنگ می‌شود. فرض کن امام یک بحثی دارند به نام «خطابات قانونیه». حاج آقا مصطفی خیلی مفصل و مبین وارد می‌شود. فرض کن در بحث «ولایت فقیه» خیلی تفصیلات قشنگی داده و خیلی توضیحات خوبی داده و چه جمع‌بندی خوبی کرده است. تقریباً مکتب و مشرب امام را می‌شود بگویم [شرح کرده]، شارح اصول امام بوده، در عین حالی که نقد و بررسی هم دارد اما مکتب امام، مدرسه امام و افکار امام را خوب در اصولش شرح داده و بیان کرده، و واضح کرده است... مرحوم آقا مصطفی یک مجموعه‌ای بود. شرح مجموعه گل، مرغ سحر داند و بس. یک دسته گلی بود که از هر طرفش نگاه کنی خوشگل است. واقعاً اخلاق بسیار خوب، بر خورد خیلی عالی، تحقیق و تدریس، عبادت دائم، اهل ذکر بود، ذاکر بود. تمام نوافلش را می‌خواند. خیلی مقید بود به نوافل شب، خیلی ذکر قل هو الله احد را علاقه داشت، می‌خواند، می‌گفت من در عرض بیست دقیقه هزار تا قل هو الله احد را می‌خوانم. خیلی طی لسان عجیبی داشت. مقید بود بخواند. می‌گویم یک مجموعه، یک دسته گل خوبی بود برای مرحوم امام (رحمت‌الله علیه)، انیس امام بود، مونس امام بود. خیلی می‌گفت: موقعی که رفته بود ترکیه، امام لاغر شده بود، غذاهای آنها را نمی‌خورد، به اینها گفتم مواد [غذایی] بیاورید، من روزها لنگ می‌بستم، می‌رفتم توی آشپزخانه و غذا می‌پختم! دیگر غذاهای خوب درست می‌کردم، امام می‌خوردند حالشان خوب می‌شد، چون خیلی لاغر شده بود و تا قبل از آمدن من فقط نان و پیاز می‌خوردند تا اینکه من طبخ را شروع کردم، آشپزی و غذا را راه انداختم که امام بخورد. دیگر امام سر حال شدند. خیلی واقعاً خدا [به امام لطف کرده بود به خاطر مصطفی] یکی از شانس‌های





مرحوم امام همین پسر خوب بود دیگر، این خودش یک بختی است؛ که هم مرافق است، هم مجتهد است، هم خدوم است، هم متواضع است. یعنی واقعاً موجب چشم‌روشنی امام هم در دنیا بود هم در آخرت و هم در نجف! یعنی مادر بین علما در نجف، کسی نداشتیم که یک همچنین پسر متشخصی به این صورت داشته باشد که برای اخلاق برای درس و برای تدریس و برای محبت و برای مدد به پدر و خدمت به غیر پدر، مثال باشد. ارادتی که به پدر داشت [مثال زدنی بود] واقعاً خیلی نقشش در حفظ امام پر رنگ بود.

سؤال: تألیفات ایشان در چه رشته‌هایی بود؟ چون حضرت تعالی یک جافر مودید که برخی از آثار ایشان را ساواک برده است. این مسائل را کمی جزئی تر شرح فرمایید. پاسخ: آنها مال قم بوده ولی آنهایی که نجف بود این مجموعه منتقل شد قم. من بردم سپردم کتابخانه آقای نجفی که از بین نرود، الان هم آنجا هست.

سؤال: چند تا کتاب بود؟

پاسخ: یادم نیست که مخطوطاتش را آوردیم، همه را جلد کردیم تحویل کتابخانه آقای نجفی دادیم که حفظ بشود. الان مخطوطاتش آنجا هست، اگر بروید می‌توانید فیلم برداری کنید. بعد من رفتم خدمت حضرت امام (ره) گفتم اگر اجازه بدهید اینها را تحقیق بکنیم و چاپ بکنیم؛ اولاً تفسیرش را. ایشان خیلی استقبال کرد. بعد تفسیرش را گرفتیم با سه، چهار نفر. آن وقت حسین آقای خمینی هم می‌آمدند و صفحه به صفحه می‌خواندیم و می‌نوشتیم، پاورقی زدیم و تفسیرش را چاپ کردیم و خدمت امام هم بردیم، امام خیلی خوشحال شدند. آن وقت چهار جلد بود که در مرحله بعد مؤسسه امام گرفتند رویش کار کردند، پنج جلد شد.

سؤال: یعنی ایشان الان اثر چاپ نشده دیگری ندارد؟ چون گاهی خودشان به برخی آثارشان اشاره دارند. مثلاً در موارد زیادی از کتاب *الکبیر* نام برده‌اند.

پاسخ: نه، حالا ممکن است یک چیزهایی بوده، توی قم مانده، اما آنهایی که نجف بوده همه حفظ شده است... ما در این راستا آمدیم یک مؤسسه‌ای را ثبت کردیم به نام مؤسسه شهید مصطفی خمینی که حالا هم هست. دیگر کتاب‌هایشان که تمام

۱. حجت‌الاسلام سجادی در جای دیگر در این مورد چنین می‌گوید:

«بنده روزی در جماران به محضر امام بزرگوار مشرف شده و عرض کردم، چنانچه اجازه بفرمایید کتاب تفسیر مرحوم حاج آقا مصطفی را به چاپ برسانم. امام فرمودند: قاعدتاً کتاب خوبی است. لذا بر آن شدم که علی‌رغم گرفتاری‌ها و موانع زیاد، کار را شروع کنم و با توفیقات خداوند متعال، تا حدودی موفقیت حاصل شد. فراموش نمی‌کنم، در آن روزی که تفسیر چاپ شد به محضر امام (س) برده و به ایشان تقدیم کردم. ایشان بسیار خوشحال شده و با تبسمی دلپذیر از این کار استقبال نموده و همه خستگی‌ها و مشکلات کار را جبران نمودند. جزاه الله عنا و عن جمیع المؤمنین افضل الجزاء».

رک: یادها و یادمان‌ها، ج ۱، ص ۳۶۷-۳۶۶.

شد یک کارهای دیگر می‌کنیم برای تألیفات و تحقیقات. آخرین اثر هم همین کتاب *مفاتیح‌السماء* است. سیره امام در عبادت و ذکر و دعا در نجف و اینها هست. این را جمع کردیم. چیز خوبی است. این آخرین اثر مؤسسه هست.

سؤال: یک بخشی از مسائلی که قبلاً در خاطرات حضرت تعالی منعکس شده همین خاطرات معنوی راجع به آقا مصطفی خمینی است. اینها را برایمان بیشتر بگویید. در برخی خاطرات اشاره شده که ایشان با شخصیت‌های عرفانی مثل آقای بهاء‌الدینی، کشمیری و اینها ارتباط داشت اما خیلی مطلب زیادی در این مورد نمی‌دانیم. مثلاً با چه کسانی ارتباط داشت؟ سیره عرفانی و معنویش چی بود؟ بقیه بزرگان مثل آقای دستغیب و دیگران خواب‌هایی نقل کردند که خود شما هم بعضاً اشاره دارید. این نکات را یک مقدار بیان بفرمایید.

پاسخ: بالأخره ایشان می‌گویم یک رجلی بود. با افراد خاصی که بگویم ارتباط مثلاً استاد و شاگردی داشته باشد، نداشت اما اهل ذکر و اهل معرفت اهل این چیزها را خیلی دوست می‌داشت. مثل مرحوم آسید جمال شیرازی که خیلی با هم رفیق بودند. آن هم از دوست‌های مرحوم دستغیب بودند. نجف خیلی با ایشان مأنوس بود. آسید جمال شیرازی که حجت‌الاسلام خامنه‌ای هم خیلی به ایشان علاقه داشته، آقا مصطفی با آن بود. اینها را علاقه داشت اما اینکه [خواهد شاگردشان باشد، نبود]. با حجت‌الاسلام کشمیری، حجت‌الاسلام فکور [یزدی]، نمی‌دانم بیشتر ایشان انسیش با آقای بهاء‌الدینی بوده در قم. آقای بهاء‌الدینی می‌گفتند: اکثر اوقات مثلاً یک جا دیگر قرار می‌گذاشت آخر شب می‌آمد پیش من. خیلی با ایشان مأنوس بود و خیلی هم ایشان عجیب علاقه دارد به او. اظهارات آقای بهاء‌الدینی نسبت به ایشان خیلی عجیب و غریب است. یک مجموعه‌ای بود خیلی جامع و کامل و محقق و متتبع و متدین. خود همان خدمتش به پدرش، خودش را وقف پدرش کرده بود.

سؤال: برخی از آقایان در خاطراتشان یک تنقیص‌هایی از آقا مصطفی خمینی داشتند؛ از جمله آقای چینی ادعا کرده که آقا مصطفی به خاطر مثلاً عدم ترویج مرجعیت امام، با آقا موسی صدر یا با شهید صدر بد بوده است.^۱ به یک نحو آقا مصطفی خمینی را توی این اختلافاتی که وجود داشت، آمدند محکوم کردند. ببینید امثال حضرت تعالی که با ایشان مأنوس بودید، توی این مسائل خیلی قضاوت‌هایتان

۱. آقایان سید صادق طباطبایی و نیز آقای هاشمی رفسنجانی (فقط در مورد آقا موسی)، چنین ادعایی را مطرح کرده‌اند.



در تاریخ مؤثر خواهد بود. حالا با توجه به شناخت و مشاهداتی که شما داشتید، این موضوع را چطور تحلیل می‌کنید؟

پاسخ: نه، اتفاقاً یک چیزی که مرحوم امام خودشان داشتند و آقا مصطفی هم همین جور بودند، و این واقعاً عجیب بود که در طول مدتی که امام در نجف بودند و آقا مصطفی هم زنده بود، مخالفت‌ها خیلی شدید و صریح و وقیحانه بود؛ یعنی دیگر هر چی شما فکر بکنید، هم می‌گفتند، هم عمل می‌کردند، زبناً، عملاً، همه اینها بود اما عجیب این است که امام رحمت‌الله‌علیه، هیچ‌جا عکس‌العمل نشان نمی‌داد؛ نه در کلامش، نه در صحبت، حتی فرض کن در صحبت دو نفری با آقا مصطفی هم بخواید چنین حرفی، گله‌ای بکند، نکرده! هیچ چیز نمی‌گوید هیچ. همه را به [مفاد آیه] «إِذَا مَرُوا بِاللُّغُو مَرُوا كَرَاماً»^۱ [تطبیق] کرده و این برای آقا مصطفی هم بوده است که آنها یک طیفی بودند که مأموریت ساواک و شاه اینها داشتند برای اذیت و آزار، اما امام همه اینها را با حلم و با کرم رد می‌کرد، هیچ عکس‌العملی آن وقت نشان نداد. آقا مصطفی هم به تبع امام، واقعاً همین جور بود که عکس‌العملی زبانی، عملی، اصلاً به همه احترام می‌کردند، اسم همه را محترم [می‌بردند]، حتی امام توی خانه‌اش یک وقت اسم کسی را می‌بردند داد می‌زد اینجا صحبت از هیچ کس نکنید! یعنی مشرب امام بود، آقا مصطفی هم همین جور بود، اگر هم می‌گویند واقعاً بی‌خود می‌گویند. راجع به همین شهید صدر، ایشان یک وقت شهریه می‌داد. ایشان در سطح این نبود که شهریه آن [آقا] را بگیرد، ولی شهریه شهید صدر را می‌گرفت، یعنی احتراماً. ایشان نیازی [به این پول] نداشت، می‌دانید که بیشترین شهریه را امام در نجف می‌دادند، یعنی در تاریخ نجف شهریه‌ای که امام برای طلاب وضع کردند خیلی تاریخی بود و البته مؤسسش آقا مصطفی بود (رحمت‌الله‌علیه).

سؤال: چطور؟ یعنی آقا مصطفی این پیشنهاد را دادند؟

پاسخ: شرایط طوری بود که همه را بیرون می‌کردند، آقا مصطفی گفت شهریه امام را زیاد کردند که بیشتر طلبه‌ها بمانند. آن وقت شهریه امام خیلی زیاد شد. این در تاریخ نجف سابقه نداشت. آن وقت [آقا مصطفی] در عین حال هم به علما احترام می‌کردند؛ هیچ وقت اظهار مخالفت، نه زبانی، نه عملی، [با کسی نداشتند]؛ یعنی شأن خودشان نمی‌دانستند که این کار را بکنند.

سؤال: نسبت به امام موسی صدر چطور؟

پاسخ: آن هم همینطور. آن هم چیزی نبوده، اتفاقاً بعد از اینکه امام محاصره شدند،

۱. سوره فرقان، آیه ۷۲.

موسی صدر امام را دعوت کرد به لبنان، [آن وقتی] که قرار بود از عراق خارج بشوند. امام را دعوت کرد به لبنان که بیاید پیش ما. یکی از جاهایی که قرار بود بروند پیش همین امام موسی. که بعد پیش آمد که رفتند پاریس.

سؤال: امام موسی صدر یک دیداری با شاه داشتند، آیا این ماجرا نمی توانست باعث دلگیری آقا مصطفی شده باشد؟

پاسخ: بالأخره اینها مواضع شان فرق می کرد دیگر؛ حالا اینکه عکس العمل خارجی که شما می گویند نبوده که نشان بدهند، اینها ابرازی نمی کردند. امام با همه علمای نجف موضعش فرق می کرد اما اگر کسی اسم آقای خوئی را یک وقت می خواست به بدی ببرد، ایشان عصبانی می شد؛ کما اینکه مرحوم احمد آقا گفت در تهران یک گروه آمدند اسم آقای خوئی را یک جوری زشت بردند، امام خیلی عصبانی شد، بیرون شان کرد گفت اسم یک مرجع را پیش من اینجوری می آورید؟! خلاصه اوضاعشان را ریخت به هم بله حرمت مقامات را [پاس می داشتند] بالأخره آنها مرجع اند حالا نظر من را قبول ندارند، خب ندارند. ما که کل دین نیستیم که بگوییم هر کی ما را قبول ندارد بی دین است.

سؤال: یکی از بحث های مهم، دیدگاه های آقا مصطفی نسبت به دکتر شریعتی است. در این مورد...

پاسخ: بله، ایشان با نظرات شریعتی مثل آقای مطهری بود. مرحوم شهید مطهری [با افکار دکتر شریعتی] مخالف بود دیگر. ایشان هم، آره، آقای شریعتی را مطلقاً قبول نداشتند.

سؤال: شهید مطهری در یک دوره ای بالأخره دکتر شریعتی را قبول داشته، آیا آقا مصطفی این طوری بوده یا از اول اصلاً هیچ ارادتی به دکتر نداشته است؟

پاسخ: ارادتی به دکتر نداشت؛ ظاهرش که ما می دانیم مخالف بودند.

سؤال: سیره علمی، تحقیقاتی و مطالعاتی آقا مصطفی خمینی هم مهم است. آیا غیر از بحث های علمی مطالعات آزاد و مطالعات روز داشتند؟ روزی چند ساعت مطالعه می کرد؟

پاسخ: خب چرا دیگر، بالأخره طبیعت کار امام این بود که باید هم در اخبار روز دنیا باشد، هم مکاتباتی که از ایران می آید، مراسلاتی که می شود، اینها را باید در جریان

۱. مرحوم شهید مطهری در ابتدای فعالیت گسترده دکتر شریعتی، او را تأیید می کرد و حتی می توان ایشان را یکی از زمینه سازان حضور شریعتی در حسینیه ارشاد و مشهوریت وی برشمرد اما برخی از حضرات مانند علامه طباطبایی و برخی از شاگردان ایشان (مانند آیت الله مصباح یزدی) در هیچ دوره ای، کمترین تأییدی نسبت به دکتر شریعتی و آثار ایشان نداشته اند و این موضوعی بسیار مهم و قابل بررسی تاریخی است. (مقدمی شهیدانی)



باشند]. یعنی طبیعت کنار امام بودن این است که آدم این چیزها را ببیند و می‌دیدند. سؤال: یکی دیگر از بحث‌هایی که بعضاً برخی افراد هم در منابع رسمی اشاره کرده‌اند و به طور غیر رسمی توی برخی محافل حوزوی خیلی پیچیده و زبان به زبان می‌رود، بحث بذله‌گویی و شوخی‌های آقا مصطفی است؛ این مطلب را برخی اینطور روایت می‌کنند که شوخی‌های آقا مصطفی خیلی بی‌ضابطه بوده و یک شخصیت سبکی از ایشان ارایه می‌دهند. این موضوع از نظر شما چطور است؟

پاسخ: نه، نه، اینها نامردند. چون واقعاً ما سال‌ها با مرحوم آقا مصطفی در نجف زندگی کردیم، یعنی درسش و نمازش و سفرش [اراد رک کردیم]. آخر آدم می‌گویند در سفر [شخصیت و ماهیتش] معلوم می‌شود، مکرر مثلاً سالی دو، سه بار پیاده‌روی کربلا [می‌رفتیم]. یک آدم مؤدب و موقر و حتی توی راه هم تا می‌نشستند، همه را وادار می‌کرد به دعا، به توسل. گاهی شب‌ها یک مسئله علمی را مطرح می‌کردند. همین شورای استفتاء امام بودند؛ مرحوم آقای خاتم، حجت‌الاسلام قدیری... [آقا مصطفی گاهی] مباحث ادبی مطرح می‌کرد که این مثلاً این نکته‌اش چیست؟ همه را سرگرم این مسائل می‌کرد. شناگر خوبی هم بود، شنا هم به طلبه‌ها یاد می‌داد. می‌گفت مثلاً اینجوری توی آب بروید. شنا خیلی خوب بلد بود.

نه، ما که نه خلاف ادبی، نه خلاف نزاکتی هیچ چیز از این چیزها ندیدیم. یعنی اینها هم حالا مثلاً در بچگی در قم ممکن است [بوده باشد]، که هر بچه‌ای یک کارهایی ممکن است در کوچکی می‌کرده اما در آنجایی که ما نجف بودیم، بیش از ۱۳-۱۰ سال که با ایشان محشور بودیم، ما که جز خیر و ادب و ذکر و دعا و توسل چیزی از او ندیدیم. سؤال: گرچه خاطرات شما در مورد آقا مصطفی قبلاً بیان و منتشر شده، اما در اینجا برخی از آنها را برایمان بازگو بفرمایید.

پاسخ: بالأخره ایشان خیلی می‌دانید که با محبت بود. ما یک شب آمدیم توی مدرسه حجت‌الاسلام بروجردی، یک عبا‌ی نازک روی دوش مان بود، هوا هم سرد بود، سوز بدی می‌آمد. آقا مصطفی من را صدا کردند به من گفتند: چقدر هوا سرد است، گفتند این عبا‌یت که نازک است، گفتیم: بله، چه کار کنیم؟ پول ندارم عبا بخرم. [خنده راوی] سریع یک حواله نوشتند، بروم یک عبا بگیرم. یک عبافروشی بود. بعد هم آنجا پدر و مادرمان نبودند، برای امر از دواج ما (یعنی چند تا از رفقا) [ایشان اقدام کردند]: آقای برقی، آقای قاسم‌پور، آقای رحمت، آقای ناصری همه اینها را [ایشان رسیدگی کرد]. سر کرده و پدر همه بود دیگر. می‌گویند: «الاباءُ ثلاثه: أبٌ وَّوَلَدٌك، و أبٌ وَّوَجَدٌك، و أبٌ



عَلَمَك»^۱ پدر سه تاست. ایشان هم استاد بود... هم دنبال ازدواج رفقا بود بالأخره آبرومند بود می رفت بالأخره قصه را جمع می کرد چون جو نجف اقتضا می کرد به ما زن ندهند. چون آنجا ما همه مرتد بودیم کمونیست بودیم، یک غوغایی بود! می ترسیدند بیچاره‌ها. اما دیگر آقا مصطفی رفت. می رفت بنده خدا از این کارها می کرد، حالا هم باید برود هم «بله» را بگیرد. بعد هم توی حرم عقد ما را بالاسر امیر المؤمنین (ع) خواندند. حالا باید خرجش را هم بدهند بندگان خدا! یک حاج رئیس کویتی بود ما از او قرض گرفتیم؛ بعد از یکی، دو ماه آمد خانه ما گفت که پول من را بده، گفتم ندارم! خدا رحمت کند یک رفیقی داشتیم، گفتیم که می‌خواهیم زن بگیریم پول نداریم، گفت قرض می‌گیریم، زن می‌گیریم بعد که نداریم بدهیم، عوض قرض زن را که نمی‌گیرند! [خنده شدید] همه همین کار را کردند. بعد این حاج رئیس آمد سر و صدا کرد امام فهمیدند و من را خواستند گفتند که چیست؟ گفتم این طلب دارد، گفتند برای چه؟ گفتم برای همین ازدواج و اینها. نمی‌دانم ۱۲ دینار ۱۰ دینار چقدر بود، گفتند بگیر برو به او بده، بگو سر و صدا نکنند. دین مان را هم امام دادند، رحمت‌الله‌علیه. خیلی زندگی خوبی بود. خیلی واقعاً یک لحظه‌اش هیچ جا گیر نمی‌آید این صفا، رفاقت و محبت همه شیرین بود والا مثلاً ظاهری بر حسب ظاهر دنیا، نه امام خانه و تشکیلات خوبی نداشت، نه آقا مصطفی، نه ما، ولی آن حالی که داشتیم دیگر اینجاها گیر نمی‌آید. آن راحتی روحی که آدم دارد که راحت است مقید نیست حالا اینها را داشته باشد حرص به دنیا اینها نبود، خیلی مثلاً زندگی آقا مصطفی اگر الان بروید فیلم برداری کنید بد نیست خانه ایشان در نجف یک فیلم برداری بکنید یک خانه کوچک محقری است، دو تا اتاق دارد یک اتاق بالاخانه دارد. بله، یک خانه کوچولویی بدون تشریفات. بله بالأخره امام سیره‌شان همین بود. اینکه دایم اصرار دارند زی طلبگی زی طلبگی، این خیلی مهم بود که رعایت می‌کردند، هم در نجف هم در [ایران]. آقا مصطفی هم همین‌جور بود واقعاً، احمد آقا همین جور بود. خدا رحمتش کند. چون این خیلی مؤثر است در اینکه مردم پای دین بمانند، اگر ببینند ما هم مثل خودشانیم دیگر چه فرقی می‌کند؟ این فرد دنیا می‌خواهد، ما هم می‌خواهیم، آن هیچ چیز سرش نمی‌شود، ما هم که نمی‌شود... در حالی که بیشترین شهریه را امام آن موقع می‌دادند، در بین آقاها هیچ کسی اینطوری [مانند آقا مصطفی] زندگی

۱. سید حیدر آملی، المقدمات من کتاب نص النصوص، تهران، قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه پژوهش‌های علمی در ایران، ۱۳۵۲ش، ص ۴۹۸؛ عبدالحسین امینی، الغدیر فی الکتاب والسنه والادب، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۶۵۰؛ علی مشکینی، تحریر المواعظ العددیه، قم، الهادی، ۱۴۲۴ق، ص ۲۴۷.

نمی‌کرد، به این سادگی، به این قشنگی، آن وقت ادر عین سادگی، پرکار؛ یعنی بیشتر این کتاب‌ها را آنجا نوشته، هم پرکار بوده، هم پر عبادت بوده، هم بالأخره فعالیت‌های جمعی امام و اینها را می‌گرداند، خود بیت امام رحمت‌الله‌علیه را...

سؤال: راجع به قضیه شهادت‌شان نظر تان چیست؟

پاسخ: بالأخره می‌گوییم آن هم یک پرونده‌ای هست؛ بعضی از پرونده‌ها توی این دنیا معلوم نمی‌شود تا آن ور (قیامت) برویم. [ارتحال ایشان] عادی نبود چون [همان روز] درسش را هم گفت و شب هم یک جلسه‌ای رفته بودند ظاهراً فاتحه‌ای بوده، چیزی بوده، دیگر یک دفعه یک همچنین حادثه‌ای پیش آمد، غیر متعارف بود.

سؤال: خبر ارتحال یا شهادت‌شان چه وقت به شما رسید؟

پاسخ: آن ایام پدرم حرم بود، ما با ایشان همسایه بودیم. تقریباً اذان صبح از حرم که آمد به من گفت آقا مصطفی را بردند. گفتم چی بردند؟ گفت: لای پتو پیچیده بودند، از توی خانه‌اش بردند. بعد رفتیم بیمارستان که دیدیم بله، بنده خدا، دکترها آمدند گفتند [ایشان از دنیا رفته است] دیگر امام اجازه کالبدشکافی ندادند، گفتند [مقدمات تدفین مهیا شود]. دولت عراق هم گفت هر جامی خواهند دفن کنند. ایشان را در همین حجره‌ای دفن کردند که مرحوم حاج محمدحسین اصفهانی (صاحب دیوان اشعار، همان کمپانی معروف) آنجا دفن است. علی‌ای حال واقعاً پیدا بود که جایش را هم امیرالمؤمنین (ع) به او داد. چون قبلاً پدر آقای بنی صدر هم آنجا بود. پدر آقای بنی صدر خدا رحمتش کند از علمای همدان بود، آنجا را خریده بود همان جا دفن شد.

سؤال: آن محل دفن، مال پدر بنی صدر که نبود؟ برخی گفتند چون بنی صدر کمک کرد که ایشان آنجا دفن بشود.^۱

پاسخ: نه، خود پدر بنی صدر هم آنجا دفن است. آن هم ممکن است. چیز بعیدی نیست، ولی عمده موافقت دولت عراق است. می‌خواستند آنجا را به قیمت خیلی بالایی برای مرحوم آیت‌الله العظمی شاهرودی بخرند، دولت عراق اجازه نداد! پول زیادی هم می‌خواستند بدهند اما آنجا را [دولت] اجازه نداد اما این را برای ایشان اجازه دادند، کار خدا بود دیگر، مثل اینکه کسی که امیرالمؤمنین (ع) آنجا را برایش تهیه کرده بود. علی‌ای حال وقتی که حرم می‌رفت، یکی از زیارت‌نامه‌هایش این بود؛ یکی از رفقا می‌گفت: [در حرم] نشسته بود این شعر سعدی را می‌خواند که:

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم به آن امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

۱. اشاره به مطالب مرحوم سید رضا برقی و برخی دیگر در این مورد.

می گفت این را می خواند و گریه می کرد. آخرش هم همین شد. علی ای حال، یک زندگی پاک و مطهر و نورانی و موفق داشت. خوشا به حالش.

سؤال: حضرت امام واکنش شان به ماجرای شهادت آقا مصطفی چه بود؟

پاسخ: واکنش شان اینکه خیلی متأثر بود دیگر، خیلی سنگین بود. چون هم از نظر علمی قبولش داشت، هم [پدر و پسر به هم] علاقه مند بودند، با هم خیلی قاطی بودند. در این سنینی که در غربت بودند شبانه روز با هم خیلی ایاب و ذهاب داشتند. این است که یک همچنین چیزی یک دفعه، فاجعه بود. امام بر حسب ظاهر چیزی نشان نمی داد ولی خیلی اذیت شد، یعنی خیلی تحملش سخت بود.

سؤال: باز تاب شهادت ایشان در حوزه علمیه نجف چه بود؛ چه در میان آنهایی که با امام ارتباطی نداشتند و چه آنهایی که اطراف امام بودند؟

پاسخ: آنها دیگر بالأخره مجالس می گرفتند، می آمدند، تسلیت می گفتند، بله، یک چیز ظاهری که خلاف عرف باشد، نبوده. خوب بود. هم جایش [=محل دفن پیکر مطهر] خوب بود، هم مراسم خوب بود. امام هم آمدند سخنرانی کردند، به گفته ایشان، [این واقعه] از الطاف خفیه خدا بوده، خدا یک لطف خفیه داشته که بعد این لطف خدا جلی شد. [شهادت] ایشان آن موقع از الطاف خفیه بود بالأخره بعد موجب تحرکات [گسترده اقشار مختلف مردم] در ایران شد. اگر یادتان باشد آقای روحانی هم آن موقع یک منبری رفت. همین آقای روحانی که رئیس جمهور است، یک منبر مفصلی رفت راجع به همین شهادت.

سؤال: یکی از پرسش های کلیدی در مورد آقا مصطفی خمینی، جایگاه ایشان در مبارزات است. به نظر می رسد این بخش از زندگی ایشان، پنهان است.

پاسخ: پنهان نیست که، ایشان وقتی که امام [به زندان و تبعید تریه] رفتند، تمام قم همه کارها روی دوش ایشان بود، برای همین آقا مصطفی را تبعید کردند. دیدند کل کارهای آقای خمینی را دارد [انجام می دهد] اصلاً بعد از تریه می گفتند کل مقصر [ماجرای] این پرسش است، تحلیل شان این بود که آقا مصطفی دارد آقارا مدام تحریک می کند به این کارها، یعنی جایگاهش که معلوم است که اینجوری بوده.

سؤال: ارتباطش با سید موسی اصفهانی چطور بود؟

پاسخ: با اینها خوب نبود، آدم هایی که ظاهرشان متدین نبودند، با اینها خوب نبود. مثلاً [نسبت به] قطب زاده، خیلی دوست نداشت که او به خانه اش برود. بنی صدر را هم می گفت آدم خطرناکی است. در همان نجف گفت این آدم خطرناکی است، به او بها



ندهید. پیش‌بینی می‌کرد آدم خطرناکی است.

سؤال: برخی گفته‌اند مثلاً موسی اصفهانی با آقا مصطفی رفیق بوده است.

پاسخ: رفیق که نه، در نجف نبوده آقا مصطفی که. اینها بالأخره می‌آمدند دیگر آقازاده‌ها، پسر آقای خوبی، پسرهای آسید ابوالحسن، اینها یک رفت و آمدهای عادی بوده، رفیق که نبوده، اصلاً یک آدمی که مجتهد است، مدرس است، این همه، پنج هزار صفحه چیز نوشته، اصلاً نمی‌خورد به آن فرد. یک آدم آزادی بود برای خودش. نمی‌گویم اصلاً همدیگر را ندیدند اما اینکه رفاقت پشت پرده‌ای باشد اینها اصلاً نبوده، ممکن است فرض کن یک جایی که دعوت می‌کرده مهمانی، ایشان هم بوده. اموسی شخصیت جالبی نداشته [، نه، نبوده. حالا اینها می‌بینند آقا مصطفی را می‌خواهند یک چیزی برایش درست کنند و الا می‌گویم مثل یک دسته گل می‌ماند، هر ورش را نگاه کنی قشنگ است. اگر آدم انصاف داشته باشد، آقا مصطفی یک دسته گل محمدی است، اخلاقش، علمش، تدریسش.

سؤال: رابطه آقا مصطفی با آقای ابراهیم یزدی چطور بود؟

پاسخ: او هم می‌آمد، نماینده رسمی امام بود توی امریکا، یک چیز کتبی داشت از امام که آنجا دانشجویها زیاد بودند، فعالیت می‌کردند. حالا دیگر بعد آمدند اینجوری ولو شدند. آقا مصطفی خیلی زیرک بود واقعاً مثلاً آن وقت. می‌گفت بنی صدر خطرناک است، مثلاً هیچ کسی فکر نمی‌کرد، به ذهن ما هم نمی‌آمد، به ذهن هیچ کسی نمی‌آمد، آقا مصطفی نسبت به آدم‌ها یک نظریات صائب قشنگی داشت.

سؤال: پس اینها بدبینی بی‌منشأ نبوده؟

پاسخ: نه، گاهی «المؤمن ینظرُ بنورِ الله» گاهی آدم یکی را می‌بیند می‌فهمد، خاطره خوشمزه‌ای است؛ یک دفعه با یک شیخی رفتیم بیرونی امام نشستیم، آقا مصطفی بلند شد رفت، آن شیخ گفت که خیلی این باهوش است. گفتم از کجا می‌گویی این باهوش است؟ گفت: این فهمید من دیوانه‌ام! گفت آقا مصطفی فهمید من دیوانه‌ام بلند شد رفت، شما هیچ کدام نفهمیدید. گفت شما هیچ کدام نفهمیدید ولی این فهمید، زود باشد رفت. گاهی وقت‌ها یک فهم‌های فوق‌العاده‌ای داشت. خدا رحمتش کند.

سؤال: این رساله ولایت فقیه که به کوشش شما چاپ شده، آیا از دروس بیع ایشان

۱. رسول الله صلی الله علیه و آله: «أحذروا فراسة المؤمن؛ فإنه ینظرُ بنورِ الله، و ینطقُ بتوفیقِ الله». کنز العمال:

استنساخ شده است یا رساله مستقل است؟

پاسخ: نه، مستقل نوشته، بله مستقل است؛ یعنی مثل مرحوم امام که در خلال بحث آمده، او هم بحث کرده است.

سؤال: این رساله بعد از شهادت شان به دست شما افتاد یا از قبل شما اطلاع داشتید؟

پاسخ: بالأخره یک مدتی گم شده بود، بعد پیدا شد. در همین کتاب‌ها پیدا شد.

سؤال: ایشان در این رساله بنایش این بود که ولایت فقیه امام را شرح بدهد یا قصد داشتند خودشان مستقلاً چیزی بنویسند؟

پاسخ: بالأخره معمولاً در آن فاز بود دیگر. یعنی در اثبات [ولایت فقیه] می خواست ادله بیشتری بیاورد برای اثبات مدعای امام رحمت‌الله‌علیه. می گویم که در اصولش هم همین جور است، در فقهش هم، یعنی می شود بگوییم شارح مدرسه و مکتب امام، مشرب امام، در فقه و در اصول و در همه این مسائل بودند.

سؤال: به نظر شما چرا ایشان قدرش ناشناخته مانده است؟

پاسخ: دیگر می دانید دائماً اصلاً روایت دارد می گوید مؤمن مثل پیغمبرها «مکفر»^۱ است همیشه مورد کفران قرار می گیرد. این یک چیز [عادی و ثابت است که] در عالم همین جور است دیگر. خیلی از علما و [بزرگان این گونه‌اند] از ایشان تقدیر نمی شود. آنها اجرشان را از خدا می گیرند. آقا مصطفی به بهترین جاها که می خواست برسد، رسید؛ حالا چه ما قبول نکنیم، چه ما قبول نکنیم. واقعاً به فوز عظیم رسید. رحمت‌الله‌علیه. «سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا»^۲

۱. امام صادق علیه‌السلام: «ان المؤمن مكفر وذلك ان معروفه يصعد الى الله تعالى فلا ينتشر في الناس، والكافر مشهور وذلك ان معروفه للناس ينتشر في الناس ولا يصعد الى السماء» ترجمه: مؤمن ناسپاسی می شود، زیرا خوبی او به درگاه خدای متعال و در میان مردم شایع نمی شود، اما خوبی‌های کافر شایع می شود چون برای مردم است و به درگاه الهی بالا نمی رود. رک: *علل الشرایع*، ج ۲، ص ۵۶۰/ح ۱.

۲. آیه ۱۵ از سوره مبارکه مریم؛ «و سلام و ایمنی (از هر ترس و عذاب) بر او باد روزی که زاده شد، و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود.»





مصاحبه با آیت‌الله علی‌اکبر سیفی مازندرانی^۱

سؤال: در آثار منتشر شده مرحوم آقا مصطفی خمینی در تفسیر، فقه، اصول، قواعد فقهیه، بحث‌های پراکنده رجالی و... وجود دارد. حضرت تعالی به آن مقدار که مراجعه داشته و صلاح می‌دانید، نکاتی را در مورد آثار ایشان بیان بفرمایید. به عنوان اولین سؤال، بفرمایید خود شما با شخصیت آقا مصطفی خمینی و در مرتبه بعدی با آثار و افکار حوزوی ایشان، از چه زمانی آشنا شدید؟

پاسخ: بسم‌الله الرحمن الرحیم و صل‌الله علی محمد و آله طیبین الطاهرین. اللهم صل علی محمد و آل محمد. مرحوم آقا سید مصطفی خمینی فرزند ارشد امام راحل عظیم‌الشأن ما، در دورانی که بنده مشغول تحصیل در قم بودم، قبل انقلاب، سال ۵۲ به بعد، ایشان را در ک نکر دم. یعنی به این معنا که ایشان در ایران نبودند که ما خدمت ایشان برسیم لکن بعضی از علما و فقهای بزرگوار که من خدمت ایشان استفاده‌هایی

۱. آیت‌الله علی‌اکبر سیفی مازندرانی از مجتهدانی انقلابی و نامور در حوزه علمیه قم است. ایشان به طور توأمان در دو عرصه اجتهاد و جهاد، حضور مستمر و مداوم داشته و دارد. شاگردی اکثریت اعلام قم، جانبازی در جنگ تحمیلی، نگارش بیش از ۱۰۰ اثر علمی در رشته‌های مختلف علوم اسلامی (از جمله کتاب ارجمند *دلیل تحریر/الوسیله*) و تأسیس مرکزی به نام «معهد الاجتهاد الفعال» با هدف مجتهدپروری و تربیت طلاب مستعد، بخشی از کارنامه ایشان است. بعد از ماجرای ارتحال ناگهانی فرزند آیت‌الله سیفی در بهمن‌ماه ۱۳۹۳، مقام معظم رهبری طی پیامی بلند، از ایشان به عنوان «فقیه مجاهد» یاد کردند. در این مصاحبه به بررسی «آثار علمی آیت‌الله سید مصطفی خمینی» از زبان آیت‌الله سیفی پرداخته‌ایم.

این مصاحبه در تاریخ ۹۶/۶/۱۵ در محل مؤسسه «معهد الاجتهاد الفعال» در قم، برگزار گردید و آقای مقدمی شهیدانی و حجت‌الاسلام محمد خاکپور در جلسه مصاحبه حاضر بودند.



کردم - هم در اصول، کفایه جلد دوم و هم در فقه که بخش معظمی از مکاسب بوده و رساله‌های آخر شیخ انصاری در مکاسب، و بعد از آن هم قواعد فقهیه مرحوم بجنوردی - آقای آیت‌الله واعظی قائنی بودند که البته آن بزرگوار شخص بسیار فهیم و فهمیده‌ای بودند، ایشان با جناب آقا سید مصطفی هم بحث بود، ایشان گفت: ما بودیم و مرحوم بجنوردی^۱ که می‌خواست «قواعد الفقهیه» را تألیف کند.

ایشان می‌گفت که من بودم و آقا سید مصطفی و دو، سه نفر از فضایی دیگر در خدمت جناب آقای بجنوردی که ایشان برای ما این مباحث قواعد فقهیه را القاء می‌کرد. همان زمانی که می‌خواست «قواعد الفقهیه» تألیف کند؛ و چون خود این متن قواعد فقهیه را بعد از اتمام مکاسب و آن رساله‌های آخر مکاسب، من خدمت این بزرگوار می‌گفتم برای ما توضیح بدهید، می‌خواندم، ایشان هم این مطلبی را که گفتم، به مناسبت، در آن جلسات بیان کرد. همان جا من متوجه سطح علمی جناب آقا مصطفی شده بودم. البته این مربوط به قبل از انقلاب است؛ قضیه‌ای که با این بزرگوار (آیت‌الله قائنی) آشنا شدم، مرحوم آیت‌الله میرزا هاشم آملی سبب شد. [به این صورت] که ما درس مکاسب را نزد آقای ستوده می‌رفتیم، روزی خدمت آقای میرزا هاشم رسیدم. در همان کوچه آقازاده بودند. آن موقع‌ها ایشان همین مدرسه ولی عصر (عج)، را تازه احداث کرده بود. گفتم آقا: ما مکاسب خدمت آقای ستوده می‌رویم، ایشان اول توضیح می‌دهند و من عبارت را تطبیق می‌کنم. وقتی که می‌خواهد عبارت را تطبیق کند من دیگر خوابم می‌گیرد، خسته می‌شوم. چون مطالب واضح است، ایشان گفت برای شما استادی می‌گیرم که استاد آقای ستوده باشد! با همین تعبیر؛ این شخص چه کسی بود حالا، این آقا، همین آقای واعظی قائنی بود. این آقا را آقای میرزا هاشم آملی برای ما معرفی کردند. چون ما مدرسه ایشان [= آیت‌الله میرزا هاشم آملی] بودیم، بله ایشان معرفی کردند. در هر حال با شخصیت آقای آقا سید مصطفی از طریق همین جناب آیت‌الله واعظی قائنی آشنا شدیم و ما از طریق ایشان به وجاهت علمی آقا مصطفی منتقل شدیم. آن موقع‌ها هنوز آثار علمی ایشان چاپ نشده بود. و بعد ذلک، یعنی بعد از دوران انقلاب، پیروزی انقلاب، تألیفاتی که من داشتم، تحقیقاتی که داشتم - می‌نوشتم - چه در فقه و چه در اصول - فی‌الجمله به آثار آقا سید مصطفی مراجعاتی داشتم اتقان بیان و قلم ایشان خیلی واقعاً برای من تعجب بود که در سن کم حقیقتاً به حمل شایع و نه در حد تعارف - خیلی‌ها در

۱. آیت‌الله میرزا حسن بجنوردی، از اعلام نجف اشرف، که آخر هفته‌ها مرحوم آیت‌الله سید مصطفی خمینی گعده و گفت‌وگوهای علمی، ادبی مفصلی با ایشان داشتند.



حد تعارف ممکن است به اینها آیت‌الله بگویند و یا القابی باب کنند- لکن ایشان به حمل شایع می‌شود گفت که فقیه بود. حالا این کیفیت آشنایی ما با آثار ایشان، با فکر ایشان، با سطح علمی ایشان بود. من در منزل همیشه آثار ایشان در قفسه کتابم بود و احیاناً به مناسباتی مراجعه می‌کردم.

سؤال: لطفاً برخی نکات جالب و ابداعات فقهی ایشان را بیان بفرمایید.

پاسخ: در فقه ایشان من دو، سه نکته از برجستگی‌های آرای فکری ایشان را بیان می‌کنم. یک نگاه مختصری داشتیم به این جهت، به عنوان مثال، یکی از برجستگی‌های فقهی ایشان این است که ایشان در بیان این مطلب که در نظام اسلامی آن فقیه حاکم تا چه اندازه‌ای مثلاً ولایت دارد، عبارتی دارد که فقیه، حاکم، کسی که مدبر و مدیر و در واقع رهبری این نظام اسلامی و حکومت اسلامی را عهده‌دار هست، او موظف است که آنچه را- از قدرتهای نظامی و سلاح‌های نظامی که امروزه در قدرت در دنیای معاصر ما حرف اول را می‌زند- فقیه باید آنها را برای حکومت اسلام آماده کند. حتی بمب هسته‌ای باشد. عبارت ایشان این است بحث مفصلی در این باره دارد که «فإذا كان الأمر كما تقرر او تقرر فلا بد من الناظم السائس المدبر المشكل للدولة»^۱ باید در عالم اسلام یک سیاستمدار مدیر مدبری باشد که حکومت اسلام را اداره کند. این از شرع خارج نیست بلکه متن شرع دین است «حتی یتمکن من الاستعدادات الیومیه» تا بتواند با عده و عده خود آن چه را از نیرو و قوت نظامی هست فراهم آورد برای اقتدار اسلام و مسلمین «بایجاد الشبکات المختلفه و المراكز و مراكز للقنبله الذریه و المطارات للسير فی الافاق» با ایجاد شبکه‌های مختلف زمینی و هوایی و «قنبله الذریه» یعنی بمب هسته‌ای، مراکز بمب هسته‌ای و تأسیسات بمب هسته‌ای و اینها را باید ایجاد کند. «فان کل ذلك اذا كان مما يتوقف عليه الواجب» واجب یعنی حفظ کیان نظام، حفظ کیان اسلام و مسلمین، حفظ کیان و اقتدار و عزت و شوکت حکومت اسلام، وقتی که اینها مقدمه واجب باشد «یکون واجبا شرعاً او عقلاً فی مقدمه الواجب» این مطلب در آن زمان یکی از برجستگی‌های فکری ایشان بود. این مطلب ایشان را من آدر همین مراجعه اخیراً نگاه کردم دیدم. اول در جریان نظر ایشان نبودم، ولی در جلد اول از قواعد فقهیه-

۱. متن کامل این بخش از کتاب ولایت فقیه، از قرار ذیل است:

«فإذا كان الأمر كما تقرر، فلا بد من الناظم السائس المدبر المشكل للدولة، حتی یتمکن من الاستعدادات الیومیه، بایجاد الشبکات المختلفه و المراكز للقنبله الذریه و المطارات للسير فی الافاق او غیرها، فإن کل ذلك إذا كان مما يتوقف عليه الواجب، یکون واجبا شرعاً او عقلاً، علی الخلاف فی مقدمه الواجب».

رک: ولایت الفقیه، ص ۴۱.

که بیش از ده سال قبل ما تألیف کرده بودیم - چاپ شده، جامعه مدرسین چاپ کرده است، در آنجا قاعده «نفی سبیل» را مطرح کردیم. قاعده «نفی سبیل» معروف است؛ و دلیل این قاعده هم عمدتاً آیه شریفه «و لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۱ است. در آنجا بیان کردیم که این آیه اقتضای کند و دلالت دارد که آنچه از مدرن ترین و قوی ترین سلاح‌های دنیا هست باید حاکم اسلامی تهیه کند، آماده کند، تا آن که سبیل و سلطه‌ای از امریکا و یا سران استکبار بر کشورهای اسلامی نباشد. در آنجا آورده بودیم که ولو این که این عبارت باشد از این «قبله ذریه» که بمب‌های هسته‌ای است؛ البته این که تشخیص این موضوع که آیا داشتن بمب هسته‌ای موجب اقتدار هست یا نیست، خودش اول الکلام است. خیلی‌ها قبول ندارند، می‌گویند امروزه داشتن بمب هسته‌ای موضع قوت و اقتدار نیست. حالا کلام در این است که علی فرض این که این چنین بوده باشد. ما به بمب هسته‌ای هیچ‌گونه جمودی نداریم، اصلاً؛ ما کلی می‌گوییم یعنی من مبنای آقا سید مصطفی را قبول دارم که «هر آنچه که در اقتدار دخیل باشد» را [باید حاکم اسلامی تهیه کند]؛ هر چه باشد...

این از برجستگی‌های نظر مرحوم آقا سید مصطفی بود، خیلی خیلی من واقعاً تعجب کردم که ایشان در آن زمان در فقه و ولایت فقیه به این جهات هم ملاحظه داشتند. نکته دیگری که هست از کلام ایشان، یکی این است که قول به «ولایت فقیه» مستلزم این نیست که حتماً فقیه بالمباشره اداره کشور اسلامی را در دست داشته باشد. من یادم نمی‌رود در اوایل انقلاب این آقای دکتر صادقی تهرانی^۲ و برخی از فقهای صاحب رساله، اینها حرفشان این بود که باید امام خمینی رأساً، رئیس جمهور شود. آقا رئیس جمهور شود، حرفشان این بود. یعنی بالمباشره امور اداره و اجرای کشور را عهده‌دار شود. این فکر، فکر درستی هم نیست. اتفاقاً اگر چنانچه فقیه ناظر باشد نه ناظر تشریفاتی، ناظر قانونی - که دستش باز باشد - [این مطلوب است]. یعنی به این معنا که فقیه بسط ید داشته باشد، یعنی حرفش برابر عمل باشد. به حرف او، به امر او، به دستور او، عین مَر قانون عمل بشود و کسی حق مخالفت با او قانوناً نداشته باشد و همه مسئولین در نظام اسلامی موظف باشند قانوناً به اجرای دستور او و آن راهبردهای سیاسی یا نظامی او؛

۱. هرگز به سود کافران راهی بر ضد مؤمنان قرار نخواهد داد. (نساء/ ۱۴۱)

۲. آیت‌الله شیخ محمد صادقی تهرانی از علمای مبارز و صاحب تفسیر *الفرقان* که با مقدمه‌ای از استادش علامه طباطبایی به چاپ رسیده است. ایشان همچنین صاحب ایده «فقه قرآنی» بود و به همین واسطه (که لازمه نظرشان استفاده حداقلی از روایات شریفه است)، در حوزه علمیه در انزوا قرار گرفت. مرحوم صادقی همچنین از طرفداران نظریه «حکومت اسلامی» و دخالت حداکثری فقیه در امور اجرایی بودند و بعد از تعیین «جمهوری اسلامی» به عنوان نظام سیاسی ایران پس از انقلاب، به تدریج از مناسبات سیاسی کناره گرفتند.





به این معنا، اشراف داشته باشد، نه به معنایی که مثل این که الان در نجف جناب آقای آیت‌الله سیستانی [عمل می‌کنند]. ایشان به حمدالله در عراق خیلی سیاست خوبی داشتند اما آن کافی نیست چون این‌طور نیست که اگر ایشان نظری بدهند، دولت عراق موظف باشد و بخواهد آن را قانوناً اجرا کند. دولت عراق موظف است که حرف امریکا را عمل کند، چاره‌ای ندارد. چون هنوز سیطره امریکا، چکمه امریکا، زور امریکا بر ارتش عراق و مسئولین عراق هست، [از بین] نرفته؛ در عین حالی که اینها مردان انقلابی‌اند، اشخاص صالح هستند، به حمدالله در خط نظام جمهوری اسلامی هستند و خیلی هم شجاعانه دارند ایادی امریکا را اخراج می‌کنند ولی مع ذلک مرجعیت شیعه آن تنفذ و نفوذ کافی را ندارد. من این را مصداق عملی می‌نامم؛ ولی در نظام جمهوری اسلامی چطور؟ نه؛ قانوناً هیچ مسئولی از فرمان و دستور و نظر فقیه جامع [الشرايط] حق تخطی ندارد. این خیلی مهم است. بسیار مهم است. این است که می‌تواند حکومت اهل بیت (ع) را پیاده کند. دیگر هر مسئولی به مذاق سیاسی یا به خاطر اشاره و به اصطلاح اولتیماتوم یک مستکبر امریکایی یا صهیونیستی بخواهد جا خالی کند، جا بزند، این حرف‌ها در جمهوری اسلامی نیست. چون «ولایت فقیه» در قانون اساسی نهادینه شده است، سرش این است. ایشان، آقا سید مصطفی نظرش این بود. ایشان عبارتی دارد [به این معنا] که لازم نیست فقیه بالمباشر مجری باشد، ولایت فقیه معنایش این نیست. بلکه ممکن است ناظر باشد، یک منصب حکومتی را، یک صاحب منصبی را، یک مدیری را نصب کرده و به او امر و نهی کند که آن حاکم، آن رئیس جمهور، آن وکیل، آن وزیر که در نظام جمهوری اسلامی مجری هستند تمام امور را با اشاره و امر و دستور و زیر نظر تنفیذ آن ولی امر پیش ببرند. کما این که در نظام جمهوری اسلامی همین است. توجه فرمودید؟ این هم بسیار نظر درستی است که کسی خیال نکند که ولایت فقیه معنایش این است که فقیه باید مباشر و مجری در همه امور باشد. بسیار حرف درستی است که ایشان این مطلب را در همین کتاب ولایت فقیه دارد.^۱ خیلی جالب هست، توجه فرمودید؟ بله؛ خیلی خوب هست عبارتش را اینجا بیان کنیم: «بالجمله: لا یلزم أن یکون رئیس الإسلام- فی جمیع الاعصار- معصوماً»^۲ اولاً؛ این روشن است. فقیه هم می‌تواند. اما «فلو کان بین الأمة [شخص] عارفٌ بالقانون»^۳ و عبارتش این است «إلّا ان تلک الاوصاف لیست دخیله

۱. رک: ولایة الفقیه، ص ۶۵-۶۴.

۲. این مطلب در انتهای صفحه ۶۷ کتاب ولایت فقیه آقا سید مصطفی خمینی آمده است.

۳. سید مصطفی خمینی، ولایت فقیه، ص ۶۸، خط سوم.

فی اساس المسئله»^۱ یعنی در اصل حکومت داری؛ «فلو كان بين الامه [شخص] عارف بالقانون، و سائس عارف بالأمر السياسيه فى تنظيم المصالح فى المملكه الإسلاميه، فعلى الفقيه نصب ذلك»^۲ آن شخص قانوندان، مدیر، مدبر، رئیس جمهور و مسئول نظام، او را نصب کند کما این که الان از زمان امام راحل تا الان وقتی که رئیس جمهور رأی می آورد، مردم به او رأی می دادند، امام در آن حکم تنفیذش می گفت: من شمارا نصب می کنم به عنوان رئیس جمهور. نیاز به نصب داشت «فعلى الفقيه نصب ذلك ان كان عادلاً»^۳ «ان كان عادلاً» نه این که فقیه عادلاً، [بلکه] آن شخص باید عادل باشد. فقط طرف هر شخص سیاسی را که از عدالت برخوردار نباشد [ولو] مردم هم به او رأی داده باشند، فقیه حق ندارد او را نصب کند. حالا آمد و یک زمانی مثلاً یک قضیه ای افتاد که مردم به یک شخصی به عنوان رئیس جمهور رأی دادند که او عادل نیست. فقیه حق ندارد او را نصب کند: «ان كان عادلاً. و هذا من الشواهد على أن الفقاهه ليست شرطاً فى سائس البلاد الإسلاميه»،^۴ این «سائس» یعنی مقصود آن مباشر اجرایی؛ مدیر مباشر اجرایی لازم نیست خودش فقیه باشد. بله رئیس جمهور حالا ممکن است که خودش خیال کند چون رئیس جمهور شده است پس فقیه است و لیکن نه؛ رئیس جمهور در نظام اسلامی لازم نیست فقیه باشد، او فقط لازم است که به مجاری امور مسلط باشد، تدبیر داشته باشد، مدیریت داشته باشد. در نظام اسلامی فقط همین شرط است. بر خلاف قاضی القضاة و رئیس دیوان عالی و رئیس قوه قضاییه [که] اینها باید فقیه باشند اما رئیس جمهور لازم نیست فقیه باشد. لذا دارد که «و هذا من الشواهد على ان الفقاهه ليست شرطاً فى سائس البلاد الإسلاميه»، کسی که به عنوان رئیس جمهور یا وزیر یا وکیل دارد که امور کشور را اداره می کند لازم نیست فقیه باشد «بل یکفی کونه منصوباً من قبل ذلك الفقيه»^۵ همین که منصوب باشد از قبل و جانب فقیه جامع الشرایط، همان کافی است. این هم یک نقطه نظری است که خیلی زیبا ایشان در آن زمان قبل از انقلاب به این مطالب پرداختند و واقعاً به شما بگویم که از نبوغ و شاهکارهای ایشان در فقه است. نکته دیگری که هست این است که ایشان علی رغم مشهور که می گویند: جهاد ابتدایی اختصاص به معصوم (ع) دارد، ایشان می گویند: نه، اختصاص ندارد. ما در ولایت

۱. همان، خط اول.

۲. همان، خط سوم و چهارم.

۳. همان، خط چهارم. آقای مازندرانی اشتباه و اضافات در متن خوانی دارند. اصل متن همین است که آمده.

۴. همان، خط پنجم به بعد.

۵. همان.





فقیه- در ابتدا که نوشته بودیم- مشهور را تقویت کردیم، ولی بعداً از طرف این مؤسسه جهاد- زیر نظر آقایان اعرافی و کعبی- آمدند و مصاحبه مفصلی کردند، آنجا من گفتم و روایتش را آوردم، استشهاد کردم به روایاتی که از مجموع این روایت برمی آید که شرط نیست که فقط امام معصوم (ع) جهاد ابتدایی را حکم کند بلکه فقیه جامع الشرایط عصر غیبت هم می تواند که جهاد ابتدایی را متکفل شود. در نوشته های ایشان هم دیدم که ایشان دارد که بله، در جهاد ابتدایی فقیه می تواند «و من هنا يظهر: أن المسائل الماليه و جميع الضرائب الاسلاميه والمسائل السياسيه و جميع الجزائيات الاسلاميه كلها من الواضحات التي بیدهم»^۱، «بیدهم» یعنی الفقه جامع الشرایط؛ «و عليهم الإجراء عند الاجتماع» بعد دارد که «و هو وجود الحکومه و الرئاسة، و منها الدفاعيات الاسلاميه؛ فرديه كانت، أو کلیه و نوعیه، فإنها من الوظائف الأولیه»، برای فقه، «بل فی اختصاص الجهاد الإصطلاحی»^۲ ایشان می گوید: اصطلاحی؛ جهاد اصطلاحی یعنی همان جهاد عدو، جهاد به اصطلاح فقها؛ فقها که می گویند «جهاد»، مقصودشان جهاد ابتدایی است. از «دفاع» به «جهاد» تعبیر نمی کنند. توجه فرمودید؟ جهاد دفاعی؛ جهاد عند الإطلاقی که فقها می گویند مقصود جهاد ابتدایی با دشمن است که نبی مکرم اسلام انجام می داد. این جهاد اصطلاحی، «بل فی اختصاص الجهاد الاصطلاحی بالمعصوم- علیه السلام- اشکالاً جداً»^۳ که این اختصاص را ایشان انکار کرده است. این هم از نظرات فقهی ایشان هست.

سؤال: در فقه ایشان برخی مسائل دیگر هم هست که قابل بحث است: مثلاً در مورد «مالیات و گمرک» که اخذ مالیات و گمرک را- برخی فقها در کنار خمس و زکات و... جایز نمی دانند- ایشان جایی می گویند: اگر ملت خودشان راضی باشند، پذیرفته باشند یا گرفتنش برای حفظ نظام اسلامی- «دولت الحق»- لازم باشد، اشکال ندارد. این تعبیر «دولت الحق» هم جالب است.

پاسخ: بله عبارتش را قبلاً خواندیم «ان المسائل الماليه و جميع الضرائب الاسلاميه» «ضرائب» یعنی مالیات. ایشان این را جزء شئون حکومت اسلام و از وظایف فقیه می دانند. **سؤال:** در مورد «غنا» هم نظر ایشان با مشهور یک مقدار متفاوت است؛ ظاهراً ایشان غنا را حرام می دانند اما نه مطلقاً، بلکه به شرط این که لهوی باشد.

پاسخ: بله، البته نظر خود امام راحل این است، مرحوم آقای خویی هم همین است که

۱. همان، ص ۷۳، پاراگراف دوم.

۲. همان.

۳. همان.

می گویند که باید با اصوات لهویه باشد، مناسب مجالس رقص و لهو باشد و این غنا را حرام می دانند. شیخ انصاری هم همین طور، و بسیاری از فقها می گویند از روایات وارده در غنا این استفاده می شود. در مفهوم لغوی معنای غنا، این اخذ نشده است. هیچ احدی نگفته است. احدی؛ لکن از روایات وارده استفاده می شود که آن غنایی که شارع مقدس تحریم کرده است مجرد ترجیح و صوت نیست بلکه آن صوتی که مطرب باشد و مناسب مجالس لهو و لعب باشد. بله.

سؤال: در بحث موضوع شناسی هم ایشان مراجعه به عرف را در موارد متعدد ملاک می دانند. مثلاً در میزان آب کر که بر هیچ کدام از مقادیر مذکور در روایات متوقف نمی شوند و از همه آنها به نحو فی الجمله، زیادی عرفی را برداشت می کنند.

پاسخ: بله، این هم حرف تازه ای نیست. حرفی است که از واضحات است. یعنی هر فقیهی این را قبول دارد که در موضوع شناسی گفته اند که «المجتهد و المقلد سواء» مجتهد و مقلد با هم مساوی اند مگر این که موضوعی باشد که از قبیل موضوعات مستنبطه باشد. که موضوعات سه قسم هستند. موضوعات مخترعه محضه، مستنبطه، عرفیه محضه؛ عرفیه محضه واضح است مثل اکل و شرب در باب «صوم». اکل و شرب چیز محضه است. مخترعه هم که مثل «صلاه» و «صوم» و «حج» و... که اینها هم مخترعه محض هستند. مستنبطه مثل خود این قضیه «غنا» مثلاً، یا مسئله «مسافر»، که اینها حقیقت عرفی دارند اما شرع در این موضوعات مداخله کرده است. یعنی تحدید کرده، تحدید موضوعی کرده است. نه فقط تحدید حکمی. در روایات تحدید موضوعی استفاده می شود. در اینجا همه قبول دارند که نظر فقیه ملاک است. اهل عامی هیچ نظرشان اعتبار ندارد. چون شرع مداخله کرده است. اما اگر موضوعاتی عرفی باشد که شرع مداخله ای در تحدید موضوع نداشته باشد، [اینجا یکال به عرف است].

سؤال: چون میزان آب کر چیز یست که برای آن روایات متعددی وارد شده است. حالا ایشان همین جا هم می گویند که میزان کر را ما از هیچ کدام از این روایات نمی توانیم بفهمیم.

پاسخ: وارد شده؛ لذا در میزان، نظر فقیه ملاک است. این یک نظری است؛ اینکه آیا میزان کر از روایات استفاده می شود یا نمی شود، این یک مسئله فقهی می شود. باید در جای خودش تحقیق کرد و حرف ایشان را هم دید. من این قسمت از حرف ایشان را ندیدم اما قاعده و ضابطه این است، این یک اختلاف فتوایی می شود. به خاطر این که نصوص باب «کر» اختلاف دارند. بعضی ها گفتند سه و جب سه و جب سه و جب «فأشبار



من کل جائب»، و بعضی‌ها گفتند نه، سه وجب و نیم و اختلاف دارند که در آراء چند قول است. شاید کسی بیاید، پیدا شود از فقها که اینها را متعارض ببیند و متساقط و از حیز انتفاع ساقط و اما از همه اینها متفق در یک معنا هستند و آن کثرت است. این می‌تواند مبنا باشد.

سؤال: اگر اجازه بدهید وارد بررسی برخی از بحث‌های اصولی آقا مصطفی هم بشویم و برخی ابتکارات ایشان را بیان بفرمایید.

پاسخ: در اصول مثلاً ایشان در «حجیت شهرت فتواییه»، یک تفسیری دادند. مرحوم امام معتقد است که شهرت فتواییه مثل اجماع، کاشف از رأی معصوم (ع) است. به دلیلی که قدما دأب داشتند که اینها فقط به روایت اقتصار می‌کردند و به غیر نص، فتوا نمی‌دادند.^۱ جمود بر نص می‌کردند و با چنین دأبی وقتی که حکمی را اتفاق می‌کنند یا اکثرشان بگویند، کاشف از این است که در اینجا نص وجود داشته است و لذا همان طور که اجماع کاشف از سنت است، شهرت هم کاشف از سنت است. این نظر امام راحل است. آقا سید مصطفی این نظر را نقد می‌کند. یعنی تفصیل قائل است. می‌گوید: باید بینیم که چه کسانی در شهرت فتواییه هستند. اگر چنانچه مثل صدوق و پدرش ابن بابویه و امثالهم باشند که [به اصطلاح] «واحد کألف»^۲ است و درست است. اما به مجرد این که حالا یک عده‌ای غیر معروف و در این حد باشند، این نمی‌تواند [در کشف از رأی معصوم (ع) کافی باشد]. امثال ابن عقیل، ابن جنید و اینها؛ اگر اینها مخالف مشهور باشند، به اینها اعتنا نمی‌شود. اگر اینها مخالف مشهور باشند - مشهور که حجت است - امام دارد «مطلقاً»، چه این که [آن شخص] مخالف، مثل صدوق باشد یا غیر او باشد مشهور، شهرت فتوایی را حجت می‌داند، چه این که [آن شخص] مخالف، مثل صدوق باشد که «واحد کألف» یا غیرش باشد. ایشان [= سید مصطفی] می‌گوید نه، ما این اطلاق را قبول نداریم. شهرت فتواییه آن زمانی حجت است که مخالفش [شخصیتی] مثل صدوق نباشد [اگر چنین باشد] دیگر اصلاً این شهرت قیمتی ندارد. بله، مثل ابن جنید و ابن ابی عقیل باشد، آن شهرت حجت است. عبارت ایشان این است که: «و أما إذا لم يكن في البين شيء من الخبر أو القاعدة، فربما يورث الخروج المذكور ضراً، و لا سيما إذا كان الخارج، أمثال الصدوقين المطلعين على الأقوال و الآراء، و المحتاطين جداً في الإفتاء»، بعد دارد که: «فإن احتمال كون مستند من هو الخارج المخالف

۱. از آن به «فقه منصوص» تعبیر می‌شود در مقابل «فقه تفریعی».

۲. یک نفرشان اندازه هزار نفر اعتبار دارد.



لشهره، روایه غیر موجوده فیما بین ایدینا ممکن، و لکنه فی حق أمثال ابن ابی عقیل، و ابن جنید»،^۱ لکن این مثل امثال ابن ابی عقیل و ابن جنید باشد، این شهرت را ضرر نمی‌زند. بله شهرت حجت است. «دون امثال صدوق. فبالجمله یشکل الاتکاء علی الکشف مزبور عند مخالفت امثاله» یعنی اگر مثل صدوق مخالفت کند، مشکل است این شهرت فتوایی کشف از سنت داشته باشد. کشف نمی‌کند «فبالجمله یشکل الاتکاء علی الکشف المزبور» یعنی که شهرت فتوایی کاشف رأی معصوم (ع) باشد. «عند مخالفت امثاله» یعنی مخالفت امثال صدوق، دون غیر هم، که ابن ابی جنید و مثلاً ابن ابی عقیل، حتی مثل مفید را هم می‌گوید که ضرر نمی‌زند. «المحتمل فی حقه الاجتهاد» جهتش را هم گفته است. چون احتمال دارد که مفید به اجتهاد خودش مخالفت کرده باشد. چون احتمال اجتهاد در هر فقیه‌ی باشد، چون می‌گویند که، صاحب جواهر هم در یک جایی دارد که ابن جنید متأثر از اهل عامه بود. در فتاوی ایشان مقداری قیاس راه داشت. اهل اجتهاد بود. ایشان [= آقا مصطفی] می‌گوید که حتی مثل شیخ مفید هم چون احتمال اجتهاد در آرای او هست، مخالفت با او نمی‌تواند مضر به شهرت فتوایی باشد. ولی مثل صدوق مثل ابن بابویه که از کتاب *شراعیع* [در مقام] «عند اعواز النصوص»^۲ مرجع همه اصحاب بود. مثل ابن بابویه؛ اینها اگر مخالف باشند، آن شهرت فتواییه قیمت ندارد. «حتی مثل المفید المحتمل فی حقه الاجتهاد» چون احتمال می‌رفت که ایشان با دلیل اجتهاد خودش مخالفت کرده باشد. این هم یک نکته‌ای در اصول.

آن وقت در اصول باز ایشان مطلبی که دارد این است که شهرت عملیه و روایی همان طور که خودشان حجت هستند و ضعف را جبران می‌کنند، می‌توانند مرجح در باب تعارض هم قرار گیرند. در اینجا در واقع ایشان از امام راحل تبعیت کرده است چون امام راحل هم معتقد است که آن قول امام صادق (ع) به زراره در آن مرفوعه که «خذا ما اشتهر بین اصحابک»^۳ آن را امام و بعضی از تلامذه امام راحل از فقها، سریان دادند به شهرت فتوایی و روایی. گفتند اختصاص به شهرت روایی ندارد شامل شهرت فتوایی هم می‌شود. البته ما این را قبول نداریم به خاطر این که ما می‌گوییم سؤال راوی از دو تا خبر هست و مخصوصاً فرمود: «دع الشاذ النادر» و چون سؤال از دو تا خبر است جواب هم باید

۱. رک: *تحریرات فی الاصول*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۳۷۹.

۲. مراد مقام «فقدان نص» است. جایی که قدما به رساله «علی بن بابویه قمی» در موارد فقدان نص یا به زبان علمی «عند اعواز النصوص» عمل می‌کردند. مثلاً وقتی که یک کلمه در یک روایت سقط داشته باشد، در اینجا مرجع اصحاب فتاوی مر حوم ابن بابویه است. دلیل این مسئله تعبد و تمحض ویژه آن جناب بر روایات شریفه بوده، تا بدان جا که بر اساس روایات فتوا می‌داد و فتوایی بدون مصدر روایی، صادر نمی‌فرمودند. (مقدمی شهیدانی)

۳. محدث نوری، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل‌البتیت لاحیاء التراث، ج ۱۷، ۳۰۳، حدیث ۲۱۴۱۳.



به حسب تناسب مناسبت سؤال و جواب، جواب هم در محدوده همان خبر هست. لکن امام راحل نظر مبارکشان این است که می‌گویند: ملاک فرق ندارد. همان‌طور که شهرت روایی کاشف از رأی معصوم می‌شود، ما اثبات کردیم این شهرت فتواییه هم کاشف از سنت است. وقتی که [چنین] بود، ملاکاً با همدیگر یکی هستند. ایشان این حرف را در اینجا هم دارد. همه اینها در تحریرات اصول ایشان هست.^۱

سؤال: در مواجهه با آثار علمی آقا سید مصطفی خمینی، حضرت تعالی به طلاب جوان چه توصیه‌ای دارید؟

پاسخ: حرف خوبی است، بسیار سؤال بجایی ست. بنده معتقدم که طلاب جوان بعد از این که به درس خارج رفتند و دو سال از درس خارج را طی کردند و به یک حد بلوغی از علم رسیدند - که می‌توانند حرف استاد را بفهمند و قدرت مقایسه بین حرف استاد و سایر فقها را پیدا کردند - برای فضایی جوانی که این شرایط را حائز هستند، مراجعه به آثار آقا سید مصطفی بسیار خوب و لازم است و فکر اینها باز و روشن می‌شود. اگر کسی بخواهد طرز فکر اجتهادی به روز، کارآمد، فعال و پویا پیدا کند، یکی از آن مصادر، همان آثار جناب مرحوم شهید آقا سید مصطفی خمینی است.

سؤال: توصیه امثال حضرت تعالی در این جهت مؤثر است. خصوصاً اینکه جایگاه حوزوی آقا سید مصطفی خیلی مغفول و ناشناخته است. آیا می‌توان چنین گفت که یک دلیل ناشناخته ماندن ایشان در جهات علمی، همین انحصارگرایی موجود در برخی متولیان و مجموعه‌های خاص است؟

پاسخ: البته که همین‌طور است. این انحصارگرایی که یعنی ما چون از خانواده امام هستیم و این را موروثی کردن به خانواده امام، این یک اقدامی است که - ولو این که اینها قصد خیر دارند و می‌خواهند حق امام را ادا کنند - اما در نتیجه‌اش، چه بخواهند و چه نخواهند، موجب ضعف و در واقع غربت بعضی از راه و فقه و فقهات امام می‌شوند. چون بسیار بسیار از کسانی که فرزند معنوی امام و مردانی که واقعاً خودشان در خط مقدم ولایت فقیه و فقیه هستند و می‌خواهند راه امام را، و فکر فقهی امام را به دنیا عرضه کنند و نشر بدهند، اینها دستشان - تقریباً اگر آن انحصار باشد - بسته می‌شود. اما باید این انحصار شکسته شود. کما اینکه در ترویج مکتب اهل بیت (ع) اگر ما بگوییم فقط سادات وظیفه دارند، غیر سادات حقی ندارند وارد شوند، این دیگر ظلمی می‌شود در حق ائمه اطهار (ع) که چون حالا فرزندان اهل بیت (ع) هستند، فقط اینها عهده‌دار شوند. این

۱. رک: تحریرات فی الاصول، ج ۶، ص ۳۹۵-۳۹۰.

چنین چیزی قطعاً مخالف کتاب و سنت است و انحصارگرایی این چینی، مخالف سیره قطعیه ائمه معصومین (ع) و مخالف سیره قطعیه علما و فقهای سلف ما- از اوایل غیبت کبری تا به حال- است. تذکر این مطلب اخیر خیلی لازم بود. پخشش بفرماید.

آدم اشتیاق داشت اینها را ببیند. مخصوصاً آنچه امام در آنها تخصص ویژه داشت مثل شرح دعای سحر یا مباحث عرفانی امام.

حتی یک وقتی آقای مان [ابوی] فرمودند که حاج آقا مصطفی برای تقلیدشان می خواستند مقلد مرحوم آیت الله بروجردی شوند، گفتند که خود حاج آقا مصطفی برای پدر ما نقل کرده بودند که من از مرحوم امام سؤال کردم که شما به چه دلیل آیت الله بروجردی را عادل می دانید. یکی از شرایط مرجع تقلید این است که عادل باشد. حالا علم روشن است، درس می گویند، تلامذه دارند، کتاب نوشتند. اینها روشن است. اما از کجا ایشان را عادل می دانید؟ امام فرمودند: به این دلیل من ایشان را عادل می دانم که آقای بروجردی ذاتاً آدمی است که زود عصبانی می شود، این حالت روانی در ایشان وجود دارد. جوش می آورد و یک ناملایمتهای که پیش می آید خیلی در ایشان تأثیر می گذارد و جوش می آورد ولی علی رغم این جوش زدن، هیچ گاه از مرز شرع خارج نمی شود؛ اینکه مثلاً به کسی تندی کند، به کسی بی احترامی کند، تصمیم ناروایی بگیرد، این معلوم می شود بلکه عدالت دارد و بر خودش مسلط است.

سؤال: چه وقت و چگونه از مکان و منزلت علمی حاج آقا مصطفی اطلاع یافتید؟

پاسخ: بعدها که طلبه شدیم. از پدرمان یا اساتیدمان - که تعریف می کردند - می شنیدیم. دیگر در آن زمانها به حسب روایت می شنیدیم که ایشان شخصیت والایی در علم است، ولی بعدها درایت شد. آن روایت تبدیل به درایت شد. به خاطر این که کتابهای ایشان چاپ شد. کتابهای ایشان نشان دهنده چند امر در مورد ایشان از نظر علمی است؛ یکی این که ایشان واقعاً آدم ذیفنونی است، هم در علوم پایه، یعنی ادبیات و غیره واقعاً تبحر دارد، ورزیدگی بالایی دارد. یعنی این طور نیست که ادبیات را به مقداری که برای خواندن صحیح عبارت نیاز است باشد. نه، ایشان ادبیات اجتهادی را دارد. از کجا این را متوجه می شویم؟ از تفسیرشان. چون در تفسیر ایشان بحثهای ادبی عمیق فراوان دارد و معلوم است که تزلزل در ادب دارد. در بخش ادبی؛ این یک فن ایشان بود. فن دیگر خود تفسیر است، که ایشان حالا موفق نشدند کل کتاب شریف قرآن را تفسیر کنند اما همین مقداری که تفسیر شده نشان می دهد که ایشان در بحث تفسیر هم تبحر دارد و عمیق است.

ولی همین مقداری که تفحص کردم عمق ایشان را در بحثها و همه جانبه نگری ایشان و این که ایشان در ادب خیلی تزلزل دارد، مباحث ادبی فراوانی را مطرح می کند که از چشم خیلیها شاید پنهان بماند و در اذهان مغفول است؛ این یک فن ایشان که علوم



پایه حوزوی که ادبیات و اینها باشد، همچنین در تفسیر، این هم یکی از فنون ایشان بود. باز یکی از فنونی که ایشان در آن تبحر دارد اصول است؛ یک دوره اصول که از ایشان چاپ شده، «تحریرات فی الاصول» که این اسم را بعداً افراد دیگر گذاشتند؛ خود ایشان نامی بر اصولی که نوشتند نگذاشته است. آدم در آن اصول می‌بیند [که ایشان] آدم فکوری است. آدمی است که مقلد نیست، فقط حرف دیگران را تکرار کند. بلکه آدمی است که در مباحث، اهل نظر، اهل تفکر، اهل ابداع و هیچ خوفی هم از این که نظری ابداع کند که حالا با مشهور مخالف باشد یا خیلی قائل کم دارد. خوفی از این نظر ندارد و واقعاً آدم متبحری است حالا جهتی که بعد می‌خواهم عرض کنم. فعلاً فنون ایشان را می‌خواهم بگویم. یکی از فنون ایشان هم فن اصول است. فن دیگر فن فقاہت و فقه است که نوشته‌های فقهی ایشان هم در صوم است، در بیع است، در طهارت است، در خیرات است، تحریر العروه است که خواستند آن را به یک لباس بهتری در آورند.

درس‌هایی که ایشان رفتند حاشیه [زدند]^۱ و بعضی *تحریر الوسیله* را شرح کردند. ولایت فقیه دارد. اینها نشان می‌دهد که باز در همان‌ها هم انسان همان حیثیتی را که در اصول می‌بیند، [تقویت می‌شود]. باز عمیق و باز عدم خوف از مخالفت با صاحب‌نظران دیگر، اینها در همه اینها متجلی هست و وجود دارد. فن دیگر ایشان علوم عقلی است که در لابه‌لای مباحث اصولی و تفسیری ایشان اشاراتی به مبانی عقلی خودشان دارند و گاهی می‌فرمایند تفسیر مطلب را در آنجا بیان می‌کردیم. حاشیه بر اسفار کم ندارد. شاید حاشیه بر منظومه داشته باشند و آنجا هم روشن است که باز همین حیثیت در ایشان وجود دارد و فکر ایشان عمق دارد. بنابراین باید ایشان را عالم ذی فنون توصیف کرد.

سؤال: این وصف را بدون هیچ اغراقی می‌فرمایید؟ ممکن است برخی بگویند که مثلاً حالا چون ایشان انقلابی هست، شما می‌خواهید غلو کنید.

پاسخ: بدون هیچ اغراقی، و واقعیت دارد. ذی فنون بودن ایشان یک واقعیتی است.

سؤال: ایشان بحث‌های رجالی هم دارند.

پاسخ: من از ایشان [اثر مستقل در] رجال ندیدم. یعنی کتاب رجالی از ایشان چاپ نشده است. ولی بله، در خلال بحث‌های فقهی و اصولی ایشان معلوم می‌شود که در رجال هم انظار ویژه دارند و اهل کار بودند در رجال، اما تألیفی در این باب نیست. می‌شود گفت که یکی از فنون ایشان بوده است. بنابراین ادب، تفسیر، اصول، فقه و رجال؛ این پنج علم.

۱. اشاره به جزوه «دروس الاعلام و نقدها»، تقریر دروس برخی از اعلام نجف و نقد آن که در ضمن رساله ولایت فقیه و «ثلاث رسائل» در یک مجلد چاپ شده است.

و علوم عقلی، این شش علم از فنون ایشان می‌شود که ما اطلاع داریم و الا در بعضی فنون دیگر هم [ممکن است] ایشان صاحب نظر باشند و ذی فن باشند، من اطلاعی ندارم. «و کفی به فخرًا»؛^۱ این کم نیست خود این شش علم با توسعه‌ای که دارد و عمقی که دارد، کسی که در همه اینها در این مرتبه باشد!! [آن هم] در این سن؛ این کم مطلبی نیست. نشان از بزرگی این شخصیت دارد. جهتی که انسان در ایشان مشاهده می‌کند چند جهت مهم است یکی این است که ایشان واقعاً آدم باهوش و دقیق‌النظر است. تیزبین است. مسائل را عمیق می‌بیند و به زوایا و سطوح مختلف یک مطلب توجه دارد. این مطلب در تمام نوشته‌های ایشان چه در ادب، چه در تفسیر، چه در فلسفه، چه در اصول و چه در فقه نمایان است. جهت دومی که در ایشان است و برای پژوهشگر خیلی مهم است، این است که در بحث صبور است و این که حتماً آرای دیگران را ببیند و ابعاد مختلف قضیه با تتبع و استقراء همراه باشد. بعضی از بزرگان هستند که خوش فکر و عمیق هستند اما حوصله دیدن حرف‌ها را ندارند. خودشان فکر می‌کنند. این [کسی] که خودش فکر می‌کند ممکن است این مطلبی را که می‌گوید دیگران متعرض شده باشند، مناقشه کرده باشند. او اطلاعی از آنها ندارد.

سؤال: اگر بخواهیم به طور مقایسه‌ای بررسی کنیم، آیا این جنبه از ویژگی شخصیتی آقا مصطفی را می‌شود در حقیقت به عنوان یک امتیاز ایشان در مقایسه با بزرگانی مثل شهید صدر در نظر گرفت؟ با توجه به اینکه گفته می‌شود که شهید صدر تتبع‌شان شاید به این حد نبوده است.

پاسخ: بله، از کتاب‌های ایشان نشان داده می‌شود که در تتبع، اوسع از شهید صدر است. تفکرات مرحوم شهید صدر در یک محدوده‌ای در اصول وجود دارد. شیخ و مرحوم شیخ اعظم، مرحوم آقای آخوند، مرحوم آقای نائینی، مرحوم آقا ضیاء، و به ندرت آقای اصفهانی و محقق خوئی که استادشان بودند. ایشان معمولاً در همین حدود سیر می‌کنند ولی مرحوم آقای حاج آقا مصطفی، اینها که هست مازاد بر اینها هم دارد مثلاً فرض کنید که مرحوم حاج عبدالکریم حائری، حتی مرحوم علامه طباطبایی، مرحوم آقای بروجردی و دیگران. انسان می‌بیند که حرف‌های اینها را هم متعرض می‌شود، مطالعه کرده است و یک دامنه وسیع‌تری را ایشان مورد مطالعه قرار می‌دهد. بنابراین جهت دوم و ویژگی دوم ایشان همین صبوری در بحث و تأمل و تتبع در کنار دقت است. چون بعضی‌ها هستند که تتبع دارند ولی دقت ندارند، بعضی‌ها هم دقت دارند ولی تتبع

۱. همین علوم مذکور، کافی در افتخار کردن و معلوم شدن جایگاه علمی افتخارآمیز ایشان.





ندارند. ایشان جامع بین منقبتین است که هر دو را در وجود خودش جمع کرده است. مطلب سومی که در مورد ایشان هست این است که توفیق نگارش آن نتایج مطالعات و بررسی‌ها را ایشان دارد. خیلی‌ها هستند این توفیق را ندارند که خودشان نوشته باشند مثلاً آیت‌الله خوئی را نگاه کنید معمول نوشته‌های ایشان تقریرات است، خود ایشان خیلی کم دست به قلم شد. حالا اینها گاهی شرایطی دارند، گاهی مرجعیت است، چه عرض کنم ولی خود این مسئله که خود شخص دست به قلم می‌شود این یک اطمینان بیشتری است به این که آن مطلب تحریف نشده و مال خود آن شخص است تا این که شاگردی که [این گونه] تلقی کرده است نوشته باشد. اگر خود شخص نوشته باشد؛ این هم جهتی است که در ایشان وجود دارد و آن جمله‌ای که مرحوم امام قدس سره در رحلت ایشان فرمودند معلوم بود که خود امام به این ویژگی‌های ایشان عنایت دارد. چون فرمودند: «امید اسلام بود» چه کسی می‌تواند امید اسلام باشد؟ یعنی ایشان امید داشتند و حدس می‌زدند که ایشان بتواند از مراجع آینده شیعه باشد چون درد اسلام بود. و از آن طرف نیز چون افکار او افکار انقلابی و شبیه خود امام است، ایشان [=امام] امید به این داشتند که ایشان [=مرحوم آقا مصطفی] بتوانند در آینده همین نظریات مرحوم امام را در حکومت اسلامی و ایجادش و رفعت طواغیت از مجامع اسلامی و شیعی [تحکیم و تثبیت کنند]. این چیزی است که در اهداف مرحوم امام بود و مورد توجه ایشان بود و ایشان در این فرزند می‌دید. فلذا در موقع رحلت ایشان این جمله را امام فرمود؛ و امام آدم گزافه‌گویی نبود. یعنی اغراق و مبالغه و گزافه در کلمات امام نیست و رو در بایستی هم ندارد. به خصوص با فرزندان؛ من داستان‌هایی می‌دانم که هیچ رو در بایستی نداشتند. نه آنها با ایشان رو در بایستی داشتند و نه ایشان با آنها، طرفینی بود. ایشان یک چیز ذاتی هم داشت اما با پدر رو در بایستی نداشتند، پدر هم راجع به ایشان رو در بایستی نداشت. اینطور هست که این تعریف از مرحوم امام نسبت به ایشان نشان می‌دهد که - چون یکی از مستشکلین درس امام هم ایشان بودند، حالا علاوه بر اشکال در بحث، در منزل و ملاقات‌هایی که داشتند و مباحثات و این قلت کردن‌هایی که ایشان داشتند - امام دریافتند که این آدم دقیق‌النظری است و امیدی برای آینده است. باز یکی از دلایل قوت ایشان این است که ایشان در همان ابتدای جوانی که در قم بودند درس‌های مهمی می‌گفتند. مثلاً بحث فلسفه ایشان - که بعضی‌ها فلسفه را نزد ایشان

خواندند- آن زمان از ایشان تعریف می کردند.^۱

اینها نشان می دهد که مجموعاً یک رجل علمی متقی با شهامت و با شجاعت و به درد بخوری بود که حالا رحلت ایشان هم در هاله‌ای از ابهام است که حالا شهادت بود و طواغیت ایشان را از جامعه شیعی گرفتند یا این که بالأخره مقدر الهی بود و ایشان به رحمت خدا رفتند! علی ای حال این خسارتی بود برای حوزه‌های علمیه و برای جوامع شیعی، و لکن در حسب ظاهرش خسارت بود اما همان طور که امام فرمودند: الطاف خفیه الهیه؛ چون با این شهادت یا رحلت ایشان انقلاب یک نُصْجی گرفت و یک مرحله جدیدی برای انقلاب مفتوح شد. به خاطر شهادت ایشان و مجالسی که برای ایشان برگزار می شد که در آن مجالس نام امام، فرمایشات امام یک بهانه‌ای شده بود و خود این یک سوژه‌ای شده بود، و این خود باعث شده بود خیلی از ترس‌ها بریزد و نام ایشان گفته شود. من یادم است که برخی از آقایان و عاظمین و منبری‌ها که در مجالس ختم ایشان دعوت می شدند- آن موقع بردن نام امام ممنوع بود، واقعاً ساواک دنبال می کرد، زندان داشت، شکنجه داشت- بعضی از آنها از یک ترفند زیبایی استفاده می کردند. مرحوم آقای [آقا سید مرتضی] بر قعی^۲ در همین حسینیه آیت‌الله نجفی می گفت: مرحوم کلینی بر وزن خمینی، در اصول کافی همچنین روایتی نقل کرده است. کلینی بر وزن خمینی، می گفت: کلینی نگویید، کلینی بر وزن خمینی؛ تا می گفت: «خمینی» همه صلوات می فرستادند، تا می گفت «خمینی» همه واکنش نشان می دادند. حالا بعداً به ایشان بگویند می گفت من می خواستم بگویم کلینی را کلینی نخوانید، غلط نخوانید، کلینی بر وزن خمینی؛ خوب همین‌ها، مجالس باشکوه برگزار می شد به عنوان رحلت ایشان، حالا هفت یا چهل‌م یا فلان... اینها قهراً نُصْجی داد به انقلاب، حالا رحلت ایشان؛ بنابراین اگر چه رفتن ایشان از یک حیث خسارت بود اما این رفتن یک برکات این چنینی در انقلاب داشت که اگر نمی بود، شاید انقلاب هم به این زودی پیروز نمی شد. این هم از آن جهاتی که پیش آمد. هذا ما عندنا.

۱. در ادامه از ایشان پرسیدیم: در خاطر تان اسم کسانی که نزد ایشان فلسفه خواندند هست؟

آیت‌الله شب‌زنده‌دار: «من چون الان به طور قاطع نمی دانم اسم نمی برم. ولی می دانم برخی از فضلا و بزرگان معاصر که از اساتید ما بودند اینها می گفتند که ما در خدمت ایشان منظومه خواندیم. قهراً آن موقع که ایشان منظومه می فرمودند شاید ۲۲ یا ۲۳ سال داشتند یا شاید ۲۱ سال و آنهایی که نزد او درس خواندند، گاهی یک آدم معمولی می خواند، خودش [خیلی متوجه نیست] اما گاهی خودش آدم فطن و باهوشی هست می خواند. خوب ما از آنها سراغ داریم.»

۲. ایشان از خاندان معروف سادات بر قعی قم و از منبری‌های معروف قم در دهه ۴۰ و ۵۰ بوده است. رابطه ایشان با بیت امام و آقا مصطفی نیز نکات جالبی دارد. از جمله اعتراض مکتوب آقا مصطفی به حضور ایشان در یک محفل منتسب به دربار، در جای خود قابل پی جویی و حاوی نکاتی خواندنی است. (مقدمی شهیدانی)



سؤال: آیا می‌توان توان یک منظومه فکری را در فقه یا اصول به آقا مصطفی نسبت داد یا نه، فقط مثل بقیه در برخی مسائل نظر ابتکاری و اجتهادی داشتند؟

پاسخ: من الان نمی‌توانم قضاوتی داشته باشم در این باب؛ به خاطر این که به این عنوان مطالعه نداشتیم. من [به شکل] موردی و مقطعی به کلمات ایشان مراجعه داشتم، مثلاً این مبحث که دارم می‌بینم. البته مقیدم که حتماً کلمات ایشان را - اگر در آن بحثی که دارم و ایشان فرمایشی داشته باشند، مقید هستم - ببینم. منتها آن جهت [سؤال شما] احتیاج به این دارد که تمام آثار و تمام مباحث دیده شود که من این کار را نکردم فلذا از آنجا قضاوتی ندارم. بعید نمی‌دانم که ایشان این طور باشد که یک منظومه فکری داشته باشد. البته بله ایشان همان حالتی که دارند گاهی هم که مطالب مخالف خودشان می‌بینند اظهار تأسف و حالا این چیزها [دارند] که دیدید. اظهار تأسف زیاد می‌کنند.

سؤال: ایشان در یکی از بحث‌هایی که دارند، حالا غیر از لیبیک علمی که به دروس ولایت فقیه امام داشتند و آن رساله ولایت فقیه را تدوین فرمودند، در جای جای بحث‌هایشان از «حکومت الحق» سخن می‌گویند و احکام زمان این حکومت را بیان می‌کنند (مثلاً در مورد گمرک و مالیات و...). این قبیل بحث‌ها را چطور ارزیابی می‌کنید با این که مثلاً شاید در آن موقع امیدی به پیروزی و تشکیل حکومت اسلامی نبود؟

پاسخ: این مسائل که فقیه چه مقدار حق دارد یا حکومت اسلامی چه مقدار حق دارد این مباحث تئوری‌اش مطرح بوده است و این مسئله که می‌شود علاوه بر خمس و زکات، حاکم اسلامی مالیات جمع کند. این هست، در فقه هست؛ امیرالمؤمنین - سلام‌الله‌علیه - فرمود زمانی که نیاز بود هر کسی که اینقدر اسب دارد باید اینقدر بدهد، به خاطر احتیاجی که بود یا اینطور موارد. در حقیقت این چیز جدیدی نیست و فقهای بزرگ سابق هم قائل به این امور بوده‌اند. اگر شما نگاه کرده باشید مرحوم میرزای قمی به فتحعلی شاه اجازه می‌دهند و اذن می‌دهند برای جنگ با روس‌ها؛ نص می‌کنند و اجازه می‌دهند. یعنی این فقیه می‌تواند این کار را بکند. منتها چیزی که در مورد حاج آقا مصطفی در مورد ولایت فقیه نسبت به سابقین هست دیدم، اصلاً ایشان مسئله ولایت فقیه را امر نظری نمی‌دانند، می‌گوید: بدیهی است. امر واضح و ضروری است. احتیاجی به استدلال‌ات کذایی ندارد. جزء نظریات آن طوری نیست بلکه مسئله واضحی است. هر کسی اسلام را ببیند و تشریحات اسلام را در جهات مختلف توجه کند این جزم را پیدا می‌کند که این اسلام بدون حکومت نمی‌شود. این مسئله در کلمات مرحوم امام -

قدس سره - هم هست که ایشان علاوه بر اینجالبته استدلالات دیگر هم فرمودند - در کتاب ولایت فقیه ایشان که چاپ شده است. استدلالات دیگر هم دارند - ولی ایشان بیشتر در کتاب ولایت فقیه روی این جهت تأکید دارند. فلذا به ادله لفظیه و اینها گمان می‌کنم استدلالی نکرده باشند. ایشان بر همین مسئله که این امر واضح، ضروری و عقلی است تکیه می‌کنند.

سؤال: جناب استاد، حضرت عالی فرمودید که حتماً خودتان را ملتزم می‌دانید که به مناسبت، در کنار آثار دیگر و آراء دیگران، آراء ایشان را هم ببینید. اما در مورد چنین شخصیتی - که شما ایشان را یک فرد ذوالفنون معرفی فرمودید - وضعیت رجوع به مطالب ایشان و به طور عمومی جایگاه واقعی آقا مصطفی در حوزه‌های علمیه را چطور ارزیابی می‌کنید؟ آیا واقعاً آن جایگاه واقعی ایشان هست یا نه؟ اگر نیست، حضرت عالی چه توصیه‌ای دارید که این اتفاق بیفتد؟

پاسخ: ببینید، حجاب معاصرت یک واقعیت است. حجاب معاصرت یک واقعیت است. بله اینطور نیست که حالا همه اهل نظر در حوزه به کلمات ایشان مراجعه داشته باشند یا ممکن است بعضی وجه آن این باشد که هنوز برایشان روشن نیست که حالا مقام علمی آن طوری (دارد یا نه)، گاهی هم ممکن است - همان طور که شما فرمودید - بگویند مثلاً جهات دیگر منشأ تعریف از ایشان است انقلابی بودن و فرزند امام بودن و اینها، مثلاً به خاطر این جهات است که تعریف می‌شود و یا مثلاً غلو است. ولی عرض کردم کسی که به خود کتاب‌های ایشان مراجعه کند می‌بیند نه، اینها در مورد ایشان واقعیت است نه آن جهات دیگر. یعنی اگر ایشان فرزند امام هم نبود و حتی اگر ضد انقلاب بود ما همین حرف‌ها را در مورد ایشان عقیده داشتیم که ایشان دقت نظر دارد، چه دارد. اینها ربطی به انقلابی بودن یا نبودن ندارد یک واقعیتی است.

سؤال: از ابداعات و ابتکارات ایشان در اصول هم نمونه‌هایی ذکر بفرمایید.

پاسخ: یکی از چیزهایی که ایشان دارند و چیز قابل توجهی در بحث اصول است یک مسئله در باب سیره است که از نظر کیفی آیا با اطلاقات، با عمومات، با مفاهیم، یا از نظر کمی با یک خبر یا با یک روایت می‌شود سیره عقلا رد شود یا نه؟ معمول آقایان در این اباحت می‌گویند: نه نمی‌شود. اطلاقات و عمومات صلاحیت رد سیره را ندارد. بنابراین اگر یک سیره عقلا داشتیم، یک عمومی، یک اطلاقی منافی با آن سیره عقلا بود ما نمی‌توانیم بگوییم این عموم اطلاق دارد و رد می‌کند آن سیره را، یا اگر نه، یک خبر واحد تام‌السند و الدلاله‌ای بود که مخالف با آن سیره عقلاست، می‌گویند: نه، این





نمی‌تواند آن را رد کند. فلذا است که در این موارد علی‌رغم وجود یک اطلاق، یک عموم و یا یک روایت مخالف سیره می‌گویند: نه، این سیره اثبات نمی‌شود، مردود است، فلذا آن سیره را حجت می‌دانند و از آن کشف حکم شارع می‌کنند. در کتاب‌های اصولی و فقهی ما این مبنا رایج است فلذا به همین جواب در بحث حجیت خبر واحد می‌گویند: سیره عقلا داریم برای این که عقلا به خبر آدم ثقه عمل می‌کنند، اشکال شده به این که درست است این سیره وجود دارد ولی به آیات ناحیه از عمل به غیر العلم رد می‌شود. آنجا جواب می‌دهند و می‌گویند که این آیات اگر بخواهد رد کند به عموم و اطلاق رد می‌کند. عموم و اطلاق نمی‌تواند ردکننده سیره باشد. یکی از جواب‌های مهمی که آنجا می‌دهند این است. حاج آقا مصطفی یک حرف خوب و زیبایی دارند، می‌گویند شعار در مقابل سیره گاهی می‌خواهد سیره را قلع و قمع کند، از بین ببرد، براندازد، فرهنگ را عوض کند اینجا بله، نمی‌شود با یک گفتار یا یک اطلاق و یک عموم بیاییم فائق بر سیره شویم و آن را براندازیم. با یک بار گفتن چطور سیره را براندازیم. آنجا باید به طور متراکم، مداوم بگویی و بگویی، مثل این که شارع با قیاس مبارزه کرده است. ده‌ها روایت، ده‌ها فرمایش فرموده است. می‌خواست آن را براندازد. اگر شارع بخواهد سیره‌ای را براندازد، این فرهنگ را عوض کند، آنجا بله کم‌ا و کیف‌ا رد باید یک حجم وسیعی داشته باشد. اما اگر فقط می‌خواهد اعلام موقف کند، همین؛ می‌خواهد بگوید من این حرف را قبول ندارم، من مبنای دیگری دارم. در اعلام موقف، بین این دو تا مسئله خلط شده است، اگر بخواهد فرهنگ را تبدیل کند آن فرهنگ رایج را براندازد...؛ الان خود ما را حساب کن در زمان خودمان، اگر ما بخواهیم واقعاً یک سیره‌ای مثلاً حجاب خیلی مراعات نمی‌شود می‌خواهیم این سیره را براندازیم، با یکی، دو جا گفتن که نیست. اما اگر فقط می‌خواهیم بگوییم ما این را قبول نداریم. با یک کلام هم می‌توانیم این را بگوییم. این حرف خیلی حرف به درد بخوری هست که ایشان در باب سیره فرمودند، در جاهای مختلف و در همین «تحریرات فی الأصول» ایشان وجود دارد. ما از این هم استفاده کردیم. این حرف - بله - خیلی جاها یک خبر واحد یک سیره است. شارع، امام صادق - سلام‌الله‌علیه - یا ائمه دیگر در یک وضعیتی بودند که نمی‌توانستند، حکومت در دست دیگران بود، [او] نمی‌توانست فرهنگ را عوض کند، ولی می‌خواست بگوید و اعلام موقف کند که اسلام این را قبول ندارد.

سؤال: ایشان در بحث‌های اصولی خودشان هم در حقیقت در مورد هم تحلیل‌ها و هم در مفاهیم اصولی و هم در قواعد اصولی، یک استفاده حداکثری از آیات کریمه

دارند. این را در حقیقت، این قرآن محوری در اصول را کمی تبیین فرمایید. پاسخ: بله، ایشان چون مفسر هستند این حیث تفسیری ایشان قهراً باعث شده که - چون از آیات هم استفاده‌های ویژه می‌کنند قهراً - در مباحث فقهی و اصولی فرق می‌کنند با فقیه‌هایی که مفسر نباشد و ممکن است از بعضی دلالت‌ها غافل باشد، فلذا نمی‌آورد. اما کسی که کارش تفسیر هم هست و آنجا هم تزلزل پیدا کرده اینها قهراً ذهن او کمتر غفلت پیدا می‌کند بر دلالت‌ها و بر این که از آیات هم می‌شود در این مسئله استفاده کرد. این اثر قهری و طبیعی است.

سؤال: با توجه به این که حضرت عالی در کنار بحث‌های فقهی عمیق و دقیقی که دارید، در جایگاه حقوقی، در نهاد عالی حقوق اساسی کشور هم مشغول هستید، یکی از بحث‌های مورد توجه آقا مصطفی، «خطابات قانونیه» است که خودشان چند جا تصریح دارند که این بحث از ابتکارات و ابداعات والد المحقق (یعنی حضرت امام) است. این را در حقیقت چطور تحلیل می‌فرمایید. آیا نظریه خطابات قانونیه راه جدیدی باز کرد؟

پاسخ: خود این، یک بحث تخصصی و مربوط به علم اصول است. حالا ما وارد بشویم که این از آن جهت چه طوری است به یک مصاحبه اینطوری شاید خیلی مرتبط نباشد. بحث تخصصی است باید در بحث‌های اصولی دنبال کنم، حالا اینجا من بخواهم چیزی عرض کنم، [شاید جانداشته باشد]. اینکه آیا این راه جدیدی را باز کرد، این هم محل اول الکلام است که آیا این مسئله از حضرت امام مسئله جدیدی است یا نه مثلاً آقای آخوند هم فرموده است؟ بعضی قائل اند که نه، ایشان تعبیر جدیدی فرموده است ولی محتوایش جدید نیست. من حالا چیزی عرض نمی‌کنم. یک مسئله این است که این تعبیر جدیدی است، نام‌گذاری جدیدی است یا محتوایش جدید است. بعضی از صاحب‌نظران قائل اند که این محتوا محتوایی است که صاحب کفایه هم قائل است و دیگران هم قائل اند و محتوا جدید نیست. ولی عده‌ای هم قائل اند که محتوا جدید است. به نظر من بخشی از فرمایشات ایشان جدید است. یعنی تمامش جدید نیست اما توسعه‌ای که ایشان داده یا آثاری که خواسته بر آن بار کند، اینها جدید است.

سؤال: یک بخشی از بحث‌های اصولی مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی به نقد وضعیت دانش اصول (نقد دیدگاه‌ها، روش تبویب علم اصول و هم مبانی)، اختصاص یافته است. در این میان البته نقد مبانی امری عادی است، اما در موارد دیگر، ایشان یکی از محوری‌ترین مباحثی که دارند در مورد «فریبهی علم اصول» است که آنجا





تفکیکی دارند بین فربهی دانش اصول و رشد و گسترش آن؛ ایشان می‌گویند که زوائد و مسائل غیر ضروری نباید باشد اما گسترش علم اصول هم نباید متوقف شود. بحث‌هایی از این دست ممکن است مورد سوءمفاهمه هم قرار بگیرد، در این جهت هم حضرت عالی نظر تان را بفرمایید.

پاسخ: «رشد»، اگر مقصود این است که ایشان در اصول مباحث جدید طرح نکردند. مباحثی که طرح کردند همان مباحث سنتی است که طرح می‌شد و آرای ایشان هم فرق می‌کند؛ مثل همین که عرض کردم. گاهی یک چیزهای برجسته و قابل استفاده مثل موردی که عرض حالا از باب نمونه ایشان دارند. رشد به این معنا که ناگفته‌هایی است، قواعدی است اینها هنوز طرح نشده، کشف نشده، نیاز به آنها هست، باید رشد کند، آنها کشف شود، بحث شود و اضافه شود به آن مباحثی که مورد نیاز است. این رشد است اما این که همان مباحث را دوباره اظهار نظر می‌کنیم، تکرار می‌کنیم، چه می‌کنیم. من در اصول که ایشان الان نوشتند این که الان ایشان مباحث جدید مطرح کرده باشد که لم یطرح سابقاً، من یادم نمی‌آید در این که چاپ شده است باشد. ولی اصل این تفکیک [درست، ببینید فربه شدن یک مقداری لازمه [دانش اصول است]. ببینید، منتها یک مدتی افکار متراکم می‌شود، صاحب نظران حرف می‌زنند حرف می‌زنند و آنها برای تبیین حرفشان برای این مباحث قهرأ استدلالات مختلف می‌کنند، حرف‌های جدید می‌زنند هر از مدتی باید کسی بیاید و ماسبق را تلخیص کند. هر از مدتی، که لب آنها را استخراج کند مثلاً شما می‌بینید «معالم» نوشته شده [بعد از آن] ده‌ها حاشیه مهم بر معالم نوشته شده است. بعد همه اینها آمدند و جمع شدند در «قوانین»، یعنی لب آنها، مصفای آنها، یک شیخ بزرگی مثل میرزای قمی بعد همه اینها را مطالعه کرده است و چه کرده است، با افکار خودش آمده و [جمع] شده در قوانین، دوباره قوانین مورد بحث و تحشیه تعلیقه قرار گرفته است. اینها آمده مثلاً در چه جمع شده است؟ در «فصول»، دوباره فصول و قوانین معاً در حوزه‌ها رایج بود تا اینها آمد در رسائل و کفایه؛ اینها آن اصول مهمه‌اش به اینها آمد. بعد از اینها مداوم کار شد، الان وقت این است که کسی بیاید ضوئه این پیشرفتی که در علم شده است را باز لب آنها را استخراج کند و یک کتاب جدیدی عرضه کند. یعنی الان فاصله بین کتاب کفایه تا به امروز خیلی زیاد است. به برکت کار آنها علم خیلی پیشرفت کرده است. ما الان در کتاب درسی خودمان نباید دانش پژوه را از آنچه که علم جلورفته محروم کنیم. بنابراین باید در حوزه افراد ورزیده و ملایی که می‌توانند این کار را بکنند باشند که منتها هر کتاب هم برای این که این

فایده بر آن مترتب شود باید کتابی نوشته شود که برای یک مدت معتدبه کتاب درسی باشد که بتواند حلقه اتصال ابحاث باشد به انضمام تعلیقه، یعنی این ثابت می ماند او به آن تعلیقه زده می شود. و الا به طور مداوم پراکنده نویسی می شود. اما اگر کتاب باشد و همه مثلاً حاشیه بر کفایه می نویسند یعنی چه؟ یعنی من تکرار نمی کنم، من مواضع اختلاف نظرم را می گویم. اما اگر بخواهم کتاب جدید تألیف کنم باید همه آنها را تکرار کنم این که یک کتاب درسی واحدی تا مثلاً ۲۰ سال ۳۰ سال تحفظ بشود این فایده اش همین است که می شود افکار با افکار که شد دو مرتبه اینها با آن جمع می شود و کتاب بعدی. الان در کتاب های رشته های مهم روز هم در دنیا همین طور است، من شنیدم که در امریکا در رشته پزشکی در بعضی رشته هایش یک کتاب چهل سال سابقه دارد. کتاب درسی همان است. چرا؟ برای این که از اتقان خاصی برخوردار است و این اساتید دیگر پژوهشگران دیگر بر حول او، حالا به عنوان تعلیقه، به عنوان چه... برای مثلاً یک ۴۰ سال ۵۰ سالی [محور است]. منتها باید یک کتابی باشد که واقعاً جهات علمی در آن چیز شده باشد. به آن چیزی که ما سبق به آن رسیدند، آن را واجد باشد. این حالا پایه برای افکار جدید ما باشد ما هم در فقه، اصول، ادب و علوم عقلی در کل علوم احتیاج داریم که هر از مدتی اینها این طور بشود.

سؤال: به نظر شما تا چه حد ضرورت دارد که طلاب جوان با افکار و شخصیت آقا مصطفی خمینی آشنا بشوند و در این جهت چه توصیه ای دارید؟

پاسخ: چهره های موفق می توانند الگوی انسان باشند. طلاب باید در مجاهده علمی که ایشان داشت - واقعاً مجاهده علمی بود - به ایشان اقتدا کنند. ما الان به این مجاهدت علمی نیاز داریم، بلکه بیش از آنچه در زمان ایشان بود؛ آن وقت حکومت اسلامی تشکیل نشده بود، حالا عالم متوجه یک نظام ویژه شده که ادعا می کند خدا این نظام ویژه را می پسندد و از بندگانش می خواهد این راه را بروند، این در میان متفکرین موجب سؤالات عدیده شده، پاسخ می خواهند. این سؤالات از یک طرف [خود حکومت اسلامی برای خودش مسائل عدیده دارد، پاسخ می خواهد. علاوه بر این، این هم که حد یقف ندارد که ما باید کوشش کنیم و کل حوزه ها باید بالنده باشند. بنابراین امثال حاج آقا مصطفی را می خواهد که شب و روز را نمی شناختند، جوانی و میان سالی و پیری را، اوضاع مختلف را نمی شناختند در علم، این والد و ولد، همین جور بودند. مرحوم امام بعد از آن سخنرانی آتشین که می فرمود من در احوالات ایشان دیدم بعضی از آقایان [گفته اند] که ما بعد از آن سخنرانی کذایی ایشان رفتیم منزل امام، دیدم که نشسته درس را می نویسد.





آن هم چه درسی؟ شما خیال می‌کنید مثلاً جهاد دارد می‌نویسد؟ «دماء ثلاثه» داشت می‌نوشت که در سش بود. یعنی آن [سخنرانی سیاسی] سر جای خودش، این [مبحث علمی] هم سر جای خودش. مرحوم امام از کسانی است که در نوشته‌هایشان صبور بود؛ در بحث جامع الاطراف مطالعه می‌کند.

این است که واقعاً زندگی حاج آقا مصطفی، زندگی علمی ایشان و حتی زندگی معنوی ایشان، [الگوست]؛ ایشان از کسانی است که ولاءش نسبت به ائمه و سیدالشهدا سلام‌الله‌علیه [مثال زدنی است] که پیاده مشرف شدن به کربلا از سیره ایشان است. آقای حلیمی کاشانی که بودند که اخیراً به رحمت خدا رفتند، ایشان می‌گفتند که ما حاج آقا مصطفی - حالا خصوصیاتش شاید از یادم رفته - در مقطع‌هایی سالی چند بار کاروان راه می‌انداختند از نجف به کربلا می‌رفتند. آن وقت در این مسیر هم بحث‌های علمی می‌کردند. «لایشغله شان عن شان»، این اظهار ولاء به اهل بیت (ع)، التزام به تشریف به زیارت کربلا در مقاطع مختلف، اینها روحیات بسیار بلندی است که ما طلبه‌ها باید [در این جهات] به ایشان اقتدا بکنیم؛ هم در جهت معنویت و هم در جهت تلاش علمی. ان شاء الله.

۱. اشتغالی او را از اشتغال دیگر باز نمی‌دارد.



مصاحبه با آیت الله محمدعلی فیض گیلانی^۱

سؤال: با آقا مصطفی خمینی از چه زمانی آشنا شدید؟

پاسخ: با آقا مصطفی خمینی یک درسی من در باب رابع مغنی داشتم که شاگردم، هم مباحثه آقا مصطفی بود. آقای واصف که پیش من درس می خواند. الان فوت کرده. چند سالی است که فوت کرده است، بعد آقا مصطفی هم تصمیم گرفت با هم بیایند. جلوی مدرسه فیضیه، جلوی حجره‌ای می نشستیم برای اینها باب رابع مغنی می گفتم. هر دو نفر. تقریباً شاید پنج، شش ماهی آقا مصطفی هم پیش ما درس خواند. آن درس باب رابع مغنی، ولی درس های دیگر نه. *رسائل*، *مکاسب*، *کفایه*، آن درس ها نه...

سؤال: در آن مدت ایشان را چگونه یافتید؟

پاسخ: آن موقع که چون مرجعیت هنوز به آقای خمینی نرسیده بود، آقای آقا مصطفی هم در آن حدی نبود که به عنوان فرزند یک مرجع بیاید. جواب، پاسخ به سوالات بدهد یا جریانات دیگر. از حیث هوش و استعداد، فوق العاده باهوش بود، با استعداد بود. بعد که درس ما رسید تا به *کفایه*، *کفایه* را هم تمام کردیم، نزد آقای سلطانی *کفایه* می خواندیم.

۱. آیت الله محمدعلی فیض گیلانی از روحانیون فعال در نهضت امام خمینی و از شخصیت های قضایی عالی رتبه در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی بوده و به واسطه سکونت در همسایگی امام خمینی در قم، شاهد منحصربه برخی وقایع تاریخ انقلاب اسلامی بوده است. گذشته از این، آقا مصطفی خمینی در اوایل طلبگی مدتی شاگرد ایشان نیز بوده است. در این مصاحبه نکات جالبی مورد بازکاوی قرار گرفته است. این مصاحبه در تاریخ ۱۳۹۵/۱۲/۱ در منزل ساده و باصفای ایشان انجام پذیرفت. آقایان مقدمی شهیدانی، ابوالقاسم کریمی و سید محمد امین نورانی در جلسه مصاحبه حضور داشتند.



پدر خانم آسید احمد. در درس آقای سلطانی، آقا مصطفی هم می‌آمد. این برای من جالب است. آقا مصطفی هم می‌آمد و اتفاقاً اشکال هم می‌کرد، ایراد هم می‌گرفت، اشکال هم می‌کرد و آقای سلطانی جوابش را هم می‌داد یعنی احترام می‌کرد و جوابش را هم می‌داد. یعنی نشان می‌داد که یک فرد فوق‌العاده‌ای هست از نظر استعداد، آن سؤالات نشان می‌داد، درس را مطالعه می‌کرد. ما هم مطالعه می‌کردیم ولی او بیشتر مطالعه می‌کرد که بتواند در آن مجلس یک ایرادی هم بگیرد که آقای سلطانی جوابش را بدهد. با ایشان دیگر ارتباط شخصی نداشتیم. همین اندازه که در این دو درس - یک درسی که خودم می‌گفتم باب رابع مغنی، یک درسی که پیش استاد می‌خواندیم آن هم می‌آمد - در این جهت در این دو مرحله با هم برخورد داشتیم و سلام و علیک داشتیم.

سؤال: با توجه به اینکه جناب عالی در زمان یکی از دستگیری‌های حضرت امام حضور داشتید، این را اگر شرح ماوقعش را بفرمایید جالب است.

پاسخ: در زمان دستگیری دفعه اول که آقا را دستگیر کردند بردند تهران، آن جریان ۱۵ خرداد پیش آمد، آقا را از این منزل [=منزل آقای فیض] دستگیر کردند. علتش این است که این خانه در اجاره آقا مصطفی بود از آقای محلاتی. شب که شد امام آمد در این خانه، پدر و پسر نشستند با هم صحبت کردند حالا چه صحبتی کردند به ما ربطی ندارد و ما هم اطلاعی نداریم. علی‌القاعده این جریان که پیش آمد، امام آمد بنشینند با پسرش صحبت کند که این جور گفتم، اینجور گفتم دیگر. آقا مصطفی هم بگوید اینجور بشود، اینجور ممکن است بشود.

سؤال: یکی از آقایان که مطلع بود برایم نقل کردند که چون منزل امام را سیاه‌پوش کرده بودند و هوا خفه بود، امام برای استراحت می‌آمدند اینجا می‌خوابیدند که خنک‌تر بود.^۱ یعنی دلیل حضورشان این بود؟

پاسخ: ممکن است این کار بشود. ولی آن شب بعید است برای استراحت بیاید. مدرسه فیضیه سخنرانی کرده بود امام. خیلی تند سخنرانی کرد. آقای شاه... خطاب به شاه مثل اینکه یک کارگری را صدا می‌زند، آقای شاه اینجور گفتم اینجور گفتم اینجور کردی اینجور کردی، سخنرانی‌اش هست. سخنرانی امام در صحیفه هست. حالا در کدام جلد

۱. اشاره به مصاحبه با جناب حجت‌الاسلام سید حمید روحانی، مندرج در همین ویژه‌نامه.



من در شرح حالم که این را اشاره کردم آن را نوشتم در چه جلدی.^۱ نه آن حالامی خواهید یکی داشته باشید...^۲ بالأخره شب آمدند اینجا نشستند و با هم صحبت کردند و بعدش هم آقا همین جا خوابید. همین جا خوابید. نزدیک‌های صبح آمدند ایشان را دستگیر کردند بردند تهران و آن ۱۵ خرداد پیش آمد که آن جریانش به ما ربطی ندارد. این را من چندان اطلاع ندارم. تهرانی‌ها قیام کردند تهرانی‌ها به پا خاستند. تظاهرات کردند. ما تهران نبودیم، آن موقع قم بودیم. یک ماه در زندان نگه داشتند. بعد از یک ماه [امام را] آوردند بیرون منزل یک سرهنگی در همان نزدیکی زندان که مثل آقای مطهری و آقایان آقای داماد و اینها، در آن منزل به دیدن امام رفتند. آقای گلپایگانی هم در آن منزل یک ملاقاتی با امام کرده بود. آنجا دیگر تقریباً زندانی نبود، فقط آن محدود بود از اینکه کسی با او تماس بگیرد و یا اعلامیه ندهد و کاری انجام ندهد. فقط برای اینکه مردم... [ارتباطشان با امام قطع شود]، بعد از چند ماهی^۳ ایشان را آوردند قم. آوردند منزل خودشان. وقتی آوردند منزل مردم قم شنیدند هر کاری دستشان بود یا سر سفره هم نشسته بودند غذا را رها کردند و بلند شدند آمدند داخل کوچه. ما هم در گذر صادق نشسته بودیم، آنجا خانه داشتیم، تا شنیدم فوری لباس پوشیدم و آمدم. همان شب که ایشان آمده بود قم من هم آمدم منزل ایشان. از مسجد سلماسی تا این کوچه، منزل امام این کوچه همه پر از جمعیت بود. یعنی خیلی مردم آمده بودند نمی‌توانستند جلو بیایند ولی من خودم را تا اینجا رساندم، چون راه‌های مختلفی داشتیم اینجا. اینجا که آمدم گفتند آقا در این خانه است، این خانه ما را نشان دادند. چرا؟ [حالامی گویم].

من تازه این خانه را از آقای شیخ فضل‌الله محلاتی خریده بودم. برای این خاطر که آقای محلاتی از من خواسته بود، آقای قدس محلاتی پدر خانم من [= پدر خانم شیخ فضل‌الله] با بچه‌ها آمدند قم و می‌خواهند یک هفته اینجا برای زیارت باشند. گفتم یک هفته دیگر ما خانه را تحویل می‌گیریم. ما بعد از ظهری رفته بودیم محضر، سند نوشته

۱. خاطرات آیت‌الله فیض گیلانی با عنوان فیض گیلان توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام منتشر شده است. طبق گفته آیت‌الله فیض (که صوت آن در آرشیو موجود است) این خاطرات دست‌نویست با هدف ارزیابی به منظور بررسی تطابق با اسناد تاریخی، تحویل آن مؤسسه شد ولی متولیان امر با اصرار فراوان مانع از بازگشت این اثر به دست مؤلف برای چاپ در انتشاراتی دیگر (بوستان کتاب) شدند و بر چاپ آن اصرار ورزیدند که مورد موافقت آقای فیض نیز قرار گرفت. البته ایشان تأکید کردند که در محتوای خاطرات، هیچ دخل و تصرفی صورت نگرفته است.
۲. آیت‌الله فیض قصد داشتند نسخه‌ای از کتاب را به مصاحبه‌کنندگان تفصل کنند که ما یک نسخه از کتاب را به همراه داشتیم و به آیت‌الله فیض نشان دادیم تا نشانه‌ای باشد بر آن که پیش‌تر از باب اهمیت خاطرات ایشان مورد ملاحظه قرار گرفته است. ایشان از این ماجرا خوشحال شدند و گفتند پس دیگر همان کفایت می‌کند!
۳. ایشان در مصاحبه دو بار فرمودند بعد از هشت ماه امام را آوردند قم؛ با توجه به اینکه امام در ۱۵ خرداد دستگیر و در ۱۵ فروردین سال ۴۳ آزاد شدند، تاریخ هشت ماه درست و دقیق نیست، لذا به جای آن از تعبیر «چند ماه» استفاده شده است. (مقدمی شهیدانی)



بودیم، ۱۲ هزار تومان پول داشتم به ایشان دادم گفتم ۴ هزار تومان دیگر را ندارم گفت هر وقت دارید بدهید مسئله‌ای نیست خانه را ۱۶ هزار تومان خریده بود به من داد، همان ۱۶ هزار تومان. گفت چون تهران می‌خواهم خانه بخرم ایشان واعظ بود در تهران، آقای محلاتی می‌خواست خانه بخرد، از مستأجری بیاید بیرون، گفت همان ۱۶ هزار تومان به شما می‌فروشم، گفتم ۱۲ هزار تومان دارم ۴ هزار تومان ندارم گفت آن هم باشد بعد بدهید. بعد بالأخره یکی، دو ماه رمضان، محرم پیش آمد رفتیم روضه خوانی و آن ۴ هزار تومان را هم به ایشان دادیم. منظور، آقا آمد قم؛ آقا را آوردند قم، رفت منزل دید هیچ کس نیست، برای اینکه کسی نمی‌دانست که ایشان می‌خواهد بیاید. آنها هم از پیش خود تصمیم گرفته بودند ایشان را بیاورند قم تحویل بدهند. آوردند قم اینجا، جلوی در خانه نگه داشتند، شنید که آقای قدس محلاتی در این خانه است، خانه ما [=] که خریده بودم ولی هنوز تحویل نگرفته بودم. امام آمد برای دیدن آقای قدس محلاتی. من آمدم دیدم، گفتند آقا منزل نیست و آقا در این خانه است. این خانه ما را نشان دادند. خانه‌ای که تازه بعد از ظهر خریده بودم. آمدم در زدم یک نوجوان ده، دوازده ساله، یک پسر بچه آمد گفت: ملاقات نیست، گفتم من صاحب خانه‌ام. گفت صاحب خانه‌ای؟ گفتم بله. در را بست، آمد داخل خانه به آنها گفت که آن صاحب خانه، کسی که این خانه را خریده آمده است. گفتند بگو بیاید، حالا چه کسی گفت بیاید من نمی‌دانم، من که نبودم. آمد در را باز کرد به ما گفت بیایید. فقط من را صدا زد. آمدم بالا دیدم آقا آنجا [=] اشاره به یک گوشه از اتاق محل مصاحبه [=] نشسته‌اند. آقای قدس محلاتی بغلش نشسته است. در همین اتاق، سلام کردم دست آقا را بوسیدم. اینجا وسط اتاق نشستم؛ آقای قدس محلاتی رو کرد به امام عرض کرد که خانه را آقای فیض خریده است. چون آقای قدس محلاتی به امام هم پیشنهاد کرده بود که خانه را [آقا فضل‌الله] می‌خواهند بفروشند، شما اگر می‌خواهید برای احمد آقا، برای آقا مصطفی خانه بخرید این خانه برای شما باشد. آقای قدس محلاتی پدر خانمش بود از جریان دامادش خبر داشت. امام قبول نکرد. یعنی آن را دیگر من اطلاعی ندارم ولی علی‌القاعده قبول نکرد. برای این که تا آخر هم امام برای آقا مصطفی، برای احمد آقا خانه نخرید. چرا نخرید؟ برای این که مردم نگویند ما پول می‌دهیم به مراجع برای بچه‌هایشان خانه می‌خرند. آقا مصطفی، احمد آقا تا آخر هم اینها مستأجر بودند. امام وضع زندگیشان در خمین خوب بود. شاید از پول خودشان هم از ملک و املاکی که آنجا داشتند می‌توانستند یک مقدار بفروشند اینجا برای بچه‌ها خانه بخرند ولی تا آخر هم آقا برای بچه‌ها خانه نخرید. منظور آن که آقای



قدس محلاتی، من آمدم به آن جوان گفتم که بگو بیاید، بگو بیاید. آمد دو مرتبه در را باز کرد به من گفتم بیاید داخل. آمدم داخل، کفش اینها بیرون بود، سلام کردم، کفشم را درآوردم و سلام کردم، آمدم دست آقا را بوسیدم و اینجا نشستم، آقای قدس محلاتی رو کرد به امام عرض کرد که خانه را آقای فیض خریده... امام فرمود من خیلی خوشحال شدم، من نگران بودم این خانه را چه کسی می‌خرد. چون شهید محلاتی به هر کیفیتی بود می‌خواست خانه را بفروشد. به آقا مصطفی پیشنهاد کرد، به دیگران پیشنهاد کرد، به ده‌ها نفر دیگر پیشنهاد کرد بیایند خانه را بخرند. شاید آمدند خانه را دیدند نپسندیدند؛ اما وقتی رسیدند به من، پیشنهاد کرد قبول کردم، یعنی آمدم خانه را دیدم، دیدم خانه خوبی است، همسایه امام هم هست. خلاصه رفتم با ایشان صحبت کردم، گفتم همان ۱۶ هزار تومانی که چند سال پیش خریدم به همان قیمت به شما می‌دهم. منظور... امام فرمود: من خیلی خوشحال شدم من نگران بودم این خانه را چه کسی می‌خرد؟ نگرانی... چرا نگران بود؟ نگران بود که یک ساواکی مثلاً بخرد اینجا را کنترل کند. کما این که این کار شده، جلوی خانه آقای شریعتمداری این ساواکی‌ها یک خانه خریدند که الان اطلاعات ماست. جلوی خانه آقای گلپایگانی ساواکی‌ها هر چقدر سعی کردند یک خانه پیدا کنند بخرند، خانه پیدا نکردند، ناچار شدند با یک اجاره زیاد یک خانه اجاره کردند، آن دستگاه‌هایشان را بردند داخل آن خانه گذاشتند که تمام اتاق‌های آقای شریعتمداری از آنجا کنترل می‌شد. یک مأموری بود مأمور ساواک، که خانه آقای شریعتمداری تحت کنترل او بود، روزها می‌رفت داخل آن منزل هر جا نوار پر می‌شد، نوار را برمی‌داشت می‌برد به ساواک می‌داد، دو مرتبه یک نوار دیگر آنجا می‌گذاشت. ساواک به آن مأمور یک تلفن هدیه کرده بود. چون هدیه کرده بود، آقای آذری آن تلفن را مصادره کرد؛ به نفع دولتی ضبط کرد، پرونده‌اش را فرستادند در دادگاه عالی، من و آیت‌الله مؤمن که آنجا بودیم پرونده این تلفن را که مطالعه کردم مطالبی فهمیدم از کارهای ساواک. حالا آن مطلب ربطی به این جلسه ندارد. [مربوط به بحث‌های قضایی است] مثلاً برای پسر آقای شریعتمداری یک تلفن خریده بودند دوستان، تلفن یک چیزی بود که ضبط هم می‌کرد. مطالبی ضبط می‌کرد، بعد ساواکی‌ها که داخل خانه آقای شریعتمداری دستگاه گذاشته بودند برای کنترل حرف‌هایش. یک مرتبه دید که صدای یک چیزی اینجا می‌آید، صدای یک چیزی می‌آید. به پدرش گفتم که خانه ما کنترل است، به خاطر این که مادر ما که در آشپزخانه صحبت می‌کند من اینجا می‌فهمم. آقای شریعتمداری به آشیخ غلامرضا گفتم که زنگ بزنی ساواک بیاید؛ زنگ زد



رئیس ساواک آمد و... یک ضبطی هم بغل داشت و هم مطالبی که می شنید، آمد، آقای شریعتمداری گفت بنشینید، نشست. گفت آقای مهندس برو آن ضبط را بیاور... پسر آقای شریعتمداری رفت آن ضبط را آورد، روشن کردند دیدند که مادر دارد صحبت می کند، گفت یکی برو داخل اتاق زیرزمین قرآن بخواند، رفت داخل اتاق زیرزمین قرآن خواند دید می گیرد، یکی رفت داخل اتاق دیگر قرآن خواند دید می گیرد. دید تمام خانه کنترل است. آقای شریعتمداری گفت که حالا ضبط هم دارد می گیرد، بعد رفته است محل کار خودش یک صفحه از این ضبط گذاشت داخل پرونده آقای شریعتمداری. من این را گزارشش را خواندم. آقای شریعتمداری گفت: این چه کاری بود شما با ما کردید؟ منی که با شاهنشاه آریامهر رفیق هستم، دوست هستم، منی که فلان سرهنگ فلان سرهنگ رابط ما هست، منی که اعلامیه دادم این‌هایی که آتش می زنند جلوی اینها را گرفتیم؛ شما چطور با من این کار را کردید؟! این رئیس ساواک گفت که قربان این کار دشمنان شماست، گفت: من دشمنی ندارم که این کار را با من بکند، این کار برای شماست. گفت: قربان من تازه آمده‌ام پس اجازه بدهید بروم یک بررسی ای کنم بعد بیایم به شما گزارش بدهم. رفت و بررسی کرد و آمد به او گزارش داد، آن گزارش دیگر در آن پرونده آن مأمور نبود که از ساواک به ایشان تلفن هدیه کرده بود، حالا چه چیزی به او گفت من نمی دانم.

سؤال: در این جلسه دیدار امام دیگر چه صحبت‌هایی رد و بدل شد؟

پاسخ: صحبت‌هایی رد و بدل نشد فقط یک مقدار نشستیم، دیدم که صدای صلوات خیلی بلند است به آقا عرض کردم که این صدای صلوات را می شنوید؟ گفت: می شنوم. گفتم که اگر اینها امشب شما را نبینند تا صبح اینجا هستند. گفتم اینجا این پنجره جلوی حیاط باز می شود خانه هم دوتا در دارد، یک در اینجا دارد یک در آن طرف دارد، من پیشنهاد می کنم شما بیایید جلوی در، در را باز می کنم، پنجره را باز می کنم، شما جلوی پنجره بنشینید ما به مردم بگوییم که از این در بیایند داخل اینجا شما را ببینند از در دیگر بروند بلکه جمعیت یک مقدار خاموش شود. قبول کرد، آمد اینجا کنار پنجره نشست و پنجره را باز کردیم آنجا هم در را باز کردیم، به مردم گفتم که ما برای شما اجازه گرفتیم شما بیایید از این در بروید داخل حیاط آقا را ببینید از در دیگر بروید تا یک مقدار سر و صدا خاموش بشود، قبول کردند. یک ساعتی که اینجا بودم شاید چهار صد، پانصد نفر، یک و نیم ساعتی شاید اینجا بودند.

سؤال: خانم‌ها هم بودند یا فقط مردها بودند؟

پاسخ: اغلب طلبه بودند. خانم‌ها نبودند. ندیدم اصلاً. من ندیدم. منظور این که این جریانی هست که داخل منزل ما اتفاق افتاد.

سؤال: آقا مصطفی چه؟ ایشان هم در اینجا حضور داشت؟

پاسخ: نه، آقا مصطفی بعد، صبح آمد. حدوداً ساعت ۸ یا ۹ بود که آمد.

سؤال: شما شب را اینجا ماندید؟

پاسخ: من دیگر اینجا ماندم. آمد دم منزل در زد رفتیم داخل کوچه، گفت جریان چه بود؟ گفتم جریان این بوده... جریان را هر کسی می‌آمد برایش صحبت می‌کردم. بعد من دیگر رفتم منزل.

سؤال: وقتی شما این خانه را خریدید الحمدلله اینجا ساکن شدید، همسایه امام شدید با حضرت امام یا حاج آقا مصطفی هم که در همین کوچه بودند ارتباطی داشتید خودتان، خانواده‌تان؟

پاسخ: بله ارتباط داشتیم، رفت و آمدم می‌کردیم. امام را هم دعوت کردم منزل با خانواده با اعضای دفتر آمدند اینجا. برای اینها شام درست کردیم... [جریان دعوت این بود که] برای اینکه خانه خریده بودیم می‌خواستیم اینها را دعوت کنیم. همه را دعوت کردیم برای شام.

سؤال: ماجرای دستگیری دوم امام را بفرمایید که خودتان هم حضور داشتید.

پاسخ: آن موقع دستگیری دوم امام پیش آمد... دوبار امام دستگیر شد، یک بار امام اینجا دستگیر شد بردند تهران، آن مسئله ۱۵ خرداد پیش آمد. بعد که این خانه را خریدیم آمدم داخل خانه، امام را آوردند داخل خانه، امام سخنرانی کرد راجع به مصونیت مستشاران امریکایی... کاپیتولاسیون... ۱۰، ۱۲ شب دیگر آمدند امام را دستگیر کردند بردند. که اول به من صدمه زدند! البته مصونیت مستشاران امریکایی به این صورت بود که آنها امریکایی زیاد آورده بودند در ایران. در زمان شاه در هر اداره‌ای در هر سازمانی یک امریکایی بود، تصمیماتی که آن اداره می‌خواست بگیرد، آن مستشار امریکایی می‌گرفت. دو جریان برای شما عرض کنم خیلی شنیدنی است که من اینها را اینجا [=در خاطراتم] نوشته‌ام. یک جریان بین لاهیجان و لنگرود پیش آمد، یک مستشار امریکایی یک نفر را کشت در تصادف. کار به دادگاه کشید، آنها فهمیدند که این مستشار امریکایی است تقاضایی بیش از اندازه دیه داشتند، اینها حاضر بودند قیمت دیه را همان جا بدهند رضایت بگیرند و بروند. وقتی دیدند او تقاضای بیشتری دارد نمی‌شود





اینها را متوجه کرد، گفت که ما پس مستشار هستیم شما بروید از طریق وزارت خارجه شکایت کنید، که دادگاه امریکا درباره ما تصمیم بگیرد. در تصادف یک کسی را کشته بود. یک جریانی هم تهران پیش آمد که من اینجا نقل کردم. [ماجرای دوم] یکی از مأمورین در بیرون تهران یک جا ایستاده بود و پاسداری می‌داد. دید یک ماشینی آمد از جاده کنار رفت و رفت پشت کوه. این پاسبان خیال کرد که یک جریانی پیش آمده که این ماشین مسیری عوض کرده رفته پشت کوه، از جاده رفت پشت کوه، دنبال اینها رفت دید که بله آن مرد، بازن مشغول است و دارد زنا می‌کند و لباس او را هم کنده روی داشبورد ماشین گذاشته است. اول کاری که کرد لباسش را برداشت. رفت به اینها گفت که دست‌ها بالا، دست‌ها بالا... مرد به خودش آمد دید که لباسش نیست، اسلحه خودش را می‌خواست بگیرد بگوید من مستشارم؛ وقتی دید که نمی‌تواند قانع کند گفت که من مستشار من مستشار، یعنی تو حق نداری من را ببری شهربانی. گفت: باید برویم، او را برداشت برد، یک مقدار که راه رفت، دید که آن زن هم بنا کرد به گریه کردن که من شوهر دار هستم، رفتم داخل اداره برای شوهرم کار بگیرم من را معرفی کردند به این مستشار، مستشار هم گفت تا من را راضی نکنی کار به شوهر تو نمی‌دهم. مستشاران اینطوری بودند. بالأخره پاسبان هم دید که بالأخره راست می‌گوید این را ببرد شهربانی هیچ فایده‌ای ندارد...

سؤال: ماجرای سخنرانی امام در مورد کاپیتولاسیون را می‌فرمودید.

پاسخ: جریاناتی که در اینجا پیش آمد. مردم می‌دانستند، من هم می‌دانستم یعنی وقتی رفتم بیرون و آمدم دیدم جمعیت زیادی دارند می‌آیند گفتم: چه خبر است؟ شما کجا می‌روید؟ گفتند: می‌رویم منزل آقای خمینی. گفتم: به چه مناسبت؟ گفتند: در تهران شایعه بود که ایشان فردا صحبت می‌کند، ما برای این جهت آمدیم. اتفاقاً فردا هم صحبت کرد، راجع به مصونیت مستشاران امریکایی. چند روز بعد از سخنرانی، یک شب آمدند ایشان را دستگیر کردند بردند برای ترکیه. یک سالی در ترکیه ماند بعد از آنجا فرستادند برای عراق.

سؤال: درست است. شرح دستگیری امام را با جزئیات اگر می‌شود بفرمایید. که حالا آقا مصطفی بودند، و شما هم سرتان زخمی شد.

پاسخ: بله، دستگیری به این صورت بود که ما در خانه بودیم، در این اتاق خوابیده بودیم. زن و مرد نزدیک‌های صبح دیدیم که یکی هست که کلید، دسته کلید دارد، یکی، یکی دارد می‌اندازد می‌خواهد در خانه ما را باز کند. من به خانواده گفتم که دزد آمده،

گفت که شما باش من بروم. گفتم که نه خودم می‌روم. رفتم در این دالان دیدم این دسته کلید که دارد کلیدهای ما جوری خاصیت، یکی، یکی می‌اندازد در را باز کند، در باز نمی‌شود. معلوم شد که آن دسته کلید را داشتند. آن دفعه [قبل] که باز کردند آقا را گرفتند بردند تهران، اینجوری باز کردند آمدند داخل خانه. خانه برای آقا مصطفی بود، اجاره آقا مصطفی بود. گفتم کیه؟ گفت: در را باز کن. دیدم دزد که نمی‌گوید در را باز کن، لابد یک نسبتی با ما دارد، یک فامیلتی با ما دارد که می‌خواست در را باز کند بیاید و مثلاً دید، شب است گفت که خودم در را باز می‌کنم تا پشت گیره در را کشیدم کنار، لگد خورد به در، در خورد به پیشانی من، اینجا شکاف برداشت. الان جایش هم هست. حالا بعد رفتم بیمارستان چهار، پنج تا بخیه زدند، از من پرسیدند چه شد؟ گفتم مربوط به دیشب است. دیگر سؤال نکرد که دیشب چه بود؟ من هم دیگر چیزی نگفتم. همین قدر گفت: چه شده؟ گفتم: مربوط به دیشب است. بالأخره یک دفعه دیدم ده، پانزده نفری ریختند داخل خانه. اینها هم اسلحه داشتند، شمشیر، هم اسلحه، جیبی داشتند هم شمشیر داشتند. کارد بلندی داشتند. اینها ریختند داخل خانه. تا ریختند داخل خانه، اول آمدند داخل این اتاق‌ها این اتاق را نگاه کردند، آن اتاق را نگاه کردند. اتاق دیگری نداشتیم. یک زیرزمین اینجا داشتیم، یک زیرزمین آن طرف داشتیم، رفتند زیرزمین، اتاق‌ها را نگاه کردند، آمدند بالا به ما گفتند خمینی کجاست؟ این خمینی کجاست؟ چون یک بار داخل این خانه خمینی را دستگیر کرده بودند. دفعه دوم هم خیال کردند که باز خمینی همین جاست. آمدند داشتند با آن وسیله در را باز می‌کردند. گفتم خمینی داخل خانه خودش است. اینجا را ما خریدیم خانه ماست. گفت داخل خانه خودش هم نبود. گفتم: من چه بکنم، می‌خواهید بروید دو مرتبه به بچه‌ها گفتم بروید برق زیرزمین و اتاق‌ها را برای اینها روشن کنید، ببینند. رفتند روشن کردند و از نو دیدند، آمدند دو مرتبه بیرون. من حالا رفتم یک پارچه پیدا کردم خون سر و صورت‌م را پاک کردم رفتم دم در، یک پارچه هم اینجا گذاشتم که دستم را روی آن گذاشتم که خون، دیگر نیاید روی صورت من. حالا نگران شدم که این کارد و این اسلحه برای آقای خمینی است. رفتم دم در، اینها رفت و آمد می‌کردند. یک سر نیزه‌داری آمد سر نیزه را گذاشت اینجا [= به روی سینه من] و گفت برو داخل. دیدم اینها دین که ندارند، رحم و مروت هم نشان دادند ندارند، حالا بر فرض فرو کند داخل سینه من، زنده بمانم یک سال باید توی بیمارستان بخوابم. چون به اینجا گذاشته بود سر نیزه را. آمدم داخل در را بستم بعد یک نردبان کوتاهی داشتیم دو متری رفتم آن نردبان را پیدا کردم آوردم اینجا



گذاشتم از آن شیشه بالا نگاه می‌کردم. بعد از نیم ساعتی یکی آمد زنگ زد، من خیال کردم که می‌خواهد به من بگوید چرا آنجا ایستاده‌ای؟ رفتم در را باز کردم. گفت که آقا داخل خانه‌اش هم نیست. گفتم: چه بکنم که داخل خانه‌اش هم نیست؟ اینجا هم که شما نگاه کردید نبود. حالا آقا آن شب کجا بود؟ خانه بین این خانه خودش و آن جایی که حالا ساختمان کردند- دفتر آیت‌الله گلپایگانی درست کردند- بین این دو خانه، یک خانه دیگری این وسط‌ها بود، برای یک خانم مشهدی بود. آقا آن خانه را اجاره کرده بود، زن و بچه‌اش داخل آن خانه بودند. تمام این خانه در اختیار کسانی بود که رفت و آمد داشتند، در اختیار دفترش بود.

تا ما صحبت می‌کردیم... آقا هم کم‌کم سر و صدای اینها را شنید لباس پوشید و آمد بیرون. از همین جا اینها در داشتند از آن در آمد بیرون و سوار ماشین فولوکس شد و این را بردند جلوی دبیرستان حکیم نظامی، چون ماشین بنز اینجاست آمد داخل کوچه نمی‌آمد. بردند آنجا و سوار بنز کردند و یکسره بردند برای تهران.

سؤال: کسی اعتراض نکرد؟

پاسخ: کسی نبود که اعتراض کند. آقا مصطفی هم که داخل این خانه نبود. معترض بود آن جور نبود که به اعتراض، آنها بگویند که بله ما اشتباه کردیم و آقا را گرفتیم. آقا مصطفی در یک خانه دیگر بود بعد که شنید آقا را گرفتند آمد اینجا و من بیرون در کوچه بودم برای دیگران توضیح می‌دادم. دیشب این جور شد، این جور شد، این جور شد، آقا مصطفی هم آمد برایش توضیح دادم.

سؤال: بعد که توضیح دادید چه کار کرد؟ عکس‌العملش چه بود؟

پاسخ: کاری نمی‌توانست بکند برای اینکه آنها گرفته بودند برده بودند تهران سوار هواپیما کردند بردند ترکیه. آقا مصطفی را هم گرفتند. ایشان قبلاً اینجا خانه [اجاره‌ای] داشت که من خریدم.

سؤال: این مدتی که آقا مصطفی هنوز دستگیر نشده بود، چه فعالیت‌هایی داشت؟

پاسخ: فعالیت‌های سیاسی... من چیزی اطلاع ندارم. ایشان در فعالیت‌های سیاسی نبود که بیاید اعلامیه بدهد یا بیاید یک‌جا سخنرانی کند یا... همان اندازه‌ای که ما صحبت می‌کردیم شاید آقا مصطفی هم به همان اندازه صحبت می‌کرد اما بیاید یک فعالیت بیشتری انجام بدهد، مردم جمع بشوند برای اینها سخنرانی کند، یا برای اینها اعلامیه بدهد که آنها بشنوند، اینجور کارها نداشت آقا مصطفی.

سؤال: در سال ۵۴ یک سفر به نجف شما داشتید. ماجرای این سفر چه بود؟

پاسخ: سال ۵۴ سفر به نجف داشتیم از راه زمینی رفتیم برای مکه بعد از راه زمینی رفتیم شام از آنجا رفتیم منزل امام. رفتیم عراق و رفتیم منزل امام. رفتیم کربلا مسافر خانه که گرفتیم کربلا نه آن شهر اول... رفتیم کربلا مسافر خانه که گرفتیم شنیدیم آقا هم کربلاست. آنجا آقا مصطفی را هم دیدیم. صحبت های خاصی نکردیم آن طور که بخواهیم یک صحبت هایی بکنیم. بعدش هم دو مرتبه که رفتیم نجف شب ها می رفتیم خانه آقا. آنجا دیگر شام می خوردیم در یک اتاقی می گرفتیم می خوابیدیم. چون [در قم] همسایه شان بودم به آن مناسبت از من پذیرایی می کردند و غذا به من می دادند و می رفتیم اتاق می گرفتیم می خوابیدیم.

سؤال: خبر ارتحال و شهادت آقا مصطفی چه بازتابی در حوزه قم داشت؟

پاسخ: از دنیا رفته بود فقط ما گاهی در مجالسی دو نفر، سه نفر می نشستیم صحبت می کردیم ولی یک جا جمع بشوند ۲۰۰ نفر، ۵۰ نفر، ۶۰ نفر یکی برود سر منبر یا پشت بلندگو برای ما صحبت کند، همچنین مجالسی تشکیل نشد. ولی ما می دانستیم که حاج آقا مصطفی را آنها شهید کردند.

سؤال: خود شما دیگر در سال های بعد در واقع در سالگردهای آقا مصطفی یا مراسماتش راجع به ایشان سخنرانی ای چیزی نداشتید؟

پاسخ: نه سخنرانی نداشتیم، نه.

سؤال: به نظر شما شهادت ایشان در ادامه نهضت چه تأثیری داشت؟

پاسخ: آنها بنایشان این بود که ضربه ای به امام بزنند. همین اندازه. حالا چه تأثیری حس می کردند نمی دانم. آقا مصطفی هم یک بچه زرنگی بود... طرف مشورت آقا هم بود. بیرون با طلبه ها با روحانیون با... در مجالس دیگر هم شرکت می کرد. با امام هم گاهی صحبت های محرمانه ای داشتند. با هم صحبت می کردند.

